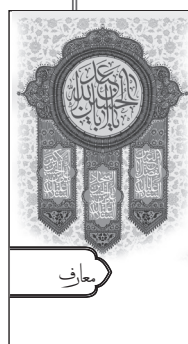


- ۸ وقایع ماه شعبان المعظم
- ۲۸ لغو امتیاز توتون و تنباکو
- ۳۲ تاریخچه خلیج همیشگی فارس

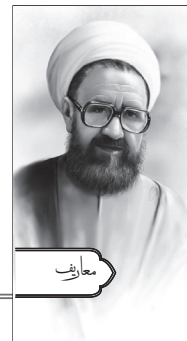
- ۴۴ زندگینامه امام حسین
- ۵۴ سبک زندگی در بیان امام حسین
- ۵۸ شعر شاعر هندو در وصف امام حسین
- ۶۰ امام سجاد (ع) از مدارات اخشونت
- ۷۲ نگاهی به شخصیت و عملکرد حضرت عباس
- ۸۲ زندگی نامه حضرت علی اکبر
- ۸۶ اتفاق مذاهب در موضوع موعود آخر الزمان
- ۹۸ مهدویت در کلام مقام معظم رهبری
- ۱۰۶ زمینه سازی ظهور حضرت ولی عصر (ع)





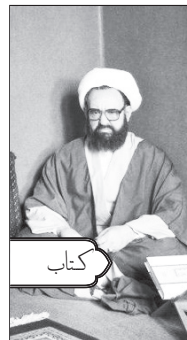
پرسش‌هایی پیرامون مسائل مهدویت ۱۲۸

پرسش و پاسخ ۱۳۶-۱۶۰



زندگینامه تفصیلی استاد شهید
مرتضی مطهری

۱۶۲



معرفی اجمالی کتب استاد
شهید مطهری

۱۹۸



ابتدا

فرصت‌ها یکی پس از دیگری می‌گذرند. ماه رجب تمام گشت و در آغاز ماه شعبان المعظم هستیم.

بندگی و اطاعت دلیل خلقت و بندگان در عرصه گیتی، میدان آزمون و تلاش هستند و خدای مهربان برای برترین‌های این عرصه مزد و اجری بی‌حساب منظور دارد. زمان و مکان برای خالص تر شدن مهیا می‌گردد و آنان که در می‌یابند، رستگارانند. ماه شعبان مقدمه‌ای برای ضیافت الهی و پیش‌سفری برای درنوردیدن آسمان و اوج گرفتن است.

ماه میلاد حضرات نورحسین بن علی، علی بن حسین، عباس بن علی، علی اکبر و حجت الله الکبری مهدی منتظر علیهم صلوات الله است.

میلاد موعود امام زمان (عج) امیدبخش‌رهایی بشر از ظلم و ستم و بی‌عدالتی، و مهم‌تراز همه حکومت‌جهل بر عقل بشر است.

اوست که فرمودند می‌آید و دست‌خدایی بر سر بشر می‌نهد و عقل‌ها را کامل می‌کند تا انسان قدرت زندگی با الگوی اصیل خالق را بیابد.

عقل بشر ودیعه الهی برای دستیابی به قله خلیفه الهی، سرمایه‌ای است که انبیاء و اولیاء بر بهره‌ای از این گنج سراسر سود تلاش کرده و ثمر آن در عهد ظهور خودنمایی می‌کند.

دوران غیبت موعود، زمان آزمون است و آزمون، زور آزمایی ارکان ظلمت با نوریواران و نوریواران است. لذا آنانکه خدای مهربان به ایشان لطفی مضاعف می‌کند و ایام عدالت گسترتری موعود امم را درک می‌کنند و کسانی که در این آرزو عمرها گذرانند و حسرت دیدار روی یار به خاک بردند ولی بر الگو نورانی روزگار سپری کردند در کنار منجی یکسان می‌بینند.

گذران عمر بر سبک رسول مهربان (ص) و امامان بی‌همتای (ع) با بهره از عقل و فهم خدادادی توقع خالق از بندگان است و همین عهد پایدار برای آسمانی شدن میان کریم بی‌نیاز و بندگان محتاج، عهد خلافت الهی است.

اللهم انا نرغب الیک فی دوله کریمه

تعز بها الاسلام و اهله

و تذلل بها النفاق و اهله

و تجعلنا فیها من الدعاء الی طاعک

و القاده الی سبیلک

و ترزقنا بها کرامت الدنیا و الآخرة

گروه تدوین کتاب ماه (زاد)

دلی دہلی علی قلم

شوقہ ولسا تا میر

و نظر افر

باید پرسید

فرح ای کد صدقه

به مندر لطف

تایخ

وقایع ماه شعبان المعظم

روز دوم

۱. آغاز وجوب روزه

در این روز در سال دوم هجری روزه ماه مبارک رمضان واجب شد. (۱)

۲. مرگ معتز عباسی

در این روز در سال ۲۵۵ هجری معتز بالله به درک واصل شد. نام اوزیر یا محمد بود که بعد از پسر عمویش مستعین به خلافت رسید. از بزرگترین جرائم او این بود که امام هادی علیه السلام را به شهادت رساند؛ و چون ترس داشت که مؤید بر ضد او قیام کند او را در لحاف مسموم پیچید و دو طرف آن را بست تا در ۲۳ رجب مرد.

او پیوسته سرکردگان اتراک را می کشت تا در روز مبعث سال ۲۵۵ هجری عده ای به سرکردگی صالح بن وصیف دور معتز را گرفتند و توبیخ و سرزنش کردند و از او مطالبه اموال کردند و او را از حجره بیرون کشیدند و در آفتاب گرم بیای داشتند که از شدت گرما تکیه بر یک پا می کرد و او را پیوسته می زدند تا اینکه در ۲۷ رجب خود را از خلافت خلع کرد. سپس سه روز به او آب و غذا ندادند تا مرد؛ و به قولی دیگر او را آب جوش تنقیه کردند. بعضی گفته اند: او را پنج روز

در گرمابه بدون آب و غذا حبس کردند و روز آخر آب نمک یا آب برفی به او دادند و به این سبب کشته شد. (۲)

روز سوّم

ولادت امام حسین علیه السلام

در این روز در سال ۴ هجری آقای شهیدان و سرور و سالار شیعیان و دلباختگان، اشک هر مؤمن، امام زاهد و عابد، شهید غریب، عطشان نینوا حضرت اباعبدالله الحسین الشهید علیه السلام عالم را به نور خود منور فرمود. (۳)
اقوال دیگر در ولادت آن حضرت پنجم شعبان (۴) و سی ام ربیع الاول (۵) و دوازدهم رجب است. (۶)

لقاب امام حسین علیه السلام

نام مبارک آن حضرت در تورات شبیر و در انجیل طاب است (۷)
پدرشان مولانا و مقتدانا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و مادرشان حضرت ولّیه الله و حبیبته خاتون دو سرا صدیقه کبری فاطمه زهرا علیه السلام است.

کنیه آن حضرت ابوعبدالله و کنیه خاص آن حضرت ابوعلی است. (۸)
لقاب حضرت الشهید، السعید، السبط الثانی، الامام الثالث، الرشید، الطیب، الوفی، السید، الزکی، المبارک، تابع لمرضات الله است. (۹)

پیامبر صلی الله علیه و اله در ولادت امام حسین علیه السلام

هنگامی که خبر ولادت آن حضرت به پیامبر صلی الله علیه و اله رسید، به خانه امیر المؤمنین علیه السلام آمدند و به اسماء فرمودند تا مولود را بیاورند. اسماء حضرت را در پارچه ای سفید پیچید و خدمت رسول الله اکرم صلی الله علیه و اله آورد. پیامبر صلی الله علیه و اله در گوش راست آن حضرت اذان و در گوش چپ اقامه فرمودند. (۱۰)

روز اول یا هفتم ولادت امین و حی الهی جبرئیل فرود آمد و عرض کرد: "سلام خداوند بر تو باد ای پیامبر، این نوزاد را به نام پسر کوچک هارون شبیر نام بگذار، که به عربی حسین گفته می شود. چون علی علیه السلام برای شما

بسان هارون برای موسی بن عمران است . جز آنکه شما خاتم پیامبرانی" (۱۱).
به این ترتیب نام پر عظمت "حسین" از جانب پروردگار برای دومین فرزند
فاطمه علیها السلام انتخاب شد. در این روز ملائکه آسمانها برای عرض تهنیت
به مناسبت این ولادت خدمت پیامبر صلی الله علیه و اله رسیدند و از خاک
قبر آن بزرگوار برای پیامبر صلی الله علیه و اله آوردند و به آن حضرت تعزیت نیز
گفتند.

یکی از معجزات روز ولادت آن حضرت این بود که فطرس ملک یا در دلائل
پناه به آن امام مظلوم برد و خداوند او را بخشید و او را به مقام قبلی اش باز
گردانید (۱۲)

دوران زندگی امام حسین علیه السلام

آن حضرت شش سال و چند ماه با جد گرامی خود رسول اکرم صلی الله علیه
و اله بود . مدت سی سال با پدر بزرگوار خود مولای متقیان امیر مؤمنان علیه
السلام زندگی کرد ، و در جمل ، صفین و نهروان شرکت داشت (۱۳)
در دوران زمامداری غاصبانه عمر ، امام حسین علیه السلام در سن ده سالگی
وارد مسجد شد و خلیفه دوم را بر منبر پیامبر صلی الله علیه و اله مشاهده کرد
که سخن می گفت . از منبر بالا رفت و فریاد زد : "از منبر پدرم فرود آی !" (۱۴)
بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام همراه و شریک رنجهای امام حسن
علیه السلام بود ، و شاهد بود که معاویه و دیگر منافقین و کافران چگونه دهان
آلوده خود را به بدگویی پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین و برادرش امام حسن علیه
السلام می گشایند .

پس از آنکه امام مجتبی علیه السلام را مظلومانه شهید کردند ؛ امامت به آن
وجود سراپا جود رسید ، و بعد از مصائب و اذیتها و زخم زبانه ، در روز عاشورا آن
حضرت را به شهادت رسانیدند (۱۵)
در این روز توقیع مبارک از ناحیه امام زمان علیه السلام در رابطه با ولادت امام
حسین علیه السلام به قاسم بن علاء همدانی صادر شد . (۱۶)

۲. ورود امام حسین علیه السلام به مکه

در شب جمعه سوم شعبان سال ۶۰ هجری امام حسین علیه السلام وارد مکه
شدند و تا ذی الحجه در آنجا اقامت داشتند. (۱۷)

روز چهارم

۱. ولادت حضرت عباس علیه السلام

در این روز سال ۲۶ هجری علمدار کربلا سقای نینوا حضرت قمر منیر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام به دنیا آمد. (۱۸)

نام مشهور آن حضرت عباس علیه السلام است. به آن حضرت ابوالفضل، ابوالقربة، قمر بنی هاشم، باب الحوائج، عبد صالح و سقای می گویند. (۱۹) پدرشان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و مادرشان حضرت ام البنین فاطمه علیها السلام دختر حزام کلابیه است.

آن حضرت خوش سیما و زیبارو بود و به همین جهت به ماه بنی هاشم ملقب شد. قامتی بلند و بازوهای قوی داشت و براسب که می نشست و پا در رکاب می نمود زانوی آن حضرت تا گردن اسب می رسید. مظهر جلال و جبروت حضرت کردگار بود، و در شجاعت و صفات بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام سرآمد اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام بود. آن حضرت سپهسالار و علمدار مظلوم کربلا بود. (۲۰)

روز پنجم

۱. ولادت امام زین العابدین علیه السلام

در این روز در سال ۳۸ هجری در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام آقا و مولایمان حضرت سیدالساجدین زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام به دنیا آمد. (۲۱)

آن حضرت در روز شنبه در منزل حضرت زهرا علیها السلام به دنیا آمد. (۲۲) نام آن حضرت "علی" است و مشهورترین لقب مبارکش زین العابدین و سجاد است. (۲۳)

پدرشان سرور شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام، و مادرشان حضرت شهربانو است.

امام سجاد علیه السلام دو سال از عمر با برکتش را با جدش امیرالمؤمنین بود، و بقیه عمر شریفش همراه عموی مکرم و مظلومش امام مجتبی علیه السلام و پدر والامقامش امام حسین علیه السلام سپری شد. در واقعۀ جانسوز

کریلا شاهد شهادت پدر، برادر، عمو و بستگان و اصحاب علیهما السلام بود، همراه با عمه اش زینب کبری علیها السلام و دیگر اسرا به کوفه و شام رفتند. در کوفه و شام جسارتها به آن حضرت و اهل بیت علیهم السلام نمودند، ولی با خطبههایی نورانی از امامت و عصمت اهل بیت علیهم السلام دفاع فرمود. در کاخ یزید در حالیکه با چند تن دیگر از خاندان امامت به یک ریسمان بسته شده بودند، رو به یزید کرده فرمودند: "ما ظَنُّکَ برسول الله لورأنا موثَّقین فی الحبال ...": "ای یزید، چه گمان به پیامبر میبری اگر آن حضرت ما را این چنین در بند ببیند؟" (۲۴)

در ولادت آن حضرت اقوال دیگری به این ترتیب وجود دارد: ۸ ربیع الاول، ۱۵ جمادی الاولی (۲۵)، ۱۵ جمادی الآخر، ۵ رجب، ۱۱ رجب، ۷ شعبان، ۹ شعبان (۲۶)، ۱۵ شعبان، ۵ رمضان. (۲۷) در روز ولادت هم اختلاف است که یکشنبه بوده یا سه شنبه یا پنجشنبه یا جمعه؟ (۲۸) در سال ولادت هم اختلاف است که ۳۶ یا ۳۷ یا ۳۸ هجری بوده است. (۲۹)

روز نهم

عقیقه برای امام حسین علیه السلام

در این روز که هفتمین روز ولادت امام حسین علیه السلام است، حضرت رسول صلی الله علیه و اله گوسفندی را برای فرزندش به عنوان عقیقه قربانی کرد. سپس سر آن حضرت را تراشید و هم وزن موی سر او نقره صدقه داد. (۳۰)

روز دهم

۱. توقیع امام زمان علیه السلام برای شیعیان

در این روز ابو جعفر سَمُری شش روز قبل از رحلتش، توقیعی از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر علیه السلام برای شیعیان آورد. (۳۱)

روز یازدهم

۱. ولادت حضرت علی اکبر علیه السلام

در سال ۳۳ هجری شبیه ترین مردم به خاتم الانبیاء صلی الله علیه واله حضرت علی اکبر علیه السلام به دنیا آمد .
نام آن حضرت "علی" پدرشان حضرت سید الشهداء علیه السلام ، مادرشان لیلی بنت مَرة ثقفی است . (۳۲)
کنیه آن حضرت طبق فرمایش حضرت صادق علیه السلام " ابا الحسن " است . (۳۳)

روایت بزنطی هم دلالت دارد که آن حضرت ازدواج کرده بودند . (۳۴)
در زیارت وارده از حضرت صادق علیه السلام هم می خوانیم : " صَلَّی اللَّهُ عَلَیْكَ وَ عَلَی عِتْرَتِكَ وَ اَهْلِ بَیْتِكَ وَ اَبَائِكَ وَ اَبْنَائِكَ وَ اُمَّهَاتِكَ الْاَخْيَارِ الَّذِیْنَ اُذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسُ وَ ظَهَرَ لَهُمْ تَطْهِیراً " و لفظ ابناء در زیارت دلالت بر این دارد که آن حضرت حتی بیشتر از دو فرزند داشته است . (۳۵)
در واقعه کربلا نزدیک ۲۷ سال از عمر مبارک آن حضرت گذشته بود . (۳۶)

روز پانزدهم

۱. ولادت حضرت بقیه الله الاعظم صلوات الله علیه

در سال ۲۵۵ هجری شب جمعه شب ولادت خاتم الاوصیاء منتقم آل محمد صلی الله علیه واله ، آخرین امام بر حق و ولی مطلق خداوند حضرت بقیه الله حجة بن الحسن الله تعالی فرجه الشریف واقع شده است . (۳۷)
در این شب آب زمزم زیاد می شود به گونه ای که همه می توانند رؤیت کنند (۳۸) ، ولی اکنون روی آن پوشیده است . در این شب برات آزادی از آتش برای افراد زیادی نوشته می شود ، و آن را " شب برات " و " شب مبارک " و " شب رحمت " گویند .

از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده که فرمودند : وقتی شب نیمه شعبان شود ، منادی از افق اعلی ندا می کند : " ای زائرین قبر حسین بن علی برگردید در حالی که گناهان شما آمرزیده شده و اجر شما با خدای شما و محمد باشد " . ولی کسی که استطاعت زیارت قبر امام حسین علیه السلام را ندارد قبور مطهراتمه دیگر را زیارت کند ؛ و اگر این هم ممکن نیست با اشاره به طرف قبرشان سلام دهد . (۳۹)

نام پدرشان حضرت ابو محمد حسن بن علی علیه السلام ، و نام مادرشان حضرت نرجس علیها السلام است . (۴۰)

ماجرای شب ولادت

امام حسن عسکری علیه السلام در شب ولادت برای عمه بزرگوار خود جناب حکیمه خاتون علیها السلام پیغام فرستاده فرمودند: امشب نزد ما افطار کن که شب نیمه شعبان است و خداوند حجت خود را آشکار می سازد. (۴۱)

ولادت امام زمان علیه السلام در شهر سامرا به همگام طلوع فجر نیمه شعبان ۲۵۵ هجری بوده است. بر شانه راست آن حضرت نوشته شده بود: "جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقاً".

پس از تولد آن بزرگوار را نزد پدر بردند و شروع به سخن فرمود: "أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول الله و أن علياً أمير المؤمنين ولي الله" و ائمه معصومین علیهم السلام را یکی بعد از دیگری نام برد تا به وجود شریف خود رسید و برای فرج محبین خود دعا فرمود.

امام زمان علیه السلام در آغوش پدر

آنگاه حسب الامر امام عسکری علیه السلام، حکیمه خاتون او را نزد مادرش نرجس خاتون برد. حکیمه خاتون می فرماید: روز هفتم به خدمت امام حسن علیه السلام رفتم. حضرت فرمود: "پسر مرا بیاورید". آن وجود سراپا جود را نزد آن امام بردیم. حضرت زبان در دهان وی گذاشتند و فرمودند: "پسر من، سخن بگو". دیدم آنچه در روز اول از او شنیده بودم از اقرار به وحدانیت و ثنا بر جد خود پیامبر صلی الله علیه و اله و امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام تا پدر بزرگوارش دوباره بیان کرد و این آیه را تلاوت فرمود: "بسم الله الرحمن الرحيم و تريد أن نمن على الذين استضعفوا في الأرض و نجعلهم أئمة و نجعلهم الوارثين و نمكن لهم في الأرض و نرى فرعون و هامان و جنودهما منهم ما كانوا يحذرون" (۴۲)

سپس پدر بزرگوارشان فرمودند: بخوان آنچه را که خدا بر پیامبران خود نازل فرمود. حضرت خواندن صحف آدم را به لغت سریانی آغاز نمود، و بعد ادریس و نوح و صالح و صحف ابراهیم و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود و فرقان محمد صلی الله علیه و اله را قرائت نمود. بعد از آن بیان قصص انبیاء و مرسلین را شروع نمود.

حکیمه خاتون می گوید: پس از چهل روز دیگر، دوباره خدمت فرزند برادرم امام عسکری علیه السلام رفتم و حضرت صاحب الزمان علیه السلام را دیدم که راه می رود. امام عسکری علیه السلام فرمود: ای عمه، مولود عزیز نزد خدا

این است . گفتم : ای سید و مولای من ، نشو و نماى او را در چهل روز زیادتراز دیگران می بینم . حضرت فرمودند: ای عمه ، ما اوصیاء در یک روز نشو و نماى یک هفته دیگران را ، و در یک جمعه نشو و نماى یک سال دیگران را می نماییم . من برخاستم و سر آن طفل را بوسیده به منزل مراجعه کردم . (۴۳)

القاب امام زمان علیه السلام

از القاب آن نور الهی (۴۴) " حجة الله " ، " حجة آل محمد " ، صاحب الزمان " یعنی فرمانروای عصر خود ، " مالک رقاب خلائق " یعنی امرامراو و نهی نهی او و حکم حکم او و فرمان فرمان اوست ، " مهدی " که خلق به وسیله او هدایت می یابند و به وجود مقدس او از جاده ضلالت به شاهراه هدایت رسیده رستگار می شوند ، " قائم " که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: " از این جهت که به حق قیام می نماید او را قائم گویند " ؛ " منتظر " که برای غیبت طولانی است ، و مخلصین او انتظار خروجش را می کشند و شکاکین او را انکار می کنند .

اوصاف امام زمان علیه السلام

اوصاف ظاهری آن حضرت (۴۵) شباهتهای زیادی به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله دارد . خطی از موی سبزرنگ مانند زمرد از گردن تا ناف مبارک او کشیده است . صورت مبارکش مانند ستاره ای درخشانده و نورانی است . امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: " او جوانی است خوش روی و خوش موی و نور صورت مبارکش بر سیاهی محاسن انوار او غالب است " . امام باقر علیه السلام می فرماید: " رنگ مبارکش مایل به سرخی است مانند گل سرخ شکفته و چشمانش گشاده و میان ابروهایش مرتفع و مابین شانه های او باز است . گشاده جبین است و بینی او بلند و شکم مبارکش برآمدگی دارد ، و بیخ دندانهای ثناییش گشاده است .

مادر امام زمان علیه السلام

والده حضرت الامر علیه السلام حضرت نرجس خاتون است که نامها و القاب دیگر حضرت ملیکه ، ریحانه ، صیقل ، سوسن است . در زیارت آن حضرت - که تمامی عبارات آن دلالت واضحی بر علو منزلت آن بانو دارد - توصیف به راضیه ، مرضیه ، صدیقه ، تقیه ، نقیه ، زکیه شده است .

بنابر نقلی جناب نرگس در سال ۲۶۱ هجری در سامراء از دنیا رحلت کرد و در

جوار امامین حضرت هادی و امام عسکری علیهما السلام دفن شد. (۱۰)

بنابر نقلی دیگر در سال ۲۶۰ هجری قبل از شهادت امام عسکری علیه السلام رحلت نمود (۴۶)، زیرا هنگامی که امام علیه السلام از وقایع بعد از شهادت خود نسبت به فرزند و عیالش خبر داد حضرت نرجس خاتون علیها السلام از آن حضرت خواستند که دعا بفرمایند قبل از ایشان از دنیا بروند. (۴۷)

حضرت حکیمه خاتون دختر جواد الائمه علیه السلام است که توفیق رؤیت و درک چهار امام معصوم علیهم السلام را داشته است. (۴۸)

ایشان در سال ۲۷۴ هجری در سامرا رحلت فرمودند. (۴۹)

ایشان محرم اسرار اهل بیت علیهم السلام بوده و کسی است که در ولادت حضرت صاحب الزمان علیه السلام حاضر بوده و چندین بار خدمت آن حضرت مشرف شده است. بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام یکی از سفرها بوده که به واسطه او مردم به حوائج خود نایل می شدند. (۵۰)

ایام پس از ولادت امام زمان علیه السلام

پس از گذشت یک شب از ولادت امام عصر علیه السلام نسیم خادم خدمت آن حضرت رسید و عطسه کرد. امام علیه السلام فرمود: "يَرْحَمَكُ اللَّهُ" سپس فرمود: "عطسه تاسه روز امان از مرگ است." (۵۱). این ماجرا در روز ۲۵ شعبان هم نقل شده است. (۵۲)

سه روز بعد از ولادت امام عصر علیه السلام، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرزند خود را به اصحاب خاص نمایاند و امامت او را تصدیق فرمودند. (۵۳)

غیبت صغری

در غیبت صغری چهار تن از بزرگان شیعه به ترتیب وکیل و سفیر و نایب خاص امام زمان علیه السلام بودند، که خدمت آن حضرت می رسیدند و وکالتشان مورد تأیید آن حضرت بود، و پاسخهای امام علیه السلام در حاشیه نامه ها توسط نواب به دست مردم می رسید.

البته غیر از این چهار نفر وکلای دیگری هم از طرف امام علیه السلام در بلاد مختلف بودند که به وسیله همین چهار بزرگوار امور مردم را به عرض امام زمان علیه السلام می رساندند و از سوی امام علیه السلام در امور آنها توقیع هایی صادر شده بود. (۵۴)

سفارت این چهار بزرگوار سفارت مطلق و تام بوده ، ولی ریگران در موارد خاصی سفارت داشتند ، مانند ابوالحسن محمد بن جعفر اسدی ، احمد بن اسحاق اشعری ، ابراهیم بن محمد همدانی ، احمد بن حمزة بن البیسع . (۵۵)

نواب اربعه عبارتند از ابوعمرو عثمان بن سعید عَمری ، ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عَمری ، ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی ، ابوالحسن علی بن محمد سمی .

نائب اول عثمان بن سعید مورد اعتماد مردم و جلیل القدر و وکیل حضرت هادی و امام عسکری علیه السلام نیز بود . (۵۶)

او به امر امام علیه السلام متصدی کفن و دفن امام عسکری علیه السلام گردید . (۵۷)

چون امام عسکری علیه السلام در محله عسکر سکونت داشتند و تماس با آن حضرت برای شیعیان مشکل بود . عثمان بن سعید چون روغن فروش بود ، اموال را در ظرفهای روغن می ریخت و به خدمت امام علیه السلام می برد . (۲۳) احمد بن اسحاق قمی هنگامی که از امام هادی علیه السلام پرسید: آقای من ، گاهی غایب و گاهی حاضرم . وقتی هم که حضور دارم همیشه نمی توانم خدمتتان برسم . سخن چه کسی را بپذیریم و فرمان چه شخصی را اطاعت کنم ؟ حضرت فرمود: این عمرو عثمان بن سعید عَمری مورد اطمینان و امین است .

آنچه به شما بگوید از من می گوید و آنچه به شما برساند از من می رساند . احمد بن اسحاق می گوید: پس از رحلت امام هادی علیه السلام نزد امام عسکری علیه السلام رفته همان گفته را تکرار کردم . آن حضرت مانند پدر بزرگوارشان فرمودند: ابو عمرو امین و مورد اطمینان امام گذشته و مورد اطمینان من در زندگی و پس از مرگ من است . آنچه به شما بگوید و آنچه به شما برساند از من می رساند . (۵۸)

جناب عثمان بن سعید پس از امام عسکری علیه السلام به فرمان حضرت مهدی علیه السلام به وکالت و نیابت ادامه داد ، و شیعیان مسائل خود را نزد او می برند و پاسخ امام علیه السلام توسط او به مردم می رسید . (۵۹)

نائب دوم ابو جعفر محمد بن عثمان بود و او نیز همچون پدر از بزرگان شیعه و در تقوی و عدالت و بزرگواری مورد اعتماد و احترام شیعیان بود . عثمان بن سعید پیش از وفات به فرمان امام عصر علیه السلام فرزند خود ابو جعفر بن عثمان را به جانشینی خود و نیابت امام علیه السلام معرفی کرد . این در حالی بود که

امام عسکری علیه السلام نسبت به او و پدرش اظهار اعتماد و اطمینان فرموده بود و شیعه بر عدالت و تقوی و اطاعت او اتفاق داشتند. (۶۰)

پس از درگذشت نائب اول جناب عثمان بن سعید ، توقیعی از جانب امام زمان علیه السلام در مورد وفات او و نیابت فرزندش محمد صادر شد که ترجمه قسمتی از آن چنین است: "انا لله وانا الیه راجعون ، در برابر فرمان خدا تسلیم و به قضای او راضی هستیم . پدرت سعادتمند زیست و پسندیده در گذشت . خداوند او را رحمت کند و به پیشوایان و سرورانش علیهم السلام ملحق سازد . از کمال سعادت پدرت بود که خداوند فرزندى چون تو را به او عنایت کرد که پس از او جانشین گردی ، و در امورش قائم مقام او باشی و برایش طلب رحمت و آمرزش نمایی". (۶۱)

از محمد بن عثمان پرسیدند: صاحب الامر علیه السلام را دیده ای ؟ گفت : آری و آخرین ملاقاتم با او کنار بیت الله الحرام بود که می فرمود: "اللهم أنجز لی ما وعدتني" و نیز او را در مستجار نزدیک رکن یمانی کعبه دیدم که می گفت: "اللهم انتقم لی من أعدائی". (۶۲)

این بزرگوار کتابهایی در فقه تألیف کرده که مشتمل است بر آنچه از امام عسکری علیه السلام و از پدر خود شنیده بود. (۶۳)

محمد بن عثمان برای خود قبری ترتیب داده بود و آن را با ساج پوشانده بود و روی آن آیاتی از قرآن کریم و اسامی ائمه اطهار علیهم السلام را نوشته بود . هر روز داخل آن می شد و یک جزء قرآن قرائت می کرد و بیرون می آمد. (۶۴) او پیش از مرگ از روز وفات خود خبر داد و در همان روز که خبر داده بود در گذشت. (۶۵)

همچنین پیش از رحلت به شیعیان خبر داد که امام علیه السلام جناب ابو القاسم حسین بن روح نوبختی را برای سفارت و ارتباط با خود انتخاب فرموده اند و او قائم مقام من است و به او مراجعه کنید. (۶۶) او در سال ۳۰۵ هجری رحلت فرمود. (۶۷)

نائب سوم جناب ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی است ، که نزد موافق و مخالف عظمت و بزرگی ویژه ای داشت ، و به عقل و بینش و تقوی و فضیلت نزد عموم فرقه های مختلف مذهبی مشهور بود و در زمان نائب دوم از جانب او متصدی پاره ای از امور بود .

با اینکه میان یاران نائب دوم ، جعفر بن احمد بن متیل از همه به او نزدیکتر بود ، و حتی در اواخر زندگی جناب محمد بن عثمان ، غذای منزل او را در منزل

جعفر بن احمد بن متیل تهیه می کردند ، و در میان اصحاب احتمال نیابت و جانشینی جعفر بن احمد بیشتر بود ، اما در آخرین ساعات زندگی جناب محمد بن عثمان که جعفر بن احمد بالای سرا و حسین بن روح پایین پایش نشسته بود ، به جعفر بن احمد رو کرد و فرمود : " مأمور شده ام که امور را به ابوالقاسم حسین بن روح واگذار نمایم " . جعفر بن احمد از جا برخاست و دست حسین بن روح را گرفت و او را بالای سر محمد بن عثمان نشاند و خود در پایین پای او نشست . (۶۸)

در ۶ شوال سال ۳۰۵ هجری اولین توقیع از ناحیه مقدسه امام عصر علیه السلام برای او صادر شد که متن آن چنین بود : " ما او را می شناسیم ، خداوند تمامی خیر و رضای خویش را به او بشناساند و به توفیق خود او را یاری نماید . از مکتوب او مطلع شدیم و نسبت به او وثوق و اطمینان داریم . او را نزد ما مکان و منزلتی است که خشنودش می سازد . خداوند احسان خویش را به او بیفزاید که خدا ولی و توانا بر همه چیز است ، و سپاس خدای را که شریکی ندارد و درود و سلام فراوان خداوند بر فرستاده او محمد و بر خاندان او صلوات الله علیهم " . از ابوسهل نوبختی صاحب تألیفات - که از متکلمین بزرگ بغداد بود - پرسیدند : برای چه جناب ابوالقاسم حسین بن روح به مقام نیابت نایل شد و شما نایل نشدید ؟ گفت : ائمه علیهم السلام دانانترند و آنچه برگزینند شایسته تر و مناسب تر است ، ولی من فردی هستم که با خصم برخورد و مناظره می کنم و اگر نائب امام علیه السلام بودم و مکان امام زمان علیه السلام را می دانستم - چنانکه ابوالقاسم حسین بن روح به جهت نیابت می داند - و در گیر و دار بحث پیرامون امام علیه السلام با مخالفان در تنگنا قرار می گرفتم ممکن بود نتوانم خود را کنترل کنم و جای آن حضرت را افشا نمایم ؛ ولی ابوالقاسم اگر امام علیه السلام در زیر دامن او مخفی باشد و او را با آلات برنده تکه تکه نمایند دامن خود را از او بر نمی دارد و او را به دشمن نشان نخواهد داد . (۶۹)

جناب ابوالقاسم حسین بن روح حدود ۲۱ سال مقام نیابت داشت . او قبل از وفات امور را به امر امام علیه السلام به ابوالحسن علی بن محمد سمري واگذاشت ، و در ماه شعبان سال ۳۲۶ هجری در گذشت . آرامگاه او در بغداد است . (۷۰)

نائب چهارم ابوالحسن سمري است که بر حسب الامر حضرت صاحب الزمان علیه السلام به جناب حسین بن روح ، امر نیابت بعد از او به ابوالحسن سمري واگذار شد . به فرموده بزرگان رجال ، عظمت و جلالت قدر او محتاج به

توصیف نیست . ابوالحسن سمری روزی به جمعی از مشایخ که نزد او بودند فرمود: " خداوند به شما در مصیبت علی بن بابویه قمی اجر عنایت فرماید . در این ساعت او از دنیا رفت " . آنان ساعت و روز و ماه را یادداشت کردند ، و ۱۷ یا ۱۸ روز بعد خبر رسید که همان ساعت علی بن بابویه قمی در گذشته است . (۷۱)

پایان غیبت صغری

پیش از وفات علی بن محمد سَمَری گروهی از شیعیان نزد او گرد آمدند و پرسیدند: " پس از شما چه کسی جانشین شما خواهد بود؟ " پاسخ داد: من مأثور نشده ام که در این مورد به کسی وصیت کنم . (۷۲) سپس توقیعی را که از سوی امام غایب علیه السلام در این باره صادر شده بود به شیعیان نشان داد . آنان از روی توقیع استنساخ کردند که مضمون آن چنین بود: " بسم الله الرحمن الرحيم ، ای علی بن محمد سمری ، خداوند در مصیبت تو پاداش برادرانت را عظیم دارد . تا شش روز دیگر از دنیا خواهی رفت . پس امور خویش را فراهم آور و به هیچکس وصیت مکن که پس از تو جانشین تو شود . غیبت کبری واقع شد و ظهوری نخواهد بود تا آنگاه که خدای متعال فرمان دهد ، که پس از مدت طولانی و قساوت دلها و پر شدن زمین از ستم است . به زودی افرادی نزد شیعیان من مدعی مشاهده من می شوند . آگاه باشید که هر کس پیش از خروج سفیانی و پیش از صیحه) خروج سفیانی و صیحه دو علامت از علاماتی هستند که هنگام ظهور امام عصر علیه السلام واقع می شود (. چنین ادعایی نماید (یعنی ادعای رؤیت به عنوان سفارت و نیابت نماید) دروغگو و افترا زننده است وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ " . (۷۳)

روز ششم که مصادف با نیمه شعبان سال ۳۲۹ هجری بود جناب ابوالحسن سمری در گذشت ، و در خیابان خلنجی کنار نهر لبوعتاب در بغداد دفن گردید . (۷۴)

مجلسی رحمه الله از احتجاج مرحوم شیخ طبرسی نقل می فرماید : هیچیک از نائبان خاص امام عصر علیه السلام جز با فرمان صریحی از جناب آن حضرت و تعیین و نصب و معرفی نایب قبلی به نیابت قیام نکرد . شیعه نیز گفتار هیچیک را نپذیرفت مگر بعد از بروز نشانه و معجزه ای به دست هریک از آنان از طرف امام عصر علیه السلام که براستی گفتار و درستی نیابتشان دلالت می کرد . (۷۵)

وظایف زمان غیبت کبری

شیعیان و دوستان آن حضرت در زمان غیبت وظایفی دارند از جمله:

- قرائت دعای ندبه در روزهای جمعه ، عید فطر ، عید قربان ، عید غدیر .
- زیارت آن حضرت در روز جمعه .
- برای ثبات و محکم ماندن اعتقادات خواندن این دعای شریف: "یا الله ، یا رَحْمَنُ ، یا رَحِیمُ ، یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ، ثَبِّتْ قَلْبِی عَلَی دِینِکَ" . (۷۶)
- از جابر خاستن به احترام نام "قائم" آن بزرگوار .
- توسل به آن حضرت در مشکلات و گرفتاری ها .
- صدقه برای سلامتی و فرج وجود شریفش .
- قرائت این دعا که از خداوند می خواهیم آن حضرت را به ما بشناساند: "اللَّهُمَّ عَرَّفْنِی نَفْسَکَ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَفْسَکَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِیَّکَ ، اللَّهُمَّ عَرَّفْنِی رَسُولَکَ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی رَسُولَکَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَکَ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی حُجَّتَکَ ضَلَلْتُ عَن دِینِی" . (۷۷)
- شرکت در مجالس منسوب به آن حضرت ، مخصوصاً مجالس عزاداری
- جد بزرگوارش حضرت سید الشهداء علیه السلام .
- هدیه اعمال صالحه برای آن حضرت ، مانند زیارت قبور مطهر پدران بزرگوارش ، قرائت قرآن و حج و عمره و طواف .
- توبه حقیقی از گناهان
- متوجه کردن مردم به آن حضرت

۲. وفات علی بن محمد سمري نایب امام زمان علیه السلام

وفات شیخ جلیل نایب خاص امام عصر علیه السلام علی بن محمد سمري در این روز بوده است که به معنای اتمام غیبت صغری و شروع غیبت کبری است (۷۸)، چه اینکه حضرت صاحب الامر علیه السلام به او امر فرموده بودند که وصی و جانشینی برای خود قرار مده که غیبت کبری شروع شده است .

روز هجدهم

۱. وفات حسین بن روح نوبختی نایب امام زمان علیه السلام

در این روز به سال ۳۲۶ هجری نایب سوم حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی

فرجه، جناب حسین بن روح نوبختی در بغداد به عالم بقا رحلت کرد و در همان جا دفن شد. (۷۹)

روز نوزدهم

۱. جنگ بنی المصطلق

در این روز در سال ۶ هجری غزوه بنی المصطلق اتفاق افتاد (۸۰). حرکت برای این جنگ در دوم شعبان همین سال بود. تعداد مسلمانان ۱۰۰۰ نفر بودند که ۳۰ اسب داشتند، ولی کفار ۷۰۰ نفر بودند. یک نفر از مسلمانان در این جنگ شهید شد و از کفار ۱۰ نفر به قتل رسیدند. (۸۱)

در این جنگ غلبه و نصرت از آن مسلمین بود. مصطلق منزلی بین مکه و مدینه است که منسوب به مصطلق است. او اول کسی است که دین اسماعیل علیع السلام را تغییر داد و قبیله خود را به پرستیدن هبل فرمان داد و آن را در کعبه نصب کرد.

تتمه ماه شعبان

۱. مرگ حفصه (۸۲)

در ماه شعبان سال ۴۵ هجری حفصه از دنیا رفت و مروان بر جنازه او نماز خواند (۸۳). حفصه دختر عمر بن خطاب ابتدا زوجه خنیس بن عبدالله بود، بعد از آن که خنیس وفات کرد عمر او را به عقد پیامبر صلی الله علیه و آله در آورد. او با اخلاق و رفتار خود پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام را می آزد، به حدی که پیامبر او را طلاق داد و با اصرار بعضی رجوع فرمود. (۸۴)

در جنگ جمل خواست که با عایشه حرکت کند ولی برادرش عبدالله بن عمر مانع گردید. اما هنگامی که لشکر امیر المومنین علیه السلام به منزل ذی قار رسیدند عایشه نامه ای به این مضمون برای حفصه نوشت: خبر زیادی لشکر ما به علی بن ابی طالب علیه السلام رسیده است و او از ترس در ذی قار اقامت کرده است و از این جنگ جان سالم به در نخواهد برد

چون نامه به دست حفصه رسید کنیزان و مغنیه ها را جمع کرد و آنان دایره ها می نواختند و اشعاری می خواندند که در آنها امیر المومنین علیه السلام را به

بدی یاد میکردند و زنهای بنی امیه جمع شدند و شادی میکردند
 خبر به ام کلثوم سلام الله علیها که رسید با عده ای از بانوان به صورت
 ناشناس وارد مجلس شدند و ناگهان صورتهای را باز کردند. حفصه خجالت
 کشید و ام کلثوم سلام الله علیها آیه ای که مربوط به زنهای حضرت نوح و لوط
 علیهما السلام بود که نافرمانی آن دو پیامبر را نمودند و درباره حفصه و عایشه
 نازل شده بود بر حفصه قرائت کرد (۸۵) و فرمود: اگر تو و عایشه امروز برای
 خواری پدر من امیرالمومنین علیه السلام به یکدیگر کمک میکنید این کار شما
 تازگی ندارد چرا که همین معامله را با جدم پیامبر صلی الله علیه و آله کردید.
 حفصه چون دید رسوا شده است نامه عایشه را پاره کرد و از ام کلثوم سلام الله
 علیها خواست که بیشتر از این او را رسوا نکند. (۸۶)

۲. جنگ پیامبر صلی الله علیه و آله با بنی سعد

در شعبان سال ششم هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت امیرالمومنین
 علیه السلام را به همکراه ۱۰۰ نفر برای مقابله با طایفه بنی سعد در اطراف
 مدینه فرستاد. بنی سعد با خبر شده فرار کردند و مسلمانان صد شتر و هزار
 گوسفند به غنیمت گرفتند. امیرالمومنین علیه السلام چند شتر بای پیامبر
 صلی الله علیه و آله جدا کرد و سایر غنائم را بین مسلمانان تقسیم فرمود و به
 مدینه باز گشتند. (۸۷)

۳. شهادت سعید بن جبیر

در این ماه در سال ۹۵ هجری جناب سعید بن جبیر کوفی به دست حجاج بن
 یوسف ثقفی به شهادت رسید. (۸۸)
 سعید مردی فقیه و زاهد و عابد بود که توفیق کسب علم از محضر مبارک
 حضرت زین العابدین علیه السلام را یافته بود. او به خاطر اعتقاد خالص و
 محبت کاملی که به اهل بیت معصومین علیهم السلام داشت نزد امام زین
 العابدین علیه السلام از احترام خاصی برخوردار بود.
 هنگامی که حجاج خواست آن بزرگوار را شهید کند دعا کرد که حجاج بعد
 از شهادت او قادر به قتل هیچکس نشود. خداوند دعای او را مستجاب کرد
 و حجاج ۱۵ تا ۲۰ روز بعد از شهادت سعید زنده بود و کسی را نکشت تا به مرض
 آکله به درک واصل شد.
 بعد از آنکه حجاج سر آن بزرگوار را جدا کرد دو پای مبارک او را نیز از ساق

جدا کردند در حالی که از سن مبارکش ۵۷ یا ۷۹ سال میگذشت در شهر الحی در واسط عراق مدفون شد. قبر آن بزرگوار یکی از زیارتگاههای محبین اهل بیت علیهم السلام است که دارای گنبد و صحنی بزرگ مشتمل بر چهار در است. (۸۹) بعضی مرگ حجاج را ۱۵ روز (۹۰) و بعضی ۲۰ روز و عده ای ۴۰ روز (۹۱) بعد از شهادت جناب سعید بن جبیر نقل کرده اند که اگر مرگ حجاج در ۱۳ ماه رمضان باشد شهادت سعید به ترتیب در روزهای ۲۷ یا ۲۸ یا ۲۲ یا ۲۳ و ۲ و ۳ شعبان محتمل است ولی قدر مسلم این است که شهادت سعید در شعبان بوده است.

۴. مرگ مغیره بن شعبه

در ماه شعبان سال ۵۰ هجری (۹۲) مغیره بن شعبه در حالی که از طرف معاویه حاکم کوفه بود در سن ۷۰ سالگی به درک واصل شد (۹۳) و زیاد بن ابیه به جای او منصوب شد. مغیره بن شعبه در کوفه سب به امیرالمومنین علیه السلام مینمود و خطبا را امر میکرد که آن حضرت را لعن کنند و تا زمان فرا رسیدن مرگش این عمل را ترک نکرد. (۹۴)

مغیره از اصحاب صحیفه ملعونه و لیلۀ عقبه بود که میخواستند پیامبر صلی الله علیه و آله را به قتل برسانند و همچنین از اصحاب سقیفه است. (۹۵) او از کسانی بود که در آتش زدن در منزل امیرالمومنین علیه السلام، شکستن در، کتک زدن به مادر سادات حضرت صدیقه شهیده فاطمه زهرا سلام الله علیها و سقط جنین شریک بود. (۹۶)

زنای مغیره با ام جمیل در بصره شهرت خاص دارد و در کتب شیعه و سنی با مدارک مختلف ذکر شده است. ابن ابی الحدید میگوید: مغیره زناکارترین مردم در جاهلیت و اسلام بود (۹۷). مغیره از کسانی بود که به دستور معاویه همراه عمروعاص و عروه بن زبیر روایاتی دروغین ساختند که مقتضای آنها وجوب لعن و براءت از امیرالمومنین علیه السلام بود و برای این کار معاویه جوایز فوق العاده ای برای آنان مقرر کرد. (۹۸)

او در محضر امام حسن علیه السلام جسارتهای پدر بزرگورش نمود (۹۹). اما آن حضرت جوابهای مناسبی به او دادند و در آخر فرمودند: تو آن کسی هستی که در شهادت مادرم و برادرم محسن علیهما السلام شریک بودی.

۱. مسار الشيعة : ص ۳۷ . توضيح المقاصد : ص ۱۹ .
۲. تتمه المنتهى : ص ۳۴۰ - ۳۴۳ . فيض العلام : ص ۳۳۶ .
۱. اعلام الوری : ج ۱ ص ۴۲۰ . مسار الشيعة : ص ۳۷ . مصباح المتهجد : ص ۷۵۸ . مصباح كفعمی : ج ۲ ص ۵۹۸ . فيض العلام : ص ۳۳۷ . زاد المعاد : ص ۵۶ . بحار الانوار : ج ۴۴ ص ۱۰۱ - ۲۰۲ ، ج ۹۴ ص ۸۰ ، ج ۹۸ ص ۳۴۷ . كشف الغمة : ج ۲ ص ۳ .
۳. ارشاد : ج ۲ ص ۲۷ . كشف الغمة : ج ۲ ص ۳ .
۴. توضيح المقاصد : ص ۱۰ . فيض العلام : ص ۲۲۶ .
۵. اربعين ماحوزی : ص ۳۶۸ .
۶. بحار الانوار : ج ۴۳ ص ۲۳۷ .
۷. بحار الانوار : ج ۴۳ ص ۲۳۷ .
۸. بحار الانوار : ج ۴۳ ص ۲۳۷ .
۹. امالی شيخ طوسی : ج ۱ ص ۳۷۷ .
۱۰. معانی الاخبار : ص ۵۷ .
۱۱. فيض العلام : ص ۳۳۷ . بحار الانوار : ج ۴۴ ص ۱۸۲ .
۱۲. الاصابة : ج ۱ ص ۳۳۳ .
۱۳. الاصابة : ج ۱ ص ۳۳۳ . تذكرة الخواص ابن جوزی : ص ۲۳۴ .
۱۴. ترجمه امام حسين عليه السلام از تاريخ دمشق ابن عساکر : ص ۱۴ - ۲۸۵ .
۱۵. مصباح المتهجد : ص ۷۵۸ .
۱۶. ارشاد : ج ۲ ص ۳۵ . فيض العلام : ص ۳۳۸ .
۱۷. خصائص العباسية : ص ۶۶ . قمر بنی هاشم عليه السلام مقرر : ص ۱۸ ، از انيس الشيعة . الوقایع و الحوادث : ج محرم ص ۴۰۰ .
۱۸. العباس عليه السلام : ص ۱۶۴ . مرحوم مقرر به نقل از مدارک تاريخی گفته که لقب آن حضرت سقا بوده است .
۱۹. وقایع الايام : ص ۴۲۲ .
۲۰. كشف الغمة : ج ۲ ص ۷۴ . توضيح المقاصد : ص ۲۰ .
۲۱. مسار الشيعة : ص ۳۴ . اصول کافی : ج ۱ ص ۴۶۷ .
۲۲. مسار الشيعة : ص ۳۴ . اصول کافی : ج ۱ ص ۴۶۷ .
۲۳. تذكرة الخواص : ص ۱۴۹ .
۲۴. مسار الشيعة : ص ۳۱ .
۲۵. فيض العلام : ص ۳۴۱ .
۲۶. شرح احقاق الحق : ج ۱۹ ص ۴۳۹ . قلاند النجور : ج شعبان ، ص ۳۸۸ - ۳۸۹ .
۲۷. قلاند النجور : ج شعبان ، ص ۳۸۸ - ۳۸۹ .
۲۸. قلاند النجور : ج شعبان ، ص ۳۸۸ - ۳۸۹ .
۲۹. حياة الامام الحسين عليه السلام : ج ۱ ص ۳۰ - ۴۳ . ارشاد : ج ۲ ص ۳۲۷ . اعلام الوری : ج ۱ ص ۴۲۰ .
۳۰. قلاند النجور : ج شعبان ، ص ۳۹۲ . وقایع الشهور : ص ۱۴۰ .
۳۱. علی اکبر عليه السلام (مقرر) : ص ۱۵ - ۱ به نقل از انيس الشيعة .
۳۲. کامل الزيارات : ص ۲۴۰ .
۳۳. علی اکبر عليه السلام (مقرر) : ص ۱۹ .
۳۴. علی اکبر عليه السلام (مقرر) : ص ۲۰ .

٣٥. على اكبر عليه السلام (مكرم) : ص ١٦ .
٣٦. ارشاد : ج ٢ ص ٣٣٩ . اعلام الورى : ج ٢ ص ٢١٤ . كافى : ج ١ ص ٤٣١ . مسار الشيعة : ص ٣٨ .
- توضيح المقاصد : ص ٢٠ - ٢١ . مصباح المتجهذ : ص ٧٨٢ . مصباح كفعمى : ج ٢ ص ٥٩٨ . فيض العلم : ص ٣٤٦ . جلاء العيون : ص ٥٧٩ .
٣٧. تقويم الواعظين : ص ١٣٦ ، به نقل از خلاصة المنهج : ج ٥ ص ١٤٥ - ٢٤٦ .
٣٨. مسار الشيعة : ص ٣٨ . توضيح المقاصد : ص ٢٠ - ٢١ . فيض العلم : ص ٣٤٣ .
٣٩. ارشاد : ج ٢ ص ٣٣٩ .
٤٠. فيض العلم : ص ٣٤٦ .
٤١. سورة قصص : آيات ٥ ، ٦ .
٤٢. كفاية الموحدين : ج ٣ ص ٣٤٠ - ٣٤١ .
٤٣. كفاية الموحدين : ج ٣ ص ٣٤٣ . كمال الدين صدوق : ج ٢ ص ٤٩ ، ١٥٩ .
٤٤. كفاية الموحدين : ج ٣ ص ٣٤١ .
٤٥. رياحين الشريعة : ج ٣ ص ٢٥ - ٢٦ .
٤٦. تاريخ سامراء : ج ١ ص ٢٤٣ . مستدرک سفينة البحار : ج ١٠ ص ٢٥ .
٤٧. مستدرک سفينة البحار : ج ١٠ ص ٢٥ .
٤٨. بحار الانوار : ج ٥٠ ص ٨ .
٤٩. تاريخ سامراء : ج ١ ص ٢٣٩ .
٥٠. رياحين الشريعة : ج ٤ ص ١٥٠ .
٥١. وقايع الشهور : ص ١٤٧ .
٥٢. وقايع الشهور : ص ١٤٦ .
٥٣. وقايع الشهور : ص ١٤٧ .
٥٤. المهدي عليه السلام : ص ١٨٢ .
٥٥. اعيان الشيعة : ج ٤ ص ٢١ بخش سوم .
٥٦. المهدي عليه السلام : ص ١٨١ .
٥٧. اعيان الشيعة : ج ٤ ص ١٦ بخش سوم .
٥٨. بحار الانوار : ج ٥١ ص ٣٤٤ .
٥٩. بحار الانوار : ج ٥١ ص ٣٤٤ .
٦٠. بحار الانوار : ج ٥١ ص ٣٤٦ . المهدي عليه السلام : ص ١٨١ .
٦١. بحار الانوار : ج ٥١ ص ٣٤٥ - ٣٤٦ . غيبت شيخ طوسى : ص ٢١٦ - ٢١٩ . الكنى والالقب : ج ٣ ص ٢٣٠ .
٦٢. كمال الدين : ج ٢ ص ١٨٨ . بحار الانوار : ج ٥١ ص ٣٤٩ .
٦٣. بحار الانوار : ج ٥١ ص ٣٥١ .
٦٤. حق اليقين : ص ٢٩٩ .
٦٥. الكنى والالقب : ج ٣ ص ٢٦٧ - ٢٦٨ . حق اليقين : ص ٣٠٠ .
٦٦. الكنى والالقب : ج ٣ ص ٢٦٧ - ٢٦٨ .
٦٧. بحار الانوار : ج ٥١ ص ٣٥٤ - ٣٥٥ . غيبت شيخ طوسى : ص ٢٢٦ - ٢٢٧ .
٦٨. بحار الانوار : ج ٥١ ص ٣٥٢ .
٦٩. بحار الانوار : ج ٥١ ص ٣٥٣ - ٣٥٤ .
٧٠. بحار الانوار : ج ٥١ ص ٣٥٩ . الكنى والالقب : ج ١ ص ٩١ .
٧١. بحار الانوار : ج ٥١ ص ٣٥٨ - ٣٦٠ . الكنى والالقب : ج ١ ص ٩١ .
٧٢. بحار الانوار : ج ٥١ ص ٣٦١ . الكنى والالقب : ج ٣ ص ٢٣١ .

۷۳. بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۳۶۰ .
۷۴. بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۳۶۱ . غیبت شیخ طوسی : ص ۲۴۲ - ۲۴۳ . کمال الدین : ج ۲ ص ۱۹۳ . حق الیقین : ص ۳۰۱ .
۷۵. اعیان الشیعة : ج ۴ ص ۲۱ بخش سوم . قاموس الرجال : ج ۷ ص ۵۱ . بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۳۶۱ .
۷۶. بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۳۶۲ .
۷۷. کمال الدین : ج ۲ ص ۳۵۲ .
۷۸. کمال الدین : ج ۲ ص ۳۴۲ .
۷۹. حق الیقین: ص ۳۰۱ . مرآة المعارف: ج ۱ ص ۳۷۵ . فیض العلام: ص ۳۴۸ . قلاند النحور: ج شعبان، ص ۴۶۳ .
۸۰. قلاند النحور: ج شعبان، ص ۴۶۳ . برای تفصیل بیشتر به ۱۵ شعبان مراجعه شود.
۸۱. توضیح المقاصد: ص ۲۱ . فیض العلام: ص ۳۴۹
۸۲. الموسوعة الكبرى فی غزوات نبی الاعظم صلی الله علیه و آله و سلم: ج ۳ ص ۱۲
۸۳. البدایه والنهایه: ج ۸ ص ۳۳
۸۴. المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۱۶
۸۵. صحیح بخاری: ج ۳ ص ۱۰۳، ج ۶ ص ۱۴۸ . مسند احمد: ج ۱ ص ۳۳۳ . صحیح مسلم: ج ۴ ص ۱۹۳ .
- شرح ابن ابی الحدید: ج ۱۴ ص ۲۳
۸۶. سوره تحریم: آیه ۱۰: ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأه نوح وأمره لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا الصالحین فخاننا هما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا و قیل ادخلا النار مع الداخلین
۸۷. شرح ابن ابی الحدید: ج ۱۴ ص ۱۳
۸۸. بحار الانوار: ج ۲۰ ص ۳۷۶
۸۹. مرآة العارف: ج ۱ ص ۳۵۰
۹۰. سعید بن جبیر: ص ۱۹۰-۲۵۰ . منتخب التواریخ: ص ۴۲۳ . مرآة المعارف: ج ۱ ص ۳۵۱-۳۵۲
۹۱. تتمه المنتهی: ص ۱۰۶
۹۲. جلاء العیون: ص ۵۰۲
۹۳. کشف الهاویه: ص ۲۸۸
۹۴. منتخب التواریخ: ص ۳۰۲
۹۵. کشف الهاویه: ص ۲۸۸ . شرح ابن ابی الحدید: ج ۲ ص ۱۰۲
۹۶. کشف الهاویه: ص ۲۸۹
۹۷. بیت الاحزان: ص ۱۴۴
۹۸. کشف الهاویه: ص ۲۸۶
۹۹. شرح ابن ابی الحدید: ج ۱ ص ۳۵۸
۱۰۰. کشف الهاویه: ص ۲۸۸ . شرح ابن ابی الحدید: ج ۲ ص ۱۰۲

لغو امتیاز توتون و تنباکو

نویسنده: مقدار براتی

لغو امتیاز تنباکو توسط میرزای شیرازی (ره)

یکی از وقایع مشهور و معروف و سرنوشت ساز در کشورمان ایران، واقعه تحریم تنباکو و در نهایت لغو امتیاز آن می باشد، که آن را به قیام و نهضت تنباکوی ایران نامگذاری کرده اند.

اقتصاد سنتی ایران در دوران ناصرالدین شاه قاجار متکی بر کشاورزی، صنایع دستی و مبادلات بازرگانی بود. در این دوره این اقتصاد با کمک سرمایه داران غربی و تجار ایرانی و با اعمال نفوذ قدرت های استعماری یعنی روس و انگلیس به بازارهای بین المللی پیوست. وابستگی اقتصاد ایران به بازارهای بین المللی، رشد سریع بازرگانی خارجی را در پی داشت که در نیمه قرن نوزدهم میلادی سرعت گرفت. [۱]

وجود کشورهای استعمارگر روس و انگلیس، در شمال و جنوب، کشور ایران را به صورت يك کشور نیمه مستعمره در آورده بود. این وضعیت نیمه استعماری در زمانی پیدا شد که دنیای نو رقیب استعماری در حوزه های نفوذ سیاسی - اقتصادی خود در ایران، در کنار یکدیگر قرار گرفتند. این دنیای نو استعمارگر،

ایران را به سه قسمت تقسیم کرده بودند و مستقیماً اداره آن را در دست بگیرند و قسمتی از این کشور را همچون حائلی در بین خود نگاه داشتند. رفاقت این دو نیروی استعمارگر، پیامدهایی در ایران داشت که از آن جمله می‌توان به حمایت از نهاد کهن اجتماعی و حفظ وضع موجود سیاسی مداوم اشاره کرد. [۲] سیستم سیاسی ایران در دوره ناصرالدین شاه یک سیستم استبدادی بود که در رأس آن شاه قرار داشت. شاه در واقع هر سه قوه مقننه، قضائی و اجرایی را از آن خود کرده و هر چه را که می‌خواست انجام می‌داد. او یگانه مرجع تصمیم‌گیری و رسیدگی به کلیه مسائل کشوری و لشگری محسوب می‌شد. او امر و لازم الاجرا و فرمان او لازم الاطاعه بود. [۳] در چنین اوضاع و احوال و شرایطی بود که بازار امتیازگیری از سوی کشورهای استعمارگر در ایران گرم شد. امتیازاتی که گاه باعث حیرت خود آنان نیز شد. به طور مثال زمانی که خبر اخذ امتیاز رویترز از ناصرالدین شاه، در روزنامه‌های اروپا منتشر شد، بهت و حیرت مردم را فرا گرفت. تا آنجایی که بعضی به طنز، تاریخ قرن نوزدهم ایران را قرن امتیاز رویتری نامیدند. [۴]

یکی از امتیازاتی که نتایج نامطلوب به بار آورد، امتیاز انحصار تنباکو (واقعۀ رژی) بود. این امتیاز در زمان صدارت "میرزا علی اصغر خان امین السلطان" و اندکی بعد از مسافرت سؤم ناصرالدین شاه به فرنگستان به اهتمام امین السلطان و برای مدت ۵۵ سال به یکی از اتباع انگلیس به نام "ماژور تالبوت" و شرکای او واگذار شد. به موجب این امتیاز، کمپانی رژی صاحب حق انحصاری تجارت تنباکوی ایران و حتی نظارت بر زراعت آن شناخته می‌شد. [۵] علاوه بر ضرر اقتصادی خطر عمده‌تری که جامعه اسلامی را تهدید می‌کرد، حضور فرهنگ استعماری و گسترش فساد بود که به تبع حضور عینی اجانب و دشمنان قسم خورده اسلام و مسلمین در ایران رخ می‌نمود. چندی نگذشته بود که نشانه‌ها و مصادیق آشکار این فساد هویدا گردید. هجوم فرنگیان به ایران - با آماری بیش از ۲۰۰ هزار نفر - حتی شکل ظاهری شهر و بازار و جماعت مسلمین را تغییر داده و از طرف دیگر ضعف مالی و فرهنگی بسیاری از مردم، آنان را به خدمتگزاری فرنگیان می‌کشاند. [۶] مردم ایران پس از اطلاع از شرایط این انحصار با آن مخالفت کردند. مخالفت‌ها روز به روز گسترده‌تر شد و یک مبارزه بر ضد استبداد داخلی (که برای تاراج منابع کشور به سود استعمار تلاش می‌کرد) شکل گرفت. [۷]

رهبریت قیام تنباکو در آغاز متشکّل و پراکنده بود. رفته رفته که جریان حوادث به سیر خود پرداخت این رهبریت تمرکز یافت و در شخص میرزای شیرازی متبلور شد. نخستین گام اعتراض را علمای شهرها با یاری عناصر دیگر

جامعه (تجّار، کسبه و دست اندرکاران تنباکو) برداشتند. از هر شهری فریادی برخاست. فریادها رفته رفته سطح مملکت را فرا گرفت. این فریادهای همه جانبه از هر گوشه‌ای به گوش میرزای شیرازی، مرجع تقلید شیعیان در سامرا رسید. این خروشها و خواهش‌ها در واقع تعیین موضوع برای میرزا بود تا بر اساس آن فتوای خود را صادر کند. [۸]

حکم تحریم در عبارتی کوتاه و به شیوه‌ای مؤثر و محرک و حساب شده از سوی میرزای شیرازی به شرح زیر صادر گردید:

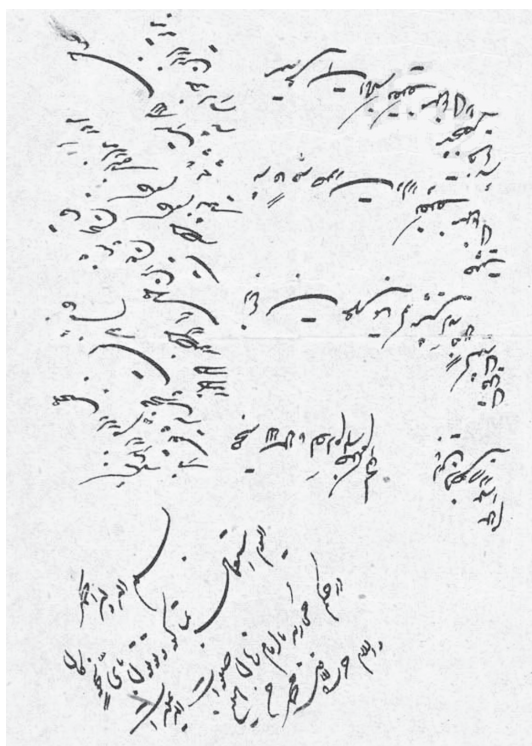
«بسم الله الرحمن الرحيم . اليوم استعمال تنباکو و توتون بای نحو کان، در حکم محاربه با امام زمان (صلوات الله و سلام علیه) است. حرّه الأقل محمد حسن الحسینی» [۹]

قضیه تحریم دخانیات که از میرزا با همین چند کلمه صادر شده، از غرایب امور تاریخ است، که علاوه بر اینکه هیچکس آن را در مخفی‌ترین محل استعمال نکرد، قلیانها و چندین بادگیر طلا و نقره، توسط صاحبانشان شکسته شد. چنانکه ناصرالدین شاه روزی در حرمخانه خود دید زنهایش به کنیزان خود امر می‌کردند که آنها را در هاون نهاده و بشکنند! وی گفت: شما را چه می‌شود که این طور می‌کنید؟ یکی از زنهایش گفت: آن کس که ما را به تو حلال کرده، قلیان را به ما حرام کرده! [۱۰]

بعضی از محققین عقیده دارند که رهبریت این قیام در دست تجّار بوده. در این تردیدی نیست که تجّار یک پای قضیه قیام تنباکو بودند؛ آن هم یک پای عمده‌اش، لیکن ماهیت و هویت حرفه‌ای و فرهنگی تجّار که بیشتر از منافع شخصی و یا گروهی آنان مایه می‌گرفت، هرگز کارآیی راه اندازی قیامی را در جامعه نداشت. عاملی که تار و پود جامعه‌ای را می‌لرزاند و طبقات و گروه‌های گسسته جامعه را به هم جوش می‌داد و آنها را برای قیام یک پارچه می‌کرد، چیزی نبود مگر اسلام و خاصه شیعه که در متن و بطن خود آرمان ظلم ستیزی و عدالت گستری داشت.

علمای شیعه بودند که با احاطه‌شان برفقه، در قبال بسیاری از جریانات جامعه اعلام موضع می‌نمودند. [۱۱] و سرانجام شاه و امین السلطان از بیم شورش مردم و اعلام جهاد عمومی توسط علماء، امتیاز این قرارداد را در شانزدهم جمادی الاول سال ۱۳۰۹ ق لغو کردند. [۱۲] با این حال تا تحریم از سوی میرزای شیرازی لغو نشد، مردم تنباکو استعمال نکردند. بدین ترتیب در تاریخ ۲۵ جمادی الثانی ۱۳۰۹ هـ حکم تحریم دخانیان لغو شد. و به گفته اعتماد السلطنه:

«آفرین بر قلم جناب میرزا که بیشتر از سرنیزه دولت ایران اثر دارد.» [۱۳]



پی نوشت

- [۱]. آژند، یعقوب، قیام تنباکو، تهران، چاپخانه سپهر (وابسته به مؤسسه انتشارات امیر کبیر)، اول، ۱۳۶۷ ش، ص ۴۵
- [۲]. آژند، یعقوب، قیام تنباکو، ۴۶
- [۳]. همان، ۴۱
- [۴]. همان، ۴۸ (پاورقی)
- [۵]. رضائی، عبدالعظیم، تاریخ ده هزار ساله ایران، تهران، اقبال - مروی، هفتم، ۱۳۷۵ ش، ج ۴، ۱۱۸
- [۶]. تهرانی، شیخ آقا بزرگ، میرزای شیرازی، ترجمه اداره پژوهش و نگارش، تهران، شرکت سهامی، وزارت ارشاد اسلامی، اول، ۱۳۶۲ ش، ۲۳۸
- [۷]. آژند، یعقوب، قیام تنباکو، ص ۱۶۰
- [۸]. همان، ص ۱۶۱
- [۹]. تهرانی، آقا بزرگ، میرزای شیرازی، ص ۲۵۷
- [۱۰]. حرزالدین، شیخ محمد، معارف الرجال، قم، ایران، منشورات مکتبة آية العظمی المرعشی النجفی، مطبعة الولاية، الجزء الثاني، ۱۴۰۵ ق، ۲۳۸ - ۲۳۳
- [۱۱]. آژند، یعقوب ص ۱۶۱
- [۱۲]. رضائی، عبدالعظیم تاریخ ده هزار ساله ایران، ۱۱۸
- [۱۳]. آژند، یعقوب ۱۴۴

تاریخچه خلیج همیشگی فارس



چکیده

خلیج فارس نامی است که از کهن ترین ادوار تاریخ برای نامیدن خلیجی که در بین ایران و شبه جزیره عربستان واقع است، مورد استفاده قرار گرفته

است، از سده های پیش از میلاد تا به امروز نام این خلیج، خلیج فارس بوده است و در تمام کتاب های تاریخی، جغرافیایی و اسناد و نقشه ها و اطلس های جغرافیایی نام خلیج فارس وجود داشته است، در باره ی نام خلیج فارس تا دهه ی ۱۹۶۰ میلادی، هیچ گونه بحث و جدلی وجود نداشت، اما بعد از تسلط انگلیس بر منطقه خلیج فارس، انگلیسی ها برای گسترش نفوذ خود نام خلیج عربی را بر زبان ها راندند تا بتوانند بین کشورهای عربی خلیج فارس و ایران دشمنی بوجود بیاورند تا بتوانند خود در این منطقه حاکمیت داشته باشند.

مقدمه

خلیج فارس یکی از قدیمی ترین پهنه های آبی جهان است که از لحاظ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی دارای اهمیت استراتژیک و منحصر به فرد است، قدمت نام خلیج فارس مربوط به هزاران سال پیش بوده و خلیج فارس در تمام ادوار تاریخ به همین نام بوده است اما در قرن بیستم برخی از کشورها برای رسیدن به اهداف سیاسی خود نام جعلی خلیج عرب را به جای خلیج فارس به کار بردند و باعث کشمکش های بین کشورهای حوضه خلیج فارس شدند، هدف از نگارش این مقاله اثبات حقانیت نام خلیج فارس بر پایه کتب مورخان و جغرافی دانان و نویسندگان از قدیمی ترین ایام تا عصر حاضر است در این مقاله ابتدا به نام خلیج فارس از قدیمی ترین ایام تا عصر حاضر اشاره خواهیم کرد، سپس به چگونگی شکل گیری ادعاهای واهی اعراب در استفاده از نام جعلی خلیج عربی خواهیم پرداخت.

جغرافیای خلیج فارس

خلیج فارس یا دریای پارس آبراهی است که در امتداد دریای عمان و در میان ایران و شبه جزیره عربستان قرار گرفته است. مساحت آن ۲۳۳۰۰۰ کیلومتر مربع است، و پس از خلیج مکزیک و خلیج هودسن سومین خلیج بزرگ جهان بشمار می آید. خلیج فارس از شرق از طریق تنگه هرمز و دریای عمان به اقیانوس هند و دریای عرب راه دارد، و از غرب به دلتای رودخانه اروندرود،

که حاصل پیوند دو رودخانه دجله و فرات و پیوستن رود کارون به آن است، ختم می‌شود، خلیج فارس با کشور باستانی ایران و کشورهای عربی عربستان، کویت، قطر، امارات، بحرین، عمان و عراق مرز آبی مشترک دارد. از آنجایی که از یک سوی، ایران بیشترین مرز مشترک آبی را در دریای پارس دارد و از سوی دیگر در تشکیل تمدن باستانی این منطقه نقش اصلی را ایفا کرده است و همچنین در طول تاریخ کنترل و فرمانروایی دریای پارس نزد ایرانیان بوده است، از این روی ایران به عنوان میراث دار اصلی این منطقه محسوب می‌شود و بارزترین مشخصه آن نیز نام این پهنه آبی است که به نام ایرانیان در طول سه هزار سال گذشته ثبت شده است. (پارساپور، سایت کانون پژوهش‌های دریایی پارس)

نام خلیج فارس در دوران باستان

آشوری‌ها پیش از دست یافتن ایرانیان بر فلات ایران، خلیج فارس را نارماتو (narmarratu) به معنی «رود تلخ» می‌گفتند و ظاهراً این قدیمی‌ترین نامی است که از خلیج فارس باقی مانده است. (یغمایی، ۱۳۵۲، ص ۶). پس از پیروزی پارسیان بر دولت‌های همسایه خود و تشکیل امپراطوری هخامنشی این آبراه به نام دریای پارس نامیده شد. از داریوش اول در کتیبه‌ای که در کنار کانال سوئز پیدا شد و متعلق به ۵۰۰ سال پیش از میلاد است. از این دریا با عبارت، درایه تیه هجایارسا آئی تی «Drya Tyahache parsa» به معنی دریایی که از پارس می‌رود یا سر می‌گیرد نام برده شده است که منظور از دریای پارس همان خلیج فارس است. (مشکور، ۱۳۸۷، ص ۷). یونانیان نخستین مردمانی بودند که به این دریا نام «پرس» و به سرزمین ایران «پارسه»، «پرسای» و پرسپولیس یعنی شهر یا کشور پارسیان داده‌اند (شاملو، ۱۳۴۷، صص ۱۰-۱۱). اکثر مورخان یونانی و رومی آن زمان از این دریا با نام خلیج فارس یاد کرده‌اند: ۱- فلاویوس آریانوس که در سده دوم میلادی زندگی می‌کرد در کتاب خود آنابازیس یا سفرهای جنگی اسکندر نام این خلیج را پرسیکون کا ای تاس (persikon kaitas) نوشته که ترجمه آن خلیج فارس است. (مشکور، ۱۳۸۷، ص ۷).

۲- استرابون جغرافی نگار یونانی در کتاب خود، دریای جنوب ایران را خلیج فارس نامیده و محل زندگی عرب ها را منطقه ای بین خلیج عرب (که همان دریای سرخ است) و خلیج فارس نوشته است. (افشارسیستانی ۱۳۷۸، ص ۲)

۳- کلودیوس پتوله (claudius petol) یا بطلمیوس، جغرافی دان و ریاضی دان سده ی دوم میلادی، این دریا را «پرسیکوس سینوس» نامیده است، که ترجمه آن خلیج فارس است. (همان، ص ۲۰)

۴- در نخستین نقشه جهان که توسط آناکسی ماندترسیم شده است، خلیج فارس پرسیکوس سینوس نامیده شده که همان خلیج فارس است. (اطلس نقشه های جغرافیایی و اسناد تاریخی درباره ی خلیج فارس، ص ۴۴)

۵- آگاتانژ در تاریخی که به زبان ارمنی نوشته، دریای جنوبی ایران را دریای پارس خوانده است. (شاملو، ۱۳۴۷، ص ۱۵)

۶- کوین توس کورسیوس روفوس (Quintus Curtius Rufu) تاریخ نگار رومی خلیج فارس را «اکوارم پرسیکو» (Aqarum persico) نامیده که به معنی آبگیر پارس است. (نشریه آرمان ۸۴/۷/۲۷)

۷- هکاتیوس ملطی از دانشمندان یونانی و پدر علم جغرافیا در سال ۴۷۵ قبل از میلاد در نقشه ای که از دنیای زمان خود ترسیم کرده است از خلیج فارس و خلیج عرب (دریای سرخ) یاد کرده است. (نشأت، ۱۳۴۴، ص ۲۰)

۸- هرودت مورخ یونانی، اقیانوسی را که در جنوب غربی آسیا است، از دریای سرخ تا دهانه هندوستان امتداد دارد را «آری تروس، یا «اریتره» یعنی دریای قرمز، نامیده است، عده ای معتقد اند که هرودت چون خلیج فارس را به درستی نمی شناخته است از این جهت از نامی نبرده است و به همان نام اریتره که اعم از اقیانوس هند، دریای عمان و خلیج فارس است اکتفا کرده است، اما عده ای دیگر معتقدند که منظور از دریایی اریتره همان خلیج فارس است، زیرا هرودت اطلاعات دقیقی از نژاد اوکس یا اوژیان که در خوزستان زندگی می کرده اند داشته است و بنابراین نمی توان پذیرفت که خلیج فارس برای او ناشناخته بوده است. (موسوی، ۱۳۶۷، ص ۱۲۰)

۹- موسی خورن، جغرافی دان سده ی پنجم میلادی در کتاب خود، خلیج فارس را دریای پارس خوانده است. (شاملو، ۱۳۴۷، ص ۱۶)

نام خلیج فارس در دوران اسلامی

در آثار تاریخی و جغرافیایی دوران اسلامی از خلیج فارس با عنوان «بحر فارس»، «البحر الفارسی»، «الخلیج الفارسی» و خلیج فارس آمده است، نخستین تاریخ نگار اسلامی که از دریای فارس نام برده است، ابولقاسم عبید الله ابن عبدالله ابن احمد بن خردادبه می باشد که در کتاب خود المسالك و الممالك، نوشته است:

«دریای فارس که دریای بزرگی است به هنگام طلوع ماه جذر و مد نمی باشد، مگر دوبار در سال» (ابن خرداد، ترجمه حسین قره چانلو، ۱۳۷۰، ص ۵۳)

ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق مشهور به ابن فقیه در کتاب خود مختصر البلدان که در سال ۲۷۹ هـ ق آن را تألیف کرده است. ضمن اینکه از دریای پارس یاد می کند می نویسد «بدان که دریای پارس و هند از برای پیوستگی به یکدیگر هر دو یک دریا هستند» (مجتهد زاده، ۱۳۵۴، ص ۲۱)

ابوعلی احمد بن عمر بن رسته که کتاب تقویم البلدان خود را به نام الاعلاق النفسیه در ۲۹۰ هجری تألیف کرده است، در مورد خلیج فارس نوشته است: «اما دریای هند: از آن خلیجی به سوی ناحیه پارس بیرون آید که خلیج فارس نام دارد و بین این دو خلیج یعنی خلیج احمر و پارس سرزمین حجاز و یمن و دیگر بلاد عرب واقع است.» (مشکور، ۱۳۸۴، ص ۹)

مسعودی در کتاب مروج الذهب و معادن الجوهر می نویسد «از این که دریای هند یا حبشی باشد خلیج دیگر منشعب شود که دریای پارس است و آن منتهی به شهرهای ابله، خشاب و آبادان می شود.» (مشکور، ۱۳۸۴، ص ۱۰)

ابن حوقل ها در کتاب خود صوره الارض «خلیج فارس» را بحر فارس نامیده است. (شیخ نوری، بی تا، ص ۹۰)

در کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب که قدیمی ترین کتاب جغرافیا به زبان فارسی است، در مورد خلیج فارس نوشته «خلیج پارس از حد پارس بگریز و با پهنای اندک تا به حدود سند» (یغمایی، ۱۳۵۲، ص ۱۲)

در نقشه ی جهان ابوریحان بیرونی خلیج فارس با نام بحر فارسی نشان داده است. در نقشه دیگری که در دوران خلفای عباسی در کتاب تاریخ عرب (به قلم فیلیپ حتی) خلیج فارس را به نام بحر فارسی و خلیج عربی که در غرب

شبه جزیره ی عربستان است به نام بحر قلزم یا دریای سرخ خوانده است (نشریه عصرایران ۸۹/۲/۱۱)

ابن بلخی در کتاب فارسنامه ، ابن ادريس در کتاب نزهه المشتاق ، یاقوت بن عبدالله حموی ، محمد بن نجیب بکیران ، مسعودی در کتاب الشبیه و الاشراف و دیگر نویسندگان عرب در کتب خود از خلیج فارس با نام های بحر فارس ، دریای پارس ، الخلیج الفارس نام برده اند (مشکور، ۱۳۸۷، ص ۱۳).

نویسنده کتاب حدود العالم من المشرق الی مغرب، اقبانوس هند را مجدالعظم (دریایی بزرگ) می نامد که این دریای بزرگداری پنج خلیج است، خلیج بربر از خلیج عدن، خبیج عربی یا خلیج قلزم از دریای سرخ، خلیج عراق از بالای خلیج فارس تا تنگه هرمز، خلیج فارس که از باریکه های حدود فارس تا کرانه های سند از خلیج عمان و دریای عربی وسعت دارد و خلیج هند یا بنگال. (میرفخرایی، ۱۳۸۳، ص ۸)

ابن ماجد در کتاب خود (الفوائد) از خلیج فارس با نام های ساحل فارسی، دریایی از فارس و خلیجی از فارس که از هرمز تا بصره امتداد دارد یاد می کند. (همان)

دیگر نویسندگانی چون بزرگ بن شهریار ناخدا هرمزی، اصطخری، مسعودی، مقدسی، خوارزمی، محمد بن نجیب بکیران، یاقوت حموی، بولفدء، مستوفی، در کتب خود از نام خلیج فارس استفاده کرده اند.

نام خلیج فارس در دوران معاصر

در قرن بیستم با توسعه معلومات جغرافیایی ، همراه با چاپ نقشه های بسیار به زبان های مختلف ، ترکیب خلیج فارس کاربرد جهانی پیدا کرده است و از این نظر قرن بیستم را قرن استفاده از ترکیب خلیج فارس می توان دانست . این آبراه در زبان فارسی خلیج فارس ، در زبان عربی الخلیج الفارسی ، در انگلیسی « Persian Gulf » ، در فرانسه « GolFersique » زبان ترکی « FarhorFarzi » و به همین نسبت با اندک تغییری در تقدم و تأخر اجزای ترکیب ، در همه زبان های دنیا جای دارد . (مجتهد زاده ، ۱۳۵۴ ص ۴۸)

آثار عرب زبان بهترین و غنی ترین منابعی هستند که می توان با آن حقانیت نام خلیج فارس را به اثبات رسانید . در آثار پر اهمیتی که به زبان عربی

تألیف شد. نام خلیج فارس مورد استفاده قرار گرفته است. از نویسندگان معاصر عرب جرجی زیدان و فیلیپ حتی در کتاب های خود بارها از نام خلیج فارس استفاده کرده اند. جرجی زیدان یازده بار و فیلیپ حتی هفده بار در صفحات کتاب خود نام خلیج فارس را به کار برده اند. دائرةالمعارف المنجد که یکی از معروفترین دائرةالمعارف دنیای عربی است. در تسمیه دریای جنوب ایران از ترکیب خلیج فارس استفاده می کند به عنوان مثال در صفحه ۶۶ قسمت «الادب والعلوم» این کتاب چاپ نوزدهم - بیروت ۱۹۶۶ درباره بحرین آمده است «البحرین: مجموعه جذر بالقرب منشاطی الغربی للخلیج الفارسی ۱۱۵/۰۰۰ اکبرها جزیده المنامه... یعنی: «بحرین مجموعه جزایری است واقع در نزدیکی سواحل غربی «خلیج فارس» ۱۱۵/۰۰۰ و بزرگترین آن جزیره منامه نام دارد..... (مجتهد زاده، ۱۳۸۳، ص ۱)

دکتر نوفل مصری کوشش هایی را که برای تغییر نام خلیج فارس صورت گرفته است را مورد نکوهش قرار داده است وی در کتابی که در سال ۱۹۵۲ میلادی درباره ی شیخ نشین های خلیج فارس نوشته، همه جا از عبارت خلیج فارس استفاده می کند، علی حمیدان که از نویسندگان معروف عرب است در کتاب سلاطین طلای سیاه، چاپ پاریس همه جا از عبارت خلیج فارس استفاده می کند. در ترجمه کتاب «المسوعة العربیه المیسره» نوشته «صبحی عبدالکریم» ترجمه به عربی محمد شفیق غربال چاپ قاهره ۱۹۶۵، نام خلیج فارس به کار رفته است، محمد عبدالکریم صبحی در کتاب پرارزش دانش کارتوگرافی «علم الخرائط» در نقشه هایی که به ترجمه عربی نقل کرده است دریای جنوب ایران را الخلیج الفارسی و بحر الفارسی نامیده است. (همان، ص ۲)

در سال ۱۸۹۲ میلادی لرد کرزن وزیر خارجه انگلستان در کتاب ایران و قضیه ایران بارها به نام خلیج فارس اشاره کرده است. ویلیام راجرز وزیر امور خارجه وقت ایالات متحده در گزارش مورخه ۱۹۷۱ م خود در مورد سیاست خارجی این کشور از نام خلیج فارس استفاده کرده است. (روزنامه جمهوری ۱۳۸۹/۲/۹)

برزیسنکی یکی از مشاوران رییس جمهور آمریکا در کتاب خود به نام (Gameplan) نام خلیج فارس را به کار برده، کورت والداهیم دبیر کل اسبق سازمان ملل متحده، در کتاب خود به نام «کاخ شیشه ای سیاست»، ضمن بحث درباره ی جنگ تحمیلی نام خلیج فارس را به کار برده، نام خلیج فارس نیز در مراکز معروف دنیا نیز به چشم می خورد در کتابخانه کنگره آمریکا و کتابخانه آرگوی نیویورک بیشتر از ۳۰۰ نقشه تاریخی وجود دارد که نام خلیج

فارس در آنها ثبت شده است. در کتابخانه های لندن، کتابخانه و اسناد وزارت امور هند (لندن)، مرکز اسناد عمومی لندن و کتابخانه دانشکده مطالعات خاورشناسی لندن بیش از ۳۰۰ نقشه در بردارنده ی نام خلیج فارس وجود دارد.؛ در اداره آرشیو ملی پرتغال، دهها سند هم تاریخی به زبان های پرتغالی، ترکی، فارسی و عربی در خصوص خلیج فارس وجود دارد. (مجتهدی، ۱۳۸۳، ص ۲۳)

در روابط بین المللی در کنفرانس ژنو به عنوان اولین کنفرانس حقوق دریاها که در سال ۱۹۵۸ در شهر ژنو برگزار شده است، تنها بیست منطقه در جهان مشمول تعریف حقوق بین المللی دریاها گردیده که یکی از آنها خلیج فارس بوده است. سازمان ملل متحد که تنها مرجع بین المللی است و در آن بیست و دو کشور عربی و حاشیه خلیج فارس عضویت دارند. در اسناد رسمی خود بارها از نام خلیج فارس استفاده کرده است. (مجموعه مقالات همایش ملی جایگاه خلیج فارس در تحولات استراتژیک جهان، ص ۲۱۵).

در کنوانسیون سازمان ملل متحد برای حقوق دریاها مورخ ۱۰ دسامبر ۱۹۸۲ مشخص شد که حاکمیت خلیج فارس با نظارت جمهوری اسلامی ایران است. دبیرخانه سازمان ملل متحد بر این است که در اسناد و نقشه های جغرافیایی منطقه آبی بین ایران از سمت شمال و شرق و تعدادی از کشورهای عربی از سمت جنوب و غرب به نام خلیج فارس نامیده شود... و این عمل دبیرخانه سازمان ملل متحد موافق و مطابق با یک عرف قدیمی انتشار اطلس ها و فرهنگ های جغرافیایی می باشد...» (مجموعه مقالات همایش ملی جایگاه خلیج فارس در تحولات استراتژیک جهان، ص ۶۴۱)

همچنین در دهم اوت ۱۹۸۴ سازمان ملل نام رسمی دریای جنوبی ایران و شرق عربستان را خلیج فارس اعلام داشت. (نشریه کیهان ۸۳/۹/۱۵)

انحراف در نام خلیج فارس

چندین دهه از کوشش های برنامه ریزی شده اعراب برای تغییر آبراهی که براساس تمام اسناد تاریخی، جغرافیایی و نقشه های موجود از یونان باستان تا دوره معاصر خلیج فارس نام دارد می گذرد، موضوع تغییر نام خلیج فارس از دهه سوم قرن بیستم در راستای جبهه گیری فرهنگی استکبار در مقابل ملت ایران و ایجاد خصومت منطقه ای میان عرب و عجم و سیاست فارسی

زدایی انگلیسی ها در منطقه خلیج فارس مطرح گردید. اصطلاح «خلیج عربی» برای اولین بار از طرف یک دیپلمات انگلیسی در منطقه خلیج فارس مطرح شد. (رفیعی، ۱۳۸۳، ص ۱)

سرچارلز بلگریو که بیش از سه دهه نماینده سیاسی دولت انگلیس در خلیج فارس بود در سال ۱۳۳۴ (۱۹۵۵م) در مقاله ای در مجله عربی زبان بحرین، این جمله را نوشت «خلیج فارس که اعراب آن را خلیج عرب می گویند» و در سال ۱۳۴۵ «۱۹۶۶» در کتابی که درباره سواحل جنوبی خلیج فارس منتشر کرد ادعا کرد که اعراب علاقه مند هستند خلیج فارس را خلیج عربی بنامند و به این طریق بود که این سیاستمدار انگلیسی برای اولین بار بذرفتنه ای را کاشت که در سالهای بعد مورد استفاده ناسیونالیست های عرب قرار گرفت. (مجموعه مقالات همایش های جایگاه خلیج فارس در تحولات استراتژیک جهان، ص ۲۰۴)

دولت ایران در همان زمان اگرچه در قبال این عمل واکنش نشان داد و از قبول کالاهایی که نام «خلیج عربی» بر آنها زده شده بود خودداری کرد. اما سرچارلز بلگریو کار خود را کرده بود و اعراب با واژه ی تازه ای آشنا شده بودند که به جنگ لفظی عرب و عجم دامن می زد، هنگامی که سرچارلز بلگریو در خلیج فارس نام خلیج عربی را به کار برد. دولت های حاشیه ای خلیج فارس تبلیغات سیاسی، مکاتبات دیپلماتیک و محور برنامه های آموزشی شان را بر نام خلیج عربی متمرکز کردند. (همان، ص ۲۰۵)

در اقدامی دیگر از سوی انگلیسی ها در ۱۳۳۱ (۱۹۲۶م) روزنامه تایمز لندن در یکی از مقالات خود خلیج فارس را خلیج عربی نامید و از آن زمان به بعد برخی از دولت ها و شیخ نشینان عرب با خریدن روزنامه نگاران و خبرنگاران خارجی و یا پرداخت مبالغ هنگفت به چاپ نقشه هایی که خلیج فارس را «خلیج عرب» نشان می داد مبادرت کردند. (همایون الهی، ص ۵)

در سال ۱۹۵۸ سرهنگ عبدالکریم قاسم با کودتای در عراق به حکومت رسید و بعد از مدتی داعیه دار رهبری جهان عرب گردید و دشمن تراشی برای تحریکات احساسات ناسیونالیستی، را دستمایه مناسبی برای آرزوهای خود تلقی کرد. او نام خلیج عربی را بر زبان راند و امید داشت توجه و تمرکز اعراب را که تحت تأثیر افکار جمال عبدالناصر، مقابله با اسرائیل دغدغه ذهنی شان شده بود به سوی خلیج فارس و دشمن تازه ای به نام ایران جلب کند. اما عبدالکریم قاسم در رسیدن به رویاهای جاه طلبانه اش شکست خورد. به شهادت اسنادی که در

همان دوران در عراق و حتی از سوی دانشگاه بغداد چاپ و منتشر شد عبدالکریم قاسم حتی نتوانست توجه مقامات رسمی دانشگاه های عراق را نیز به خود جلب نماید و بی آنکه فراخوان او از مرزهای کشورش فراتر رود و در کودتای دیگر به قتل رسید. (مقاله خلیج فارس در گذر تاریخ)

در سال ۱۹۶۸ عبدالناصر در مصر و در اوج جنجال پان عربیستی خود نام خلیج فارس را خلیج عربی خواند او فراموش کرده بود که قبل از اقدام تحریف نام خلیج فارس، در مقدمه کتاب خود نقشه خلیج فارس را آورده بود و نام خلیج فارس را روی این نقشه ثبت کرده بود. جمال عبدالناصر در اثر اختلافاتی با محمدرضا شاه در رابطه با اسرائیل و اتهام دخالت محمدرضا شاه علیه ملی کردن کانال سوئز و همدستی با استعمارگران در سوم مرداد ۱۳۳۹ با ایران قطع رابطه کرد. به دستور او کمیسیون اتحادیه عرب در ۲۳ مرداد ۱۳۳۹ (۱۴ اوت ۱۹۶۰) اعلام کرد از این پس خلیج عربی به جای خلیج فارس به کار برده خواهد شد. و از آن پس اتحادیه عرب تصمیم گرفت در کلیه مکاتبات رسمیشان از خلیج عربی به جای خلیج فارس استفاده کند. (باقرعاقلی، ۱۳۷۴: ص ۲۰۰)

اگرچه تلاش های جمال عبدالناصر برخی از سیاستمداران عرب را با خود همراه کرده بود اما در نهایت نتیجه دلخواهی در پی نداشت. زیرا رستاخیز عرب آنطور که جمال عبدالناصر در روای خود منسجم کرده بود با واقعیت فاصله های زیادی داشت، علت اصلی آن نیز عدم انسجام و یکپارچگی دولت های عربی بود. تلاش های عبدالکریم قاسم و جمال عبدالناصر برای تحریف نام خلیج فارس در جهان عرب با قدرت یافتن صدام حسین در عراق بار دیگر توسط صدام حسین ادامه یافت. صدام حسین در وهله نخست صدها میلیون دلار هزینه کرده بود تا با کمک گروهی روزنامه نگار دانشگاهی و مراکز نقشه برداری نام خلیج فارس را تغییر دهد و با وقوع انقلاب اسلامی در ایران دست به تجاوز خاک ایران زد. هشت سال جنگ تحمیلی که با ادعاهای واهی صدام مبنی بر حاکمیت ارون رود و عربی خواندن خوزستان و شهرهای دیگر آغاز شده بود در نهایت با شکست عراق خاتمه یافت. در واقع نتیجه عملی این تجاوز، افزایش حساسیت ایرانیان به نام خلیج فارس بود که در پی آن ایرانیان استفاده از نام خلیج عربی را نوعی دشمنی با ایرانیت و تجاوز به تاریخ ایران قلمداد نمودند. (روزنامه جمهوری)

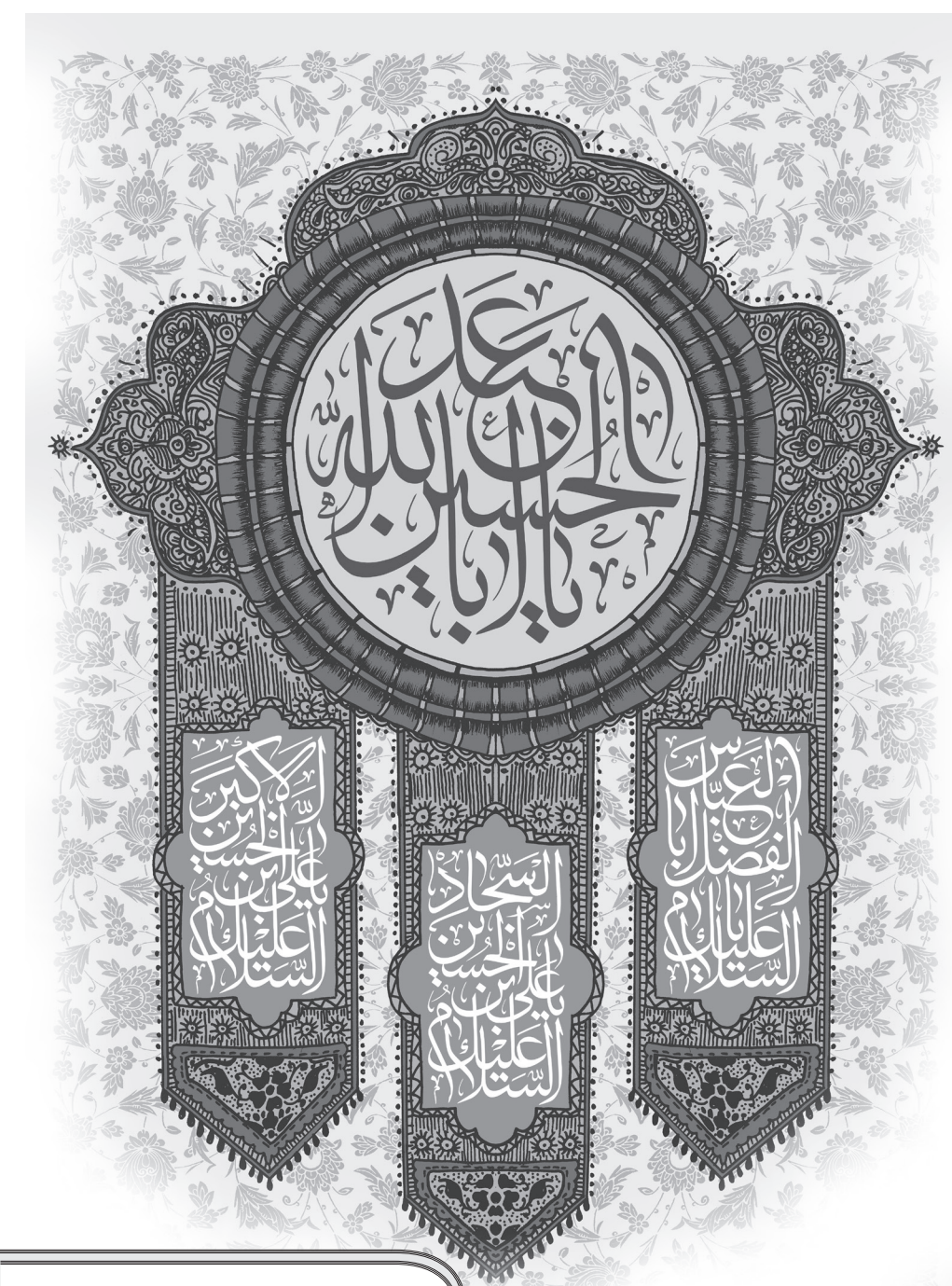
در یازدهم شهریور ۱۳۷۱ نخست وزیر یمن «حیدر ابوبکر العطاس» در اجلاس سران جنبش عدم تعهد که در جاکارتا برگزار شده بود از نام ساختگی خلیج

عربی استفاده کرد. که با اعتراض شدید نمایندگان ایران روبرو شد. اوسرانجام از نمایندگان ایران عذرخواهی کرد و این کار را غیر عمد خواند. (مجموعه مقالات همایش ملی جایگاه خلیج فارس در تحولات استراتژیک جهان ص ۶۳۴)

کشورهایی که کمتر از نیم قرن پیش بخشی از خاک ایران بودند امروز با کمک دلارهای نفتی خود به دنبال جعل و سرقت نام خلیج فارس هستند. کشورهای عربی در حال حاضر در مکاتبات و پژوهش های تاریخی تاریخی و جغرافیایی خود با یکدیگر واژه خلیج را به تنهایی و در مواقعی خلیج عربی به کار می برند. اما واقعیت مطلب این است که خلیج فارس یک نام کهن تاریخی است که از بدو تاریخ بر روی این خلیج گذاشته شده است. و انگیزه حساب شده ای که برای تغییر این نام به عمل می آید. باعث ایجاد فتنه و اختلاف بین کشورهای این منطقه می شود. خلیج فارس نام دوم ندارد و در تمام سازمان های بین المللی و اجلاس های جهانی همواره نام خلیج فارس به کار می رود. و نام خلیج فارس نامی ابدی و جاودانه است. همچنان که ژان ژاک پیرینی نویسنده کتاب خلیج فارس اعتراف می کند «ملت ها و قوم های بسیاری بر کرانه های خلیج فارس استیلا یافته و فرمانروایی کرده اند ولی روزگارشان سپری شده و منقرض شدند تنها قوم پارس است که با هوش و درایت خود همچنان پابرجا زیسته و میراث حاکمیت خود را تاکنون نگهداری کرده است.»

نتیجه

با مطالعه و بررسی اسناد و منابع متعدد می توان به هویت چند هزار ساله نام خلیج فارس پی برد، در تمام منابع کهن و منابع معتبر عصر حاضر و در تمام زبان های رایج دنیا نام خلیج فارس کاربرد دارد. اما در چند دهه اخیر، انگلیسی ها بر اساس اصول سیاست تفرقه بینداز حکومت کن، به منظور ایجاد تضاد میان ایرانیان و اعراب نام خلیج فارس را تحریف کرده اند و کاربرد نام جعلی خلیج عربی را در کشورهای عربی رایج کرده اند، با این وجود نام خلیج فارس همیشه خلیج فارس باقی می ماند و هیچ کشوری نمی تواند حقانیت این نام را از بین ببرد.



معارف

زندگینامه امام حسین علیه السلام

حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام دومین فرزند برومند حضرت علی و فاطمه که درود خدا برایشان باد ، در روز سوم ماه شعبان سال چهارم هجرت ، در خانه وحی و ولایت چشم به جهان گشود.

چون خبر ولادتش به پیامبر گرامی اسلام (ص) رسید، به خانه حضرت علی (ع) و فاطمه را فرمود تا کودکش را بیاورد. اسما او را در پارچه ای سپید (۲) (س) آمد و اسما پیچید و خدمت رسول اکرم (ص) برد، آن گرامی به گوش راست او اذان و به گوش چپ (۳) اواقامه گفت . به روزهای اول یا هفتمین روز ولادت با سعادتش ، امین وحی الهی ، جبرئیل ، فرود آمد و گفت : سلام خداوند بر تو باد ای رسول خدا، این نوزاد را به نام پسر کوچک هارون (شبیر) چون علی برای تو بسان هارون (۵) که به عربی (حسین) خوانده می شود نام بگذار. (۴) برای موسی بن عمران است ، جز آن که تو خاتم پیغمبران هستی . و به این ترتیب نام پر عظمت "حسین" از جانب پروردگار، برای دومین فرزند فاطمه (س) انتخاب شد. به روز هفتم ولادتش ، فاطمه زهرا که سلام خداوند بر او باد، گوسفندی را برای کشت ، و سر آن حضرت را تراشید و هم وزن موی سر او (۶) فرزندش به عنوان عقیقه (۷) نقره صدقه داد.

حسین (ع) و پیامبر (ص) از ولادت حسین بن علی (ع) که در سال چهارم

هجرت بود تا رحلت رسول الله (ص) که شش سال و چند ماه بعد اتفاق افتاد، مردم از اظهار محبت و لطفی که پیامبر راستین اسلام (ص) درباره حسین (ع) ابراز می داشت، به بزرگواری و مقام شامخ پیشوای سوم آگاه شدند. سلمان فارسی می گوید: دیدم که رسول خدا (ص) حسین (ع) را بر زانوی خویش نهاده او را می بوسید و می فرمود: تو بزرگوار و پسر بزرگوار و پدر بزرگوارانی، تو امام و پسر امام و پدر امامان هستی، تو حجت خدا و پسر حجت خدا و پدر حجت‌های خدایی که نه نفرند و خاتم ایشان، (۸) قائم ایشان (امام زمان "عج") می باشد. انس بن مالک روایت می کند: وقتی از پیامبر پرسیدند کدام یک از اهل بیت خود را بیشتر دوست می داری، فرمود:

بارها رسول گرامی حسن (ع) و حسین (ع) را به سینه می فشرد و (۹) حسن و حسین را، (۱۰) آنان را می بوسید و می بوسید. ابوهریره که از مزدوران معاویه و از دشمنان خاندان امامت است، در عین حال اعتراف می کند که: "رسول اکرم را دیدم که حسن و حسین را بر شانه های خویش نشانده بود و به سوی ما می آمد، وقتی به ما رسید فرمود هر کس این دو فرزندم را دوست بدارد مرا دوست (۱۱) داشته، و هر که با آنان دشمنی ورزد با من دشمنی نموده است. عالی ترین، صمیمی ترین و گویاترین رابطه معنوی و ملکوتی بین پیامبر و حسین را می توان در این جمله رسول گرامی اسلام (ص) خواند که فرمود: "حسین از من و من از (۱۲) حسینم"

شش سال از عمرش با پیامبر بزرگوار سپری شد، و آن گاه که رسول خدا (ص) چشم از جهان فروبست و به لقای پروردگار شتافت، مدت سی سال با پدر زیست. پدری که جز به انصاف حکم نکرد، و جز به طهارت و بندگی نگذرانید، جز خدا ندید و جز خدا نخواست و جز خدا نیافت. پدری که در زمان حکومتش لحظه ای او را آرام نگذاشتند، همچنان که به هنگام غصب خلافتش جز به آزارش برخاستند. در تمام این مدت، بادل و جان از او امر پدر اطاعت می کرد، و در چند سالی که حضرت علی (ع) متصدی خلافت ظاهری شد، حضرت حسین (ع) در راه پیشبرد اهداف اسلامی، مانند یک سرباز فداکار همچون برادر بزرگوارش می کوشید، و در جنگ‌های "جمل"، "صفین" و "نهروان" شرکت و به این ترتیب، از پدرش امیرالمؤمنین (ع) و دین خدا حمایت کرد و (۱۳) داشت. حتی گاهی در حضور جمعیت به غاصبین خلافت اعتراض می کرد. در زمان حکومت عمر، امام حسین (ع) وارد مسجد شد، خلیفه دوم را بر منبر رسول الله (ص) مشاهده کرد که سخن می گفت. بلا درنگ از منبر بالا رفت

و فریاد زد: "از منبر (۱۴) پدرم فرود آی

پس از شهادت حضرت علی (ع)، به فرموده رسول خدا (ص) و وصیت امیرالمؤمنین (ع) امامت و رهبری شیعیان به حسن بن علی (ع)، فرزند بزرگ امیرالمؤمنین (ع)، منتقل گشت و بر همه مردم واجب و لازم آمد که به فرامین پیشوایشان امام حسن (ع) گوش فرادارند. امام حسین (ع) که دست پرورد وحی محمدی و ولایت علوی بود، همراه و همکار و همفکر برادرش بود. چنان که وقتی بنا بر مصالح اسلام و جامعه مسلمانان و به دستور خداوند بزرگ، امام حسن (ع) مجبور شد که با معاویه صلح کند و آن همه ناراحتیها را تحمل نماید، امام حسین (ع) شریک رنجهای برادر بود و چون می دانست که این صلح به صلاح اسلام و مسلمین است. معاویه، در حضور امام حسن (ع) و امام حسین (ع) دهان آلوده اش را به بدگویی نسبت به امام حسن (ع) و پدر بزرگوارشان امیرمؤمنان (ع) گشود، امام حسین (ع) به دفاع برخاست تا سخن در گلو معاویه بشکند و سزای ناهنجاریش را به کنارش بگذارد، ولی امام حسن (ع) او را به سکوت و خاموشی فراخواند، امام حسین (ع) پذیرا شد و به جایش بازگشت، آن گاه امام حسن (ع) خود به پاسخ معاویه (۱۵) برآمد، و با بیانی رسا و کوبنده خاموشش ساخت.

چون امام حسن (سلام خدا و فرشتگان خدا بر او باد) به شهادت رسید، به گفته رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و وصیت حسن بن علی (ع) امامت و رهبری شیعیان به امام حسین (ع) منتقل شد و از طرف خدا مأمور رهبری جامعه گردید. امام حسین (ع) می دید که معاویه با اتکا به قدرت اسلام، بر اریکه حکومت اسلام به ناحق تکیه زده، سخت مشغول تخریب اساس جامعه اسلامی و قوانین خداوند است، و از این حکومت پوشالی مخرب به سختی رنج می برد، ولی نمی توانست دستی فراز آورد و قدرتی فراهم کند تا او را از جایگاه حکومت اسلامی پایین بکشد، چنانچه برادرش امام حسن (ع) نیز وضعی مشابه او داشت. امام حسین (ع) می دانست اگر تصمیمش را آشکار سازد و به سازندگی قدرت بپردازد، بیش از هر جنبش و حرکت مفیدی به قتلش می رساند، ناچار دندان بر جگر نهاد و صبر را پیشه ساخت که اگر برمی خاست، پیش از اقدام به دسیسه کشته می شد، و از این کشته شدن هیچ نتیجه ای گرفته نمی شد. بنابراین تا معاویه زنده بود، چون برادر زیست و علم مخالفت های بزرگ نیفراخت، جز آن که گاهی محیط و حرکات و اعمال معاویه را به باد انتقاد می گرفت و مردم را به آینده نزدیک امیدوار می ساخت که اقدام مؤثری خواهد

نمود. و در تمام طول مدتی که معاویه از مردم برای ولایت عهدی یزید، بیعت می گرفت، حسین به شدت با او مخالفت کرد، و هرگز تن به بیعت یزید نداد و ولی عهدی او را نپذیرفت و حتی گاهی (۱۶) سخنانی تند به معاویه گفت و یا نامه ای کوبنده برای او نوشت. معاویه هم در بیعت گرفتن برای یزید، به او اصراری نکرد و امام (ع) همچنین بود و ماند تا معاویه درگذشت ...

یزید پس از معاویه بر تخت حکومت اسلامی تکیه زد و خود را امیرالمؤمنین خواند، و برای این که سلطنت ناحق و ستمگرانه اش را تثبیت کند، مصمم شد برای نامداران و شخصیت‌های اسلامی پیامی بفرستد و آنان را به بیعت با خویش بخواند. به همین منظور، نامه ای به حاکم مدینه نوشت و در آن یادآور شد که برای من از حسین (ع) بیعت بگیر و اگر مخالفت نمود بقتلش برسان. حاکم این خبر را به امام حسین (ع) رسانید و جواب مطالبه نمود. امام حسین (ع) چنین فرمود: "انا لله و انا اليه راجعون و علی الاسلام السلام اذا بلیت الامة براع مثل (۱۷) یزید آن گاه که افرادی چون یزید، (شراب خوار و قمارباز و بی ایمان و ناپاک که حتی ظاهر اسلام را هم مراعات نمی کند) برمسند حکومت اسلامی بنشینند، باید فاتحه اسلام را خواند. (زیرا این گونه زمامدارها با نیروی اسلام و به نام اسلام، اسلام را از بین می برند). امام حسین (ع) می دانست اینک که حکومت یزید را به رسمیت نشناخته است، اگر در مدینه بماند به قتلش می رسانند، لذا به امر پروردگار، شبانه و مخفی از مدینه به سوی مکه حرکت کرد. آمدن آن حضرت به مکه، همراه با سرباز زدن او از بیعت یزید، در بین مردم مکه و مدینه انتشار یافت، و این خبر تا به کوفه هم رسید. کوفیان از امام حسین (ع) که در مکه بسر می برد دعوت کردند تا به سوی آنان آید و زمامدار امورشان باشد. امام (ع) مسلم بن عقیل، پسر عموی خویش را به کوفه فرستاد تا حرکت و واکنش اجتماع کوفی را از نزدیک ببیند و برایش بنویسد. مسلم به کوفه رسید و با استقبال گرم و بی سابقه ای روبرو شد، هزاران نفر به عنوان نایب امام (ع) با او بیعت کردند، و مسلم هم نامه ای به امام حسین (ع) نگاشت و حرکت فوری امام (ع) را لازم گزارش داد. هر چند امام حسین (ع) کوفیان را به خوبی می شناخت، و بی وفایی و بی دینی شان را در زمان حکومت پدر و برادر دیده بود و می دانست به گفته ها و بیعتشان با مسلم نمی توان اعتماد کرد، و لیکن برای اتمام حجت و اجرای اوامر پروردگار تصمیم گرفت که به سوی کوفه حرکت کند. با این حال تا هشتم ذی حجه، یعنی روزی که همه مردم مکه عازم رفتن به "منی" بودند و هر کس در راه مکه جا مانده بود با عجله تمام

می خواست خود را به مکه (۱۸) برساند، آن حضرت در مکه ماند و در چنین روزی با اهل بیت و یاران خود، از مکه به طرف عراق خارج شد و با این کار هم به وظیفه خویش عمل کرد و هم به مسلمانان جهان فهماند که پسر پیغمبر امت، یزید را به رسمیت نشناخته و با او بیعت نکرده، بلکه علیه او قیام کرده است. یزید که حرکت مسلم را به سوی کوفه دریافته و از بیعت کوفیان با او آگاه شده بود، ابن زیاد را (که از پلیدترین یاران یزید و از کثیفترین طرفداران حکومت بنی امیه بود) به کوفه فرستاد. ابن زیاد از ضعف ایمان و دورویی و ترس مردم کوفه استفاده نمود و با تهدید ارباب، آنان را از دور و بر مسلم پراکنده ساخت، و مسلم به تنهایی با عمال ابن زیاد به نبرد پرداخت، و پس از جنگی دلاورانه و شگفت، با شجاعت شهید شد. (سلام خدا بر او باد). و ابن زیاد جامعه دورو و خیانتکار و بی ایمان کوفه را علیه امام حسین (ع) برانگیخت، و کار به جایی رسید که عده ای از همان کسانی که برای امام (ع) دعوت نامه نوشته بودند، سلاح جنگ پوشیدند و منتظر ماندند تا امام حسین (ع) از راه برسد و به قتلش برسانند. امام حسین (ع) از همان شبی که از مدینه بیرون آمد، و در تمام مدتی که در مکه اقامت گزید، و در طول راه مکه به کربلا، تا هنگام شهادت، گاهی به اشاره، گاهی به اعلان می داشت که: "مقصود من از حرکت، رسوا ساختن حکومت ضد اسلامی یزید و صراحت، برپاداشتن امر به معروف و نهی از منکر و ایستادگی در برابر ظلم و ستمگری است و جز حمایت قرآن و زنده داشتن دین محمدی هدفی ندارم. و این مأموریتی بود که خداوند به او واگذار نموده بود، حتی اگر به کشته شدن خود و اصحاب و فرزندان و اسیری خانواده اش اتمام پذیرد. رسول گرامی (ص) و امیرمؤمنان (ع) و حسن بن علی (ع) پیشوایان پیشین اسلام، شهادت امام حسین (ع) را بارها بیان فرموده بودند. حتی در هنگام ولادت امام حسین (ع)، و خود امام حسین (ع) به (۱۹) رسول گرانمایه اسلام (ص) شهادتش را تذکر داده بود. علم امامت می دانست که آخرین سفر به شهادتش می انجامد، ولی او کسی نبود که در برابر دستور آسمانی و فرمان خدا برای جان خود ارزشی قائل باشد، یا از اسارت خانواده اش و همه ای به دل راه دهد. او آن کس بود که بلا را کرامت و شهادت را سعادت می پنداشت. (سلام ابدی خدا بر او باد). خبر "شهادت حسین (ع) در کربلا" به قدری در اجتماع اسلامی مورد گفتگو واقع شده بود که عامه مردم از پایان این سفر مطلع بودند. چون جسته و گریخته، از رسول الله (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و امام حسن بن علی (ع) و دیگر بزرگان صدر اسلام شنیده بودند. بدینسان حرکت

امام حسین (ع) با آن درگیریها و ناراحتیها احتمال کشته شدنش را در اذهان عامه تشدید کرد. بویژه که خود در طول راه می فرمود: "من کان باذلاً فینا مهجته (۲۰) و موطننا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا. هر کس حاضر است در راه ما از جان خویش بگذرد و به ملاقات پروردگار بشتابد، همراه ما بیاید. و لذا در بعضی از دوستان این توهم پیش آمد که حضرتش را از این سفر منصرف سازند. غافل از این که فرزند علی بن ابی طالب (ع) امام و جانشین پیامبر، و از دیگران به وظیفه خویش آگاهتر است و هرگز از آنچه خدا بر عهده او نهاده دست نخواهد کشید. باری امام حسین (ع) با همه این افکار و نظریه ها که اطرافش را گرفته بود به راه خویش ادامه داد، و کوچکترین خللی در تصمیمش راه نیافت. سرانجام، رفت، و شهادت را دریافت. نه خود تنها، بلکه با اصحاب و فرزندان که هریک ستاره ای درخشان در افق اسلام بودند، رفتند و کشته شدند، و خونهایشان شنهای گرم دشت کربلا را لاله باران کرد تا جامعه مسلمانان بفهمد یزید (باقی مانده بسترهای گناه آلود خاندان امیه) جانشین رسول خدا نیست، و اساساً اسلام از بنی امیه و بنی امیه از اسلام جداست. راستی هرگز اندیشیده اید اگر شهادت جانگداز و حماسه آفرین حسین (ع) به وقوع نمی پیوست و مردم یزید را خلیفه پیغمبر (ص) می دانستند، و آن گاه اخبار دربار یزید و شهوترانیهای او و عمالش را می شنیدند، چقدر از اسلام متنفر می شدند، زیرا اسلامی که خلیفه پیغمبرش یزید باشد، به راستی نیز تنفرآور است ... و خاندان پاک حضرت امام حسین (ع) نیز اسیر شدند تا آخرین رسالت این شهادت را به گوش مردم برسانند. و شنیدیم و خواندیم که در شهرها، در بازارها، در مسجدها، در بارگاه متعفن پسر زیاد و دربار نکبت بار یزید، همواره و همه جا دهان گشودند و فریاد زدند، و پرده زیبایی فریب را از چهره زشت و جنایتکار جیره خواران بنی امیه برداشتند و ثابت کردند که یزید سگ باز و شرابخوار است، هرگز لیاقت خلافت ندارد و این اریکه ای که او بر آن تکیه زده جایگاه او نیست. سخنانشان رسالت شهادت حسینی را تکمیل کرد، طوفانی در جانها برانگیختند، چنان که نام یزید تا همیشه مترادف با هر پستی و رذالت و دناءت گردید و همه آرزوهای طلایی و شیطانیش چون نقش بر آب گشت. نگرشی ژرف می خواهد تا بتوان بر همه ابعاد این شهادت عظیم و پرنتیجه دست یافت. از همان اوان شهادتش تا کنون، دوستان و شیعیانش، و همه آنان که به شرافت و عظمت انسان ارج می گذارند، همه ساله سالروز به خون غلتیدنش را، سالروز قیام و شهادتش را با سیاه پوشی و عزاداری

محترم می شمارند، و خلوص خویش را با گریه بر مصایب آن بزرگوار ابراز می دارند. پیشوایان مآل اندیش و معصوم ما، هماره به واقعه کربلا و به زنده داشتن آن عنایتی خاص داشتند.

غیر از این که خود به زیارت مرقدش می شتافتند و عزایش را بر پا می داشتند، در فضیلت عزاداری و محزون بودن برای آن بزرگوار، گفتارهای متعددی ایراد فرموده اند. ابوعماره گوید: "روزی به حضور امام ششم صادق آل محمد (ع) رسیدم، فرمود اشعاری در سوگواری حسین برای ما بخوان. وقتی شروع به خواندن نمودم صدای گریه حضرت برخاست، من می خواندم و آن عزیز می گریست، چندان که صدای گریه از خانه برخاست. بعد از آن که اشعار را تمام کردم، امام (ع) در فضیلت و ثواب مرثیه و گریاندن مردم بر امام (۲۱) حسین (ع) مطالبی بیان فرمود و نیز از آن جناب است که فرمود: "گریستن و بی تابی کردن در هیچ مصیبتی شایسته (۲۲) نیست مگر در مصیبت حسین بن علی، که ثواب و جزایی گرانمایه دارد. باقرالعلوم، امام پنجم (ع) به محمد بن مسلم که یکی از اصحاب بزرگ او است فرمود: "به شیعیان ما بگویید که به زیارت مرقد حسین بروند، زیرا بر هر شخص باایمانی که (۲۳) به امامت ما معترف است، زیارت قبر ابا عبدالله لازم می باشد. امام صادق (ع) می فرماید: "ان زیارة الحسین علیه السلام افضل ما یکون من الاعمال. (۲۴) همانا زیارت حسین (ع) از هر عمل پسندیده ای ارزش و فضیلتش بیشتر است. زیرا که این زیارت در حقیقت مدرسه بزرگ و عظیم است که به جهانیان درس ایمان و عمل صالح می دهد و گویی روح را به سوی ملکوت خوبیها و پاکدامنیها و فداکاریها پرواز می دهد. هر چند عزاداری و گریه بر مصایب حسین بن علی (ع)، و مشرف شدن به زیارت قبرش و بازنمایاندن تاریخ پرشکوه و حماسه ساز کربلایش ارزش و معیاری والا دارد، لکن باید دانست که نباید تنها به این زیارتهای و گریه ها و غم گساریدن اکتفا کرد، بلکه همه این تظاهرات، فلسفه دین داری، فداکاری و حمایت از قوانین آسمانی را به ما گوشزد می نماید، و هدف هم جز این نیست، و نیاز بزرگ ما از درگاه حسینی آموختن انسانیت و خالی بودن دل از هر چه غیر از خداست می باشد، و گرنه اگر فقط به صورت ظاهر قضیه بپردازیم، هدف مقدس حسینی به فراموشی می گراید.

اخلاق و رفتار امام حسین (ع) با نگاهی اجمالی به ۵۶ سال زندگی سراسر خداخواهی و خداجویی حسین (ع)، درمی یابیم که هماره وقت او به پاکدامنی و بندگی و نشر رسالت احمدی و مفاهیم عمیقی والاتراز درک و دید ما گذشته

است. اکنون مروری کوتاه به زوایای زندگانی آن عزیز، که پیش روی ما است: جنبایش به نماز و نیایش با پروردگار و خواندن قرآن و دعا و استغفار علاقه بسیاری و حتی در آخرین شب (۲۵) داشت. گاهی در شبانه روز صدها رکعت نماز می گزاشت. زندگی دست از نیاز و دعا برنداشت، و خوانده ایم که از دشمنان مهلت خواست تا بتواند با خدای خویش به خلوت بنشیند. و فرمود: "خدا می داند که من نماز و تلاوت (۲۶) قرآن و دعای زیاد و استغفار را دوست دارم (۲۷) حضرتش بارها پیاده به خانه کعبه شتافت و مراسم حج را برگزار کرد. ابن اثیر در کتاب "اسد الغایة" می نویسد: "كان الحسين رضي الله عنه فاضلا كثير الصوم والصلوة والحج والصدقة وافعال (۲۸) الخير جميعها. حسين (ع) بسیار روزه می گرفت و نماز می گزارد و به حج می رفت و صدقه می داد و همه کارهای پسندیده را انجام می داد. شخصیت حسین بن علی (ع) آنچنان بلند و دور از دسترس و پرشکوه بود که وقتی با برادرش امام مجتبی (ع) پیاده به کعبه می رفتند، همه بزرگان و شخصیت‌های اسلامی به (۲۹) احترامشان از مرکب پیاده شده، همراه آنان راه می پیمودند. احترامی که جامعه برای حسین (ع) قائل بود، بدان جهت بود که او با مردم زندگی می کرد - از مردم و معاشرتشان کناره نمی جست - با جان جامعه هماهنگ بود، چونان دیگران از مواهب و مصائب یک اجتماع برخوردار بود، و بالاتر از همه ایمان بی تزلزل او به خداوند، او را غم خوار و یاور مردم ساخته بود. و گر نه، او نه کاخهای مجلل داشت و نه سربازان و غلامان محافظ، و هرگز مثل جباران راه آمد و شد را به گذرش بر مردم نمی بستند، و حرم رسول الله (ص) را برای او خلوت نمی کردند... این روایت یک نمونه از اخلاق اجتماعی اوست، بخوانیم: روزی از محلی عبور می فرمود، عده ای از فقرا بر عباهای پهن شده شان نشسته بودند و نان پاره های خشکی می خوردند، امام حسین (ع) می گذشت که تعارفش کردند و او هم پذیرفت، نشست و تناول فرمود و آن گاه بیان داشت: "ان الله لا يحب المتكبرين"، خداوند متکبران را دوست نمی دارد. (۳۰) پس فرمود: "من دعوت شما را اجابت کردم، شما هم دعوت مرا اجابت کنید.

آنها هم دعوت آن حضرت را پذیرفتند و همراه جنبایش به منزل رفتند. حضرت دستور داد و بدین ترتیب پذیرایی گرمی (۳۱) هر چه در خانه موجود است به ضیافتشان بیاورند، از آنان به عمل آمد، و نیز درس تواضع و انسان دوستی را با عمل خویش به جامعه آموخت. شعیب بن عبدالرحمن خزاعی می گوید: "چون حسین بن علی (ع) به شهادت رسید، بر پشت مبارکش آثار پینه

مشاهده کردند، علتش را از امام زین العابدین (ع) پرسیدند، فرمود این پینه ها اثر کیسه های غذایی است که پدرم شبها به دوش می کشید و به خانه (۳۲) زنهای شوهرمرده و کودکان یتیم و فقرا می رسانید. شدت علاقه امام حسین (ع) را به دفاع از مظلوم و حمایت از ستم دیدگان می توان در داستان "ارینب و همسرش عبدالله بن سلام" دریافت، که اجمال و فشرده اش را در این جا متذکر می شویم: یزید به زمان ولایت عهدی، با این که همه نوع وسایل شهوترانی و کام جویی و کامروایی از قبیل پول، مقام، کنیزان رقاصه و... در اختیار داشت، چشم ناپاک و هرزه اش را به بانوی شوهردار عقیقی دوخته بود. پدرش معاویه به جای این که در برابر این رفتار زشت و ننگین عکس العمل کوبنده ای نشان دهد، با حيله گری و دروغ پردازی و فریبکاری، مقدماتی فراهم ساخت تا زن پاکدامن مسلمان را از خانه شوهر جدا ساخته به بسترگناه آلوده پسرش یزید بکشد. حسین بن علی (ع) از قضیه باخبر شد، در برابر این تصمیم زشت ایستاد و نقشه شوم معاویه را نقش بر آب ساخت و با استفاده از یکی از قوانین اسلام، زن را به شوهرش عبدالله بن سلام بازگرداند و دست تعدی و تجاوز یزید را از خانواده مسلمان و پاکیزه ای قطع نمود و با این کار همت و غیرت الهی اش را نمایان و علاقه مندی خود را به حفظ نوامیس جامعه مسلمانان ابراز داشت، و این رفتار داستانی شد که در مفاخر آل علی (ع) و دناءت و ستمگری بنی امیه، برای همیشه در تاریخ به یادگار (۳۳) ماند. علانی در کتاب "سمو المعنی" می نویسد:

"ما در تاریخ انسان به مردان بزرگی برخورد می کنیم که هر کدام در جبهه و جهتی عظمت و بزرگی خویش را جهان گیر ساخته اند، یکی در شجاعت، دیگری در زهد، آن دیگری در سخاوت، و... اما شکوه و بزرگی امام حسین (ع) حجم عظیمی است که ابعاد بی نهایتش هر یک مشخص کننده یک عظمت فراز تاریخ است، گویا او جامع همه (۳۴) والاینها و فرازمندیها است. آری، مردی که وارث بی کرانگی نبوت محمدی است، مردی که وارث عظمت عدل و مروت پدری چون حضرت علی (ع) است و وارث جلال و درخشندگی فضیلت مادری چون حضرت فاطمه (س) است، چگونه نمونه برتر و والای عظمت انسان و نشانه آشکار فضیلتهاى خدایى نباشد. درود ما بر او باد که باید او را سمبل اعمال و کردارمان قرار دهیم. امام حسین (ع) و حکایت زیستن و شهادتش و لحن گفتارش و ابعاد کردارش نه تنها نمونه یک بزرگ مرد تاریخ را برای ما مجسم می سازد، بلکه او با همه خویشتن، آیین تمام نمای فضیلتها،

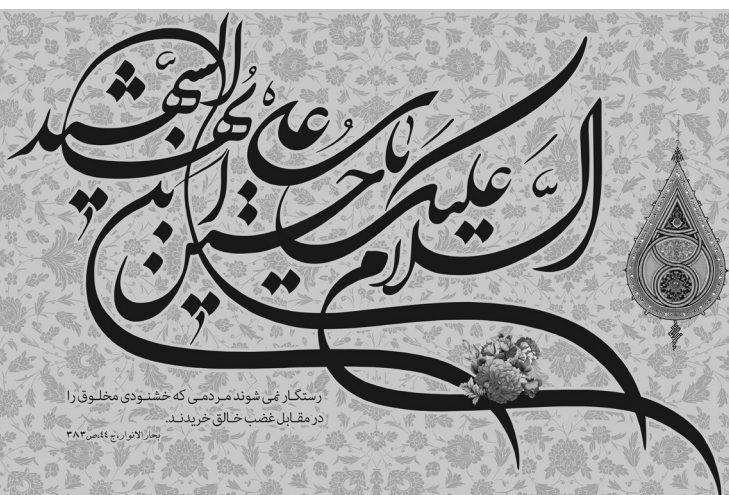
بزرگ منشیها، فداکاریها، جان بازیها، خداخواهیها و خداجوییها می باشد، او به تنهایی می تواند جان را به لاهوت راهبر باشد و سعادت بشریت را ضامن گردد. بودن و رفتنش، معنویت و فضیلت‌های انسان را ارجمند نمود.

پی نوشت

در سال و ماه و روز ولادت امام حسین (ع) اقوال دیگری هم گفته شده است، ولی (۱) ما قول مشهور بین شیعه را نقل کردیم. ر. به. ک. اعلام الوری طبرسی، ص ۲۱۳ احتمال دارد منظور از اسما، دختر یزید بن سکن انصاری باشد. ر. به. ک. اعیان (۲) الشیعه، جزء ۱۱، ص ۱۶۷۰ امالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۳۷۷۰ (۳) شیربروزن حسن، و شیربروزن حسین، و مبشربروزن محسن، نام پسران هارون (۴) بوده است و پیغمبر اسلام (ص) فرزندان خود حسن و حسین و محسن را به این سه نام نامیده است - تاج العروس، ج ۳، ص ۳۸۹۰ این سه کلمه در زبان عبری همان معنی را دارد که حسن و حسین و محسن در زبان عربی دارد - لسان العرب، ج ۶، ص ۶۰۰ معانی الاخبار، ص ۵۷۰ (۵) در منابع اسلامی درباره عقیقه سفارش فراوان شده و برای سلامتی فرزند بسیار (۶) مؤثر دانسته شده است. ر. به. ک. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۴۲ به بعد. کافی، ج ۶، ص ۳۳۰ (۷) مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۴۶ - کمال الدین صدوق، ص ۱۵۲ (۸) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۳ (۹) ذخائر العقبی، ص ۱۲۲ (۱۰) الاصابه، ج ۱۱، ص ۳۰ (۱۱) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۴ - در این قسمت روایاتی که در کتابهای اهل تسنن آمده (۱۲) است نقل شد تا برای آنها هم سندیت داشته باشد. الاصابه، ج ۱، ص ۳۳۰ (۱۳) تذکره الخواص این جوزی، ص ۳۴ - الاصابه، ج ۱، ص ۳۳۳ آن طور که بعضی از (۱۴) مورخین گفته اند این موضوع تقریباً در سن ده سالگی امام حسین (ع) اتفاق افتاده است. ارشاد مفید، ص ۱۷۳ (۱۵) رجال کشی، ص ۹۴ - کشف الغمة، ج ۲، ص ۲۰۶ (۱۶) مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴ - لهوف، ص ۲۰ (۱۷) روز هشتم ماه ذیحجه مستحب است که حاجیها به "منی" بروند، و در آن زمان به (۱۸) این حکم استحبابی عمل می کردند، ولی در زمان ما مرسوم شده است که از روز هشتم یکسره به عرفات می روند. کامل الزیارات، ص ۶۸ به بعد - مشیر الاحزان، ص ۹. (۱۹) لهوف، ص ۵۳ (۲۰) کامل الزیارات، ص ۱۰۵ (۲۱) کامل الزیارات، ص ۱۰۱ (۲۲) کامل الزیارات، ص ۱۲۱ (۲۳) کامل الزیارات، ص ۱۴۷ (۲۴) عقد الفرید، ج ۳، ص ۱۴۳ (۲۵) ارشاد مفید، ص ۲۱۴ (۲۶) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۲۴ - اسد الغابة، ج ۲، ص ۲۰ (۲۷) اسد الغابة، ج ۲، ص ۲۰ (۲۸) ذکری الحسین، ج ۱، ص ۱۵۲ به نقل از ریاض الجنان، چاپ بمبئی، ص ۲۴۱ - (۲۹) انساب الاشراف. سوره نحل، آیه ۲۲ (۳۰) تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۷ (۳۱) مناقب، ج ۲، ص ۲۲۲ (۳۲) الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۲۵۳ به بعد. (۳۳) از کتاب سمو المعنی، ص ۱۰۴ به بعد، نقل به معنی شده است. (۳۴)

سبک زندگی در بیان امام حسین علیه السلام

تأملی بر چند سخن امام حسین (ع)



رستگار می شوند مردمی که خشنودی مخلوق را
در مقابل غضب خالق خریدند.

بهار الانوار ج ۱۱ ص ۳۸۳

مهارت ارتباط

در آموزش مهارت‌های زندگی، توجه ویژه‌ای به مهارت ارتباط مؤثر شده است. ارتباط، یکی از اساسی‌ترین نیازهای انسانی است که زندگی منهای اجتماع، برای او بی‌معناست. مهارت ارتباط به افراد می‌آموزد که چگونه و با چه روش‌هایی به یک ارتباط موفق دست یابند؛ ارتباطی که بتوان با آن به

اهداف مورد نظر رسید. افراد نیز در روان شناسی از نظر سطح ارتباط، در دسته بندی های گوناگون جای می گیرند. در سخنی از امام حسین علیه السلام، به نکته ای برمی خوریم که سطحی فراتر از آنچه را بشر امروزی به آن دست یافته، مطرح می کند. ایشان ماهرترین فرد در مهارت ارتباط را چنین معرفی می کنند: «إِنَّ أَوْصَلَ النَّاسِ مَنْ وَصَلَ مَنْ قَطَعَهُ؛ قوی ترین فرد در ایجاد ارتباط کسی است که با کسی که از او بریده رابطه برقرار کند.»^۱ چنین نگرشی، سطح انتظار از ارتباط کارآمد را به حدی بالا می برد که در جامعه اسلامی، یک فرد، به ایجاد ارتباطات گسسته شده بیندیشد. طبیعی است که این پیوند، دشوارتر از دیگر شاخه های ارتباط است.

هوش معنوی

دسته بندی های گوناگونی از هوش شده است، همچنان که تعریف های متفاوتی از این موهبت خداوندی وجود دارد. به تعبیری برآیند هوش، توان بهره مندی از آن برای رسیدن به شکوفایی و کامیابی است. در نگاه امام حسین علیه السلام، فرد مؤمن برای رسیدن به خداوند، از ابزارهای گوناگون کمک می گیرد. او برای تقرب به خدا، از شناخت خود شروع می کند و برای شناخت خود، ملاک دارد نه احساس. معیارهای فرد با ایمان، قوانین محکم و روشنی است که از پروردگارش به او رسیده است. فرد با ایمان، خود را تنها نمی بیند و دست خالی هم نیست. این سخن حضرت اباعبدالله گویای جان کلام ماست: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ اتَّخَذَ اللَّهُ عِصْمَتَهُ وَقَوْلَهُ مِرَاتَهُ؛ فَمَرَّةً يَنْظُرُ فِي نَعْتِ الْمُؤْمِنِينَ وَتَارَةً يَنْظُرُ فِي وَصْفِ الْمُتَجَبِّرِينَ، فَهُوَ مِنْهُ فِي لَطَائِفٍ وَ مِنْ نَفْسِهِ فِي تَعَاوُفٍ وَ مِنْ فِطْرَتِهِ فِي يَقِينٍ وَ مِنْ قُدْسِهِ عَلَى تَمَكِينٍ»^۲. به راستی مؤمن، خدا را نگه دار خود [از گزندها و گناهان] و گفتار او [قرآن] را آینه خود گرفته است؛ گاهی [در این آینه] به اوصاف مؤمنان می نگرد و گاهی به اوصاف گردن کشان می نگرد و در آن، نکته ها می بیند و خود را شناسایی می کند و به هوشیاری خود یقین می کند و به پاکی خود اطمینان می یابد.

دانش و تجربه

برای رسیدن به اهداف، دانش و تجربه، دو بال پروازند. نه دانش تنها می تواند ما را به مقصد برساند و نه آن قدر فرصت داریم که با شیوه آزمون و خطا به

آنچه می‌خواهیم برسیم. فردی که تنها به دانش خود بسنده کند و از دنیای واقعی خود خبری نداشته باشد، گرفتار بیماری «زندگی ذهنی» می‌شود و کسی که دانشمندان و یافته‌های آنها را نپذیرد و تنها به تجربه خود تکیه کند، گرفتار «خودشیفتگی» می‌شود. در جهان امروزی نیز تأکید زیادی بر خروجی دانش شده و طراحی‌های علمی و برنامه‌ریزی‌های آموزشی، به استفاده از دانش روی آورده‌اند. روایت امام حسین علیه السلام در این باره خواندنی است: «الْعِلْمُ لِقَاحُ الْمَعْرِفَةِ وَ طُولُ التَّجَارِبِ زِيَادَةُ فِي الْعَقْلِ؛ دانش، بارورکننده شناخت است و تجربه‌های زیاد، افزایش‌دهنده خرد.»^۳ وقتی داده‌های علمی به اندازه کافی وجود داشته باشند و فرضیه‌هایی به اثبات برسند، آدمی به یک نظریه درست و شناخت خوب دست می‌یابد، ولی این تمام راه نیست، بلکه برای افزایش خرد و زندگی خردورزانه، نیازمند عنصر دیگری است که تجربه نامیده می‌شود. در روان‌شناسی شخصیت نیز گشودگی به تجربه، یکی از ویژگی‌های انسان‌های سالم شمرده شده است و این ویژگی به خوبی در سخن امام به چشم می‌خورد.

بخشش

اقتصاد در مدیریت یک زندگی، نقش مهمی دارد. مدیریت درآمد و هزینه‌ها، کاری است که نمی‌توان از آن چشم پوشید. در نگرش دین، تعریف کامل‌تری از اقتصاد شده است و شاخص‌هایی که دیگران نتوانسته‌اند در مکتب خود به آن توجه کنند، به خوبی دیده می‌شود. در نگاه اسلام، همچنان که درآمد از راه درست ضروری است، هزینه‌کرد درست و توجیه‌پذیر هم ضروری است. دین با انباشتگی ثروت، میانه‌ای ندارد و پیشنهادهایش برای هزینه کردن، هم تعادل مالی را موجب می‌شود و هم سبب لذت بردن از زندگی است. کسانی که به حرص گردآوری مالی دچار می‌شوند، آرامش و بهداشت روانی آنها به خطر می‌افتد و با برخورداری از وضعیت مالی دلخواه، باز ممکن است احساس تنهایی یا محبت مشروط دیگران، او را بیازارد. از این رو، بخشی از هزینه‌های پیشنهادی دین اسلام، در چارچوب احسان و انفاق به دیگران است. این نگاه معنوی به پول و درآمد سبب رونق جامعه و جان می‌شود. یکی از این پیشنهادها را در حدیث امام حسین علیه السلام که خود، نمونه عملی این سخن هستند، می‌خوانیم: «مَنْ جَادَ سَادَ؛ هر که بخشنده باشد،

آقای کند، «۴ آن کس که بتواند علاقه خود را از پول و دارایی، به دوست داشتن دیگران تغییر دهد و دیگرخواهی بر فرزون خواهی مالی اش چیره کند، هم در خویشتن حرمت بیشتری می یابد و هم در نگاه دیگران، فردی محترم و دوست داشتنی است.

خویشتن داری

فراز و فرودهای شرایط زندگی، نیاز به روحیه ای دارد که بتواند آن را مهار و در همه آنها ایستادگی کند. چنانچه انسان در برخورد با مشکلات گوناگون، از ابزارها و مهارت های کافی بی بهره باشد، به بن بست روانی خواهد رسید. در آموزه های دینی، تلاش شده تا این پیش نیازها به پیروان معرفی و به عنوان یک مهم بدان نگریسته شود. بردباری و خویشتن داری، از مهارت هایی است که بدون آن، تحمل شکست ها و ناکامی ها ناممکن می نماید. امام حسین علیه السلام، زیبایی این ویژگی را چنین بیان می کند: «إِنَّ الْجَلْمَ زِينَةُ؛ بردباری، زیور است.»^۵ به همان اندازه که میل به گردآوری زینت های مادی در وجود انسان نهاده شده، گرایش فطری به گردآوری بسته ای از خوبی ها نیز وجود دارد، فقط کافی است یک انسان کامل و راهنما، چنین فضایی را طرح کند تا فضای فکری و عاطفی افراد به آن سوق یابد.

پی نوشت

۱. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۲۱، ح ۴.
۲. همان، ص ۱۱۹، ح ۱۵.
۳. اعلام الدین، ص ۲۹۸.
۴. کشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۴۲.
۵. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۲۲، ح ۵.

شعر شاعر هندو در وصف امام حسین علیه السلام

بلام شکلا

بلام شکلا شاعر هندو مذهب که دکترای دستور و زبان شناسی سانسکریت دارد و در عین حال به زبان فارسی تکلم می‌کند و اشعار و کتاب‌هایی نیز به زبان فارسی دارد، شعری در وصف امام حسین (ع) سروده است. این شعر به شرح زیر است:

کیست که نامش را همه چون تخم وفا در دل می‌کارند؟
 کیست که نامش را همه هر دو هرجا به زبان می‌آرند؟
 کیست که نامش شمس و قمر و مشرق و مغرب افروزد؟
 کیست که آتش نام بزرگش اهرمنان را می‌سوزد؟
 کیست که نامش بهر عدالت دست جهان را می‌گیرد؟
 دریا آیا کم خواهد شد؟ خورشید آیا می‌میرد؟
 «هست حسین از هستی من بی شبهه منم از خون حسین»
 کیست که خورش هم‌چو شفق بر ظلمت شب‌ها می‌خندد
 کیست که خون احمر او راه سیاهی را می‌بندد
 کیست که خورش پرچم حق شد بردوش همه بیداران
 کیست که نامش را همه دم بربل می‌آرند عیاران
 چیست بهای خون عزیزش؟ روح عدالت
 در دو جهان بوی خدا و عطر جنان و روح نماز و جان اذان
 هست حسین آن کس که برایش گفت پیمبر (ص) رحمت عین
 «هست حسین از هستی من به شبهه انا من حرف حسین»
 کیست که مهرش در شام اود تا صبح بنارس تابد
 کیست زبان راست گرایش ذکر خدا را می‌ماند
 کیست که فرقتش رفت به نیزه لیک وفایش پا بر جاست
 کیست که تا دنیا دنیا باشد او سرور او مولاست
 هست حسین آن کس که برایش گفت پیمبر (ص) رحمت عین
 «هست حسین از هستی من بی شبهه منم از هست حسین»

امام سجاد علیه السلام از مدارا تا خشونت

نویسنده: سید علی نقی میرحسینی

مقدمه

از آنجا که انسان زندگی اجتماعی دارد، ناگزیر در طول شبانه روز با افراد مختلف در ارتباط است و با گروههای ناهمگون - که دارای عقاید و سلیقه های متفاوت هستند - در تماس می باشد . سؤالی که در اینجا مطرح می شود، این است که:

رفتار ما با هریک از این گروههای انسانی چگونه باید باشد؟
با مراجعه به زندگی پیشوایان دین، به خوبی پاسخ این سؤال را در می یابیم . زیرا امامان معصوم علیهم السلام در زندگی اجتماعی خود به عنوان پیشوایان صالح و الگوهای اخلاقی و تربیتی در طول زندگی افتخارآمیز خویش با گونه های مختلفی در تماس بودند . بنابراین، رفتار آن بزرگواران با گروههای مختلف انسانی و حتی حیوانات، می تواند راه گشای زندگی فردی و اجتماعی امروز ما باشد .

در یک نگاه کلی می توان کسانی که خواسته یا ناخواسته، حضرات معصومین علیهم السلام با آنان در ارتباط بودند را چنین دسته بندی کرد:

- دوستان (اعم از فقیر و ثروتمند)

- غافلان و جاهلان

- گمراهان و فریب خوردگان

- دشمنان و ستمگران

نگاه این نوشتار پیرامون رفتارهای امام سجاد علیه السلام با گروههای فوق می باشد. بدون شک شناسایی رفتارهای آن حضرت با این گروهها و حتی حیوانات، ما را در چگونگی رفتار با دیگران یاری خواهد داد.

مدارا با دوستان

امام سجاد علیه السلام با اصحابش رفتار کریمانه و دلسوزانه داشت. رفتارهای آن حضرت، نمونه کامل صداقت، مهرورزی و سخاوت و تجلیگاه عالی حلم، بردباری و جوانمردی بود.

در رفتارهای آن حضرت با دوستانی که از مکانت فرهنگی و اجتماعی بالاتری برخوردار بودند، بحثی نیست، همگان با چنین افرادی رفتار شایسته دارند؛ اما آنچه که مهم به نظر می رسد، این است که باید دید آن حضرت با دوستانی که به هر دلیل از اقشار پایین جامعه محسوب می شدند، چگونه برخورد داشت؟ نمونه های زیر می تواند نوع رفتار آن حضرت با دوستان محروم و درماندگان بی بضاعت را مشخص کند:

۱. یاورینوایان

یاورناشناس

طاووس یمانی می گوید:

«در سفری که به حج رفته بودیم، در سرزمین «صفا» جوانی را دیدم بسیار با هیبت و شکوه، اما لاغر اندام و ضعیف که جامه مناسبی بر تن نداشت، او سربه آسمان بلند کرده بود و می گفت:

«عریان کما تری، جائع کما تری، فما تری فیما تری، یا من یری و لا یری؛ برهنه ام چنان که می بینی، گرسنه ام چنان که می نگری، پس چه می بینی

در آنچه می نگری؟ ای کسی که می بینی و دیده نمی شوی .»
از گفت و گوی آن مرد ناشناس با خداوند لرزیدم . ناگهان دیدم که از
آسمان طبقی فرود آمد و دو برد یمانی در آن بود . در این هنگام، حضرت نگاه
محبت آمیزی به من نمود و فرمود: ای طاووس!
گفتم: لیبیک یا سیدی!

از اینکه مرا ندیده شناخته بود، تعجبم بیشتر شد . سپس فرمود:
آیا تو نیز حاجتی به این طبق داری؟
و پرده را از روی آن کنار زد . در طبق علاوه بر لباس، چیزی شبیه به نقل
های خراسان بود . عرض کردم:
ای آقای من! مرا به برد و لباس احتیاجی نیست، لیکن قدری از آنچه در
میان طبق است، به من عطا فرما .
مشتی از آن ها را به من داد . دستش را بوسیدم و نقل ها را بر گوشه ردای
احرامم بستم و قدری از آن را خوردم که خوراکی به آن مزه و لذت هرگز ندیده
و نخورده بودم .

سپس مرد ناشناس دو برد را از طبق برداشت و یکی را به عنوان لنگ و
دیگری را به عنوان عبای احرام به تن کرد و لباس هایی را که بر تن داشت،
به مستحق رساند .

از آنجا گذشتیم تا به «مروه» رسیدیم . در آنجا اجتماع مردم او را از نظرم
غائب کرد و من در تفکری عمیق غرق بودم که آیا او فرشته بود یا یکی از
اولیای خداوند؟! ناگهان صدایی برآمد و گفت:

«ای طاووس! وای بر تو! امام زمانت را نشناختی؟ اوست امام جن و انس .
اوست امام الساجدین و زین العابدین .»

آنگاه شتابان در پی آن حضرت دویدم تا اینکه به حضورش رسیدم .
دیگر از او جدا نشدم تا اینکه نفع دنیوی و اخروی بسیار، از آن حضرت به
من رسید .» (۱)

و مورد دیگر روایتی است که بنا بر نقل زهری در شب سرد و زمستانی امام
سجاد علیه السلام را دیدم که کیسه ای از آرد و دسته ای هیزم بردوش گرفته
بود (۲)

۲ . عفو خطاکاران

احتمال خطا و لغزش انسان در زندگی بسیار است و ممکن است هر آن

دچار لغزش و اشتباه شود . برخی از دوستان امام سجاد علیه السلام نیز در محضر آن حضرت دچار خطاهایی می شدند که به علت سهوی بودن آنها، آن حضرت آنان را عفو می کرد و خیلی زود از گناهان آنان چشم پوشی می کرد و این، در «زندگی اجتماعی» ما، درس بزرگی است و روش عفو و مهربانی را به ما می آموزد و ما را از انتقام و جنجال آفرینی باز می دارد .

۳. احسان به کنیز

روزی یکی از کنیزان امام سجاد علیه السلام به دستان آن حضرت آب می ریخت . ناگهان ظرف آب افتاد و به سر مبارک امام اصابت کرد . به گونه ای که سر آن حضرت شکست . حضرت سرش را به طرف کنیز برگرداند . کنیز که نگران و هراسان شده بود با زیرکی این آیه را خواند:

«والکاظمین الغیظ» ؛ «پرهیزکاران خشم خود را فرو می خورند .»

امام فرمود: خشم خود را فرو بردم .

کنیز ادامه آیه را تلاوت کرد:

«والعافین عن الناس» ؛ «پرهیزکاران، خطا کاران را می بخشد .»

امام علیه السلام فرمود: تو را بخشیدم .

کنیز پایان آیه را خواند:

«والله یحب المحسنین» ؛ (۳)

امام سجاد علیه السلام به کنیز احسان نمود و فرمود: «برو، تو را در راه خدا

آزاد ساختم .» (۴)

نمونه های بسیاری از این باب، در کتاب های تاریخی و روایی ذکر شده

است . (۵)

۴ . هدایت گمراهان

گاهی به علت تبلیغات مسموم دشمنان و نرسیدن سخن حق به گوش برخی از دوستان، آنان تحت تاثیر جو حاکم قرار می گیرند و علی رغم میل باطنی، فریفته تبلیغات سوء دشمن می شوند؛ اما از آن لحظه ای که گوش دلشان به نوای سخن حق آشنا شد، از گذشته خویش ندامت می جویند و دل و جان در گرو حقیقت می دهند . این گونه افراد در زمان امام سجاد علیه السلام کم نبودند . عده ای از حقیقت جویان، فریفته جو ناسالم امویان شده بودند . امام زین العابدین علیه السلام که می دانست آنها فریب دشمن

را خورده اند، با لحن آرام و دلسوزانه با آنها سخن می گفت و سعی می کرد آنها را به راه راست هدایت نماید .

نمونه روشن در این بخش، رفتار مهربانانه امام سجاد علیه السلام با آن پیرمرد شامی است که در هنگام ورود اسیران به شهر شام، خودش را به امام رساند و گفت:

«خداى را شکر که شما را نابود کرد و مردمان را از شر شما آسوده خاطر کرد و امیرالمؤمنین یزید را بر شما پیروز گرداند.»

امام که با یک نگاه فهمیده بود، وی فریب دشمن را خورده است با کمال ادب و احترام با او گفت و گو نمود . در پایان پیرمرد شامی از سخنان خود اظهار ندامت نمود . سرانجام یزید دستور قتلش را صادر کرد . (۶)

۵. عداوت با ستمگران

امام سجاد علیه السلام در مقابل دشمنان رفتار مناسب داشت . آن حضرت با رفتار درخور شان دشمنان، شخصیت کاذب آنان را مخدوش می ساخت، وقار دروغین آنان را درهم می شکست و براساس آیه شریفه «اشداء علی الکفار» رفتار می نمود . نمونه های زیر گویای رفتار توفنده امام سجاد علیه السلام با دشمنان می باشد:

الف) از زبان فرزددق

فرزدق که شاعر دلباخته اهل بیت علیهم السلام بود، وقتی کبر و غرور هشام بن عبدالملک را در جوار خانه کعبه دید؛ با سرودن آن قصیده مشهور خویش: چنین به معرفی امام پرداخت:

هذا الذى تعرف البطحاء وطاته

والبيت يعرفه والحل والحرم

«عبدالرحمن جامی» شاعر شیرین سخن پارسی گوی اهل سنت قصیده فرزدق را چنین زیبا به نظم آورده است:

آن کس است اینکه مکه و بطحا

زمزم و بوقبیس و خیف و منی

حرم و حل و بیت و رکن و حطیم

ناودان و مقام ابراهیم

مروه، مسعی، صفا، حجر، عرفات

طیبه و کوفه، کربلا و فرات
 هریک آمد به قدر او عارف
 بر علو مقام او واقف
 قرۃ العین سیدالشهداست
 زهره شاخ دوحه زهراست
 میوه باغ احمد مختار
 لاله داغ حیدر کرار
 چون کند جای در میان قریش
 رود از فخر بر زبان قریش
 که بدین سرور ستوده شیم
 به نهایت رسیده فضل و کرم
 ذروه عزت است منزل او
 حامل دولت است محمل او
 از چنین عز و دولت باهر
 هم عرب، هم عجم، بود قاصر
 جد او را به مسند تمکین
 خاتم الانبیاست نقش نگین
 از حیا نایدش پسندیده
 که گشاید به روی کس دیده
 حب ایشان دلیل صدق و وفاق
 بغض ایشان نشان کفر و نفاق
 گر بپرسند ز آسمان بالفرض
 سائلی من خیار اهل الارض؟
 به زبان کواکب و انجم
 هیچ لفظی نیاید الا «هم»
 ذکرشان سابق است بر افواه
 بر همه خلق، بعد ذکرالله

هشام بن عبدالملک که آبروی خود را بر باد رفته دید، بسیار غضبناک
 شد و دستور داد فرزندق را به زندان اندازند و مستمری او را از بیت المال قطع
 کنند.

هنگامی که فداکاری و دفاع جانانه فرزدق و نیز زندانی شدن و قطع مستمری او به گوش امام زین العابدین علیه السلام رسید، دوازده هزار درهم برای او فرستاد، ولی فرزدق قبول نکرد و گفت:

«این اشعار را به خاطر صله و جایزه نسرودم، بلکه این اشعار ذخیره آخرت من است.»

امام علیه السلام نیز در پاسخ وی بیانی دارد که شاعر شیرین سخنی چنین به نظم کشیده است:

گفت: ما اهل بیت احسانیم
آنچه دادیم باز نستانیم
ابر جودیم بر نشیب و فراز
قطره از ما، به ما نگرود باز
آفتابیم بر سپهر علا
نفتد عکس ما دگر بر ما
چون فرزدق به آن وقار و کرم
گشت بینا قبول کرد درم . (۷)

ب) ذلت زدایی و عدم سازش

عبدالملک بن مروان اطلاع پیدا کرده بود که شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در اختیار امام زین العابدین علیه السلام است . تصمیم گرفت برای مقاصد شوم و سوء استفاده از شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، آن را به چنگ آورد . به این منظور قاصدی نزد امام سجاد علیه السلام فرستاد و تقاضا کرد تا آن شمشیر را برای او بفرستد . در پایان نامه اضافه کرد که: هرکاری که داشته باشید، فوراً انجام می دهم .

امام به تقاضای عبدالملک پاسخ رد داد . حاکم مستبد که به شدت خشمگین شده بود، نامه ای تهدیدآمیزی نوشت که: اگر شمشیر را نفرستی، حقوق تو را از بیت المال قطع می کنم .

امام بدون ذره ای خوف، در پاسخ نوشت:

«اما بعد، خداوند متعال خود عهده دار شده است که بندگان پرهیزکارش را از امور ناخوشایند نجات بخشد و از آنجا که گمان ندارند، روزی دهد . و در قرآن می فرماید:

«ان الله لایحب کل خوان کفور» (۸) ; خداوند هیچ خیانت کار ناسپاسی

را دوست ندارد.»

آنگاه خطاب به عبدالملک افزود:

«بنگر کدام یک از ما بیشتر مشمول این آیه هستیم؟» (۹)

۶. نفرین های مستجاب

گاهی برخی از دشمنان دین و غافلان نابخرد، ظلم و طغیان و لجاجت را در مقابل آن حضرت به اوج خود می رساندند. در این صورت امام زین العابدین علیه السلام می دانست که با آلودگی پرونده آنان و سیاه شدن قلب هایشان، هدایت آنان امکان پذیر نیست. آنگاه که بی رحمی و جهل آنان قلب مبارکش را می سوزاند، در حقشان، نفرین می کرد و از خداوند متعال برای آنان عذاب فوری و ابدی تقاضا می کرد؛ عذابی که به قدرت لایزال خداوند، همان دم، گریبان آنان را می گرفت. نمونه های زیر از جمله آنهاست:

الف) نوید آتش به قاتلان شهیدای کربلا

منهال بن عمرو می گوید: برای انجام حج به مکه رفتم و در آنجا به محضر امام سجاد علیه السلام رسیدم. آن حضرت با دیدن من، از محل اقامتم پرسید و فرمود: از حرمله بن کاهل اسدی (۱۰) چه خبر؟
گفتم: او زنده است و در کوفه سکونت دارد.

حضرت با دیدگان اشکبار دست به آسمان بلند کرد و سه مرتبه فرمود:
«اللهم اذقه حر الحديد، اللهم اذقه حر النار؛ پروردگارا! داغی آهن را به او بیچشان. پروردگارا! او را به آتش دوزخ بسوزان».

منهال می افزاید: وقتی به کوفه بازگشتم، باخبر شدم که «مختار» به خونخواهی امام حسین علیه السلام قیام کرده است. با یکی از دوستانم به قصد دیدار او حرکت کردیم. زمانی که به حضور مختار رسیدیم، او اسب خود را طلبید و با سپاهیانش به سوی محله کناسه کوفه حرکت کرد. ما نیز با او همراه شدیم. مدتی نگذشت که ماموران مختار، حرمله را دست بسته آوردند. مختار با دیدن آن مرد جنایتکار گفت:

- حمد و سپاس خدایی را که مرا بر تو مسلط نمود.

آنگاه دستور داد تا دست و پاهای او را قطع کنند. سپس دستور داد تا آتشی روشن کنند و حرمله را در آتش افکنند.

لحظه ای نگذشت که حرمله را در میان آتش سوزان دیدم. ناخودآگاه

به یاد دعای امام سجاد علیه السلام در مکه افتادم و از روی تعجب چند بار گفتم:

سبحان الله، سبحان الله ... !

مختار با شنیدن این ذکر، رو به من کرد و گفت:

چرا تسبیح گفتی؟!

داستان سفر و دعای امام سجاد علیه السلام را نقل کردم و گفتم:

از مشاهده اجرای نفرین آن حضرت به دست تو تعجب کرده، خدایم را تسبیح می کنم .

مختار از شنیدن این خبر بسیار شادمان شد . در حالی که هیجان زده شده بود، گفت:

الله، الله، آیا به راستی ابوالحسن در مورد حرمه چنین نفرین فرمود؟

گفتم: آری، به خدا سوگند!

آنگاه فوراً از اسب پیاده شد و دو رکعت نماز خواند و سجده ای طولانی به جا آورد و خدا را به سبب افتخاری که نصیبش شده بود، شکر کرد . (۱۱)

ب) انتقام مبارک

سر بریده عبیدالله بن زیاد و عده ای دیگر از سران حکومت یزید را نزد مختار آوردند . او بعد از شکر خدای، دستور داد تا سریعاً سر این زیاد را به مدینه، نزد امام زین العابدین علیه السلام بفرستند . زمانی که سر آن ملعون را به نزد امام آوردند، حضرت مشغول صرف صبحانه بود . حضرت با تماشای سر آن ناپاک، خدای را شکر نمود و فرمود:

هنگامی که ما را به صورت اسیر به کوفه در بارگاه ابن زیاد وارد کردند، دیدم که او صبحانه می خورد و سر مبارک پدرم را در کنار خود نهاده و به آن اهانت می کرد . در آن لحظه از خداوند خواستم مرا نمیراند تا اینکه در هنگام صرف صبحانه سر بریده او را به من نشان دهد .»

آنگاه سر به سجده نهاد و فرمود:

- «حمد و سپاس خداوندی را که انتقام مرا از دشمنم گرفت؛ خداوند پاداش نیک به مختار عنایت فرماید .» (۱۲)

ج) کیفر اهرن گستاخ

امام سجاد علیه السلام برای شرکت در مراسم حج، عازم مکه شد . در

مسیر راه به بیابان بین مدینه و مکه رسید و همچنان سوار بر شتر خویش حرکت می کرد . ناگاه یک نفر راهزن سر راه حضرت را گرفت و دستور داد:

- پیاده شو!

- از من چه می خواهی؟

- می خواهم تو را بکشم و اموالت را برای خودم بردارم .

- هر چه دارم، آن را جدا کرده به تو می دهم و برای تو حلال می کنم، فقط مقدار اندکی بر می دارم تا مرا به مقصد برساند .

راهزن قبول نکرد و همچنان به کشتن امام اصرار ورزید .

امام که وضع را چنین دید، با لحن دلسوزانه ای فرمود:

- فاین ربک؟ ، پس خدای تو کجاست؟ اگر مرا بکشی خداوند قصاص خواهد کرد .

مرد راهزن با کمال گستاخی گفت:

- هو نائم؛ خدا در خواب است .

در این هنگام امام از خدا مدد خواست، ناگاه دو شیر قوی پنجه حاضر شدند . یکی از آنها سر مرد راهزن و دیگری پای او را گرفتند و دریدند . امام در آن حال خطاب به او فرمود:

- تو گمان کردی که خدا در خواب است! این است جزای تو، اکنون عذاب گستاخی خود را بچش . (۱۳)

۷. ترحم بر حیوانات

آنچه گذشت، رفتارهای شایسته و مناسب امام سجاد علیه السلام در برابر گروههای مختلف انسانی بود که به اشکال گوناگون با آن حضرت در ارتباط بودند . رفتارهای دلسوزانه آن حضرت زمانی شگفت انگیز می نماید که برخوردهای آن حضرت را در مقابل حیوانات تماشا کنیم . محبت هایی که نسبت به حیوانات روا می داشت، بیانگر اوج ایمان، صلابت، خداترسی و عقوبت نگری آن حضرت می باشد . موارد زیر تصویرگر رفتارهای خداپسندانه آن حضرت با حیوانات می باشد:

در پاسخ آهوی گرفتار

امام باقر علیه السلام فرمود:

من و گروهی از مردم در حضور پدرم امام سجاد علیه السلام نشسته بودیم که ناگهان آهویی از صحرا آمد و در چند قدمی پدرم ایستاد و ناله کرد .
حاضران به پدرم گفتند: چه می گوید؟

پدرم فرمود: می گوید: بچه ام را فلانی صید کرده، از روز گذشته تا حال شیرنخورده، خواهش می کنم آن را از او گرفته نزد من بیاور تا به او شیر بدهم

امام سجاد علیه السلام شخصی را نزد صیاد فرستاد و به او پیام داد آن بچه آهو را بیاور . وقتی آورد، آهوی مادر تا بچه اش را دید، چند بار دست هایش را به زمین کوبید و آه جانکاه و غم انگیزی کشید و بچه اش را شیر داد . سپس امام سجاد علیه السلام از صیاد خواهش کرد که بچه آهو را آزاد کند، صیاد قبول کرد . امام بچه بچه را از او گرفت و به مادرش بخشید، آهو با همههمه خود سخنی گفت و همراه بچه اش به سوی صحرا روان شد .
حاضران به امام سجاد علیه السلام گفتند: آهو چه گفت؟ امام فرمود:
«برای شما در پیشگاه خدا دعا کرد و پاداش نیک طلبید» . (۱۴)

از ترس عذاب قیامت

امام سجاد علیه السلام در بستر شهادت به فرزندش امام باقر علیه السلام فرمود: «پسرم! من بیست مرتبه با شترم از مدینه به زیارت خانه خدا رفته ام و در تمام عمر، حتی یک تازیانه به او نزده ام!»
و در مورد علت این کار فرمود:

«قصاص در روز قیامت به قدری دامن گیر مجرمان می شود که من از ترس آن حتی به شترم تازیانه نزده ام.»

هنگامی که حضرت از دنیا رفت و به خاک سپرده شد، آن شتر گردنش را روی قبر امام علیه السلام نهاد و ناله های سوزناک سرداد . امام باقر علیه السلام تا دو مرتبه آن شتر را برگرداند اما طولی نکشید که بازگشت و در خاک غلطید و از دیدگان اشک ریخت و تا سه روز در آن حالت باقی ماند .

امام باقر علیه السلام وقتی این حالت عجیب آن حیوان را ملاحظه نمود، فرمود: شتر را رها کنید که در حال وداع است .

مدتی نگذشت که آن شتر در کنار قبر مطهر امام سجاد علیه السلام جان سپرد . (۱۵)

پی نوشت

۱. معاجز الولاية، کاظمینی بروجردی، ص ۱۷۵.
۲. مناقب آل ابی طالب، محمد بن شهر آشوب مازندرانی، ج ۴، ص ۱۵۴، انتشارات علامه، قم، ۱۳۷۹ ش.
۳. آل عمران/ ۱۳۴.
۴. الإرشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۴۶ و ۱۴۷، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ق.
۵. الإرشاد، ج ۲، ص ۱۴۵، ۱۴۶ و ص ۱۴۷: بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۶: عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۱۴۵، انتشارات جهان، تهران، ۱۳۷۸ ق.
۶. لهُوف، سید بن طاووس، ص ۱۷۶ و ۱۷۷، انتشارات جهان، تهران، ۱۳۴۸ ش.
۷. الإرشاد، ج ۲، ص ۱۵۰ و ۱۵۱: کشف الغمّه فی معرفة الاثمة، علی بن عیسی اربلی، ج ۲، ص ۷۹ و ۸۰، ۹۲ و ۹۴، مکتبه بنی هاشم، تبریز، ۱۳۸۱ ق؛ الاختصاص، شیخ مفید، ص ۱۹۱ - ۱۹۵، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۸. حج/ ۳۲.
۹. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۵: مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۶۵.
۱۰. قاتل طفل شش ماهه امام حسین (ع) حضرت علی اصغر (ع).
۱۱. کشف الغمّه، ج ۲، ص ۱۱۲ و ۱۱۳: بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۳۲.
۱۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۳۶.
۱۳. همان، ج ۴۶، ص ۴۱.
۱۴. همان، ص ۳۰.
۱۵. همان، ص ۱۴۸.

نگاهی به شخصیت و عملکرد حضرت عباس علیه السلام

شجاعت و صلابت عباس (ع)

زندگانی حکمت‌آمیز و غرور‌آفرین پیشوایان معصوم (علیهم السلام) و فرزندان برومندشان، سرشار از نکات عالی و آموزنده در راستای الگوگیری از شخصیت کامل و بارز آنان بوده و نیز درس‌های تربیتی آنان نسبت به فرزندان خویش، در تمامی زمینه‌های اخلاقی و رفتاری، سرمشق کاملی برای تشنگان زلال معرفت و پناهگاه استواری برای دوستداران فرهنگ متعالی اهل بیت عصمت (علیهم السلام) و به ویژه برای نسل جوان، خواهد بود. از آن جا که زندگانی پرخیر و برکت اهل بیت (علیهم السلام) در بردارنده دو اصل استوار «حماسه و عرفان» است، پرداختن به بُعد حماسی زندگانی آنان و فرزندانشان که در معرض پرورش و تربیت ناب اسلامی قرار داشته‌اند، برای عامّه مردم و به ویژه جوانان جذاب و گام مؤثری در عرصه تبلیغ اهداف خواهد بود.

همچنین غبار برخی شبهات عامیانه را از چهره مخاطبان مبلغان دینی، در راستای معرفی و تبلیغ اهداف و انگیزه‌های اهل بیت (علیهم السلام) خواهد

سترد. شبهاتی از قبیل این که چرا مبلغان بیشتر به جنبه‌های عاطفی و خصوصاً به مظلومیت اهل بیت پیامبر (علیهم‌السلام) می‌پردازند؟ اگر چه پاسخ به این پرسش ساده، برای مبلغان بسیار روشن و بدیهی است، اما باید به خاطر داشت که مبلغ می‌بایست ضمن پاسداشت احترام شنوندگان و مخاطبان خود، برای تأثیرگذاری بیشتر در آنان، پاسخگو و برآورنده نیازهای روحی آنان، با اطلاع رسانی بیشتر در ابعاد حماسی آن بزرگ مردان حماسه و اندیشه و هدایت نیز باشد. با این پیش درآمد، می‌توان با تبیین جنبه‌های حماسی شخصیت پور بی‌هماورد حیدر (علیه‌السلام) در زوایایی از زندگانی آن حضرت که کمتر بیان شده است، گام مؤثری برداشت.

این نوشتار سعی دارد، با بررسی زندگانی حضرت عباس (علیه‌السلام) پیش از رویداد روز دهم محرم سال ۶۱ هجری، به ابعاد حماسی شخصیت او، با نگاهی به فعالیت‌های دوران نوجوانی و شرکت وی در جنگ‌ها، چهره روشن‌تری از آن حضرت به تصویر کشد. ولادت و نام‌گذاری داستان شجاعت و صلابت عباس (علیه‌السلام) مدت‌ها پیش از ولادت او، از آن روزی آغاز شد که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) از برادرش عقیل خواست تا برای او زنی برگزیند که ثمره ازدواجشان، فرزندی شجاع و برومند در دفاع از دین و کیان ولایت باشد. ۱. او نیز «فاطمه» دختر «حزام بن خالد بن ربیع» را برای همسری مولای خویش انتخاب کرد که بعدها «ام‌البنین» خوانده شد. این پیوند، در سحرگاه جمعه، چهارمین روز شعبان سال ۲۶ هجری، به بار نشست. ۲. نخستین آرایه‌های شجاعت، در همان روز، زینت بخشی غزل زندگانی عباس (علیه‌السلام) گردید؛ آن لحظه‌ای که علی (علیه‌السلام) او را «عباس» نامید. نامش به خوبی بیانگر خلق و خوی حیدری بود. علی (علیه‌السلام) طبق سنت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در گوش او اذان و اقامه گفت. سپس نوزاد را به سینه چسباند و بازوان او را بوسید و اشک حلقه چشانش را فراگرفت.

ام‌البنین (علیه‌السلام) از این حرکت شگفت زده شد و پنداشت که عیبی در بازوان نوزادش است. دلیل را پرسید و نگارینه‌ای دیگر بر کتاب شجاعت و شهامت عباس (علیه‌السلام) افزوده شد. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) حاضران را از حقیقتی دردناک، اما افتخارآمیز، که در سرنوشت نوزاد می‌دید، آگاه نمود که چگونه این بازوان، در راه مدد رسانی به امام حسین (علیه‌السلام) از بدن جدا می‌گردد و افزود: ای ام‌البنین! نور دیده‌ات نزد خداوند منزلتی سترگ دارد و پروردگار در عوض آن دو دست بریده، دو بال به او ارزانی می‌دارد

که با فرشتگان خدا در بهشت به پرواز درآید؛ آن سان که پیشتر این لطف به جعفر بن ابی طالب شده است. ۳ کودکی و نوجوانی تاریخ گویای آن است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم فراوانی مبنی بر تربیت فرزندان خود مبذول می داشتند و عباس (علیه السلام) را افزون بر تربیت در جنبه های روحی و اخلاقی از نظر جسمانی نیز مورد تربیت و پرورش قرار می دادند. تیزبینی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در پرورش عباس (علیه السلام)، از او چنین قهرمان نام آوری در جنگ های مختلف ساخته بود. تا آن جا که شجاعت و شهامت او، نام علی (علیه السلام) را در کربلا زنده کرد.

روایت شده است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) روزی در مسجد نشسته و با اصحاب و یاران خود گرم گفتگو بودند. در آن لحظه، مرد عربی در آستانه درب مسجد ایستاده، از مرکب خود پیاده شد و صندوقی را که همراه آورده بود، از روی اسب برداشت و داخل مسجد آورد. به حاضران سلام کرد و نزدیک آمد و دست علی (علیه السلام) را بوسید، و گفت: مولای من! برای شما هدیه ای آورده ام و صندوقچه را پیش روی امام نهاد. امام در صندوقچه را باز کرد. شمشیری آب دیده در آن بود. در همین لحظه، عباس (علیه السلام) که نوجوانی نورسیده بود، وارد مسجد شد. سلام کرد و در گوشه ای ایستاد و به شمشیری که در دست پدر بود، خیره ماند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) متوجه شگفتی و دقت او گردید و فرمود: فرزندم! آیا دوست داری این شمشیر را به تو بدهم؟ عباس (علیه السلام) گفت: آری! امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: جلوتر بیا. عباس (علیه السلام) پیش روی پدر ایستاد و امام با دست خود، شمشیر را بر قامت بلند او حمایل نمود. سپس نگاهی طولانی به قامت او نمود و اشک در چشمانش حلقه زد.

حاضران گفتند: یا امیرالمؤمنین! برای چه می گریید؟ امام پاسخ فرمود: گویا می بینم که دشمن پسر مرا احاطه کرده و او با این شمشیر به راست و چپ دشمن حمله می کند تا این که دو دستش قطع می گردد... و این گونه نخستین بارقه های شجاعت و جنگاوری در عباس (علیه السلام) به بار نشست.

شرکت در جنگ ها، نمونه های بارزی از شجاعت

۱. آب رسانی در صفین پس از ورود سپاه هشتاد و پنج هزار نفری معاویه

به صفین، وی به منظور شکست دادن امیرالمؤمنین (علیه السلام)، عده زیادی را مأمور نگهداری از آب راه فرات نموده و «ابوالاعور اسلمی» را بدان گمارد. سپاهیان خسته و تشنه امیرالمؤمنین (علیه السلام) وقتی به صفین می‌رسند، آب را به روی خود بسته می‌بینند. تشنگی بیش از حد سپاه، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بر آن می‌دارد تا عده‌ای را به فرماندهی «صعته بن صوحان» و «شبت بن ربعی»، برای آوردن آب اعزام نماید. آنان به همراه تعدادی از سپاهیان، به فرات حمله کرده و آب می‌آورند. آن‌ها که در این یورش امام حسین (علیه السلام) و ابوالفضل العباس (علیه السلام) نیز شرکت داشتند که مالک اشتر این گروه را هدایت می‌نمود ۶۰ به نوشته برخی تاریخ نویسان معاصر، هنگامی که امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا از اجازه دادن به عباس (علیه السلام) برای نبرد امتناع می‌ورزد، او برای تحریض امام حسین (علیه السلام) خطاب به امام عرض می‌کند: «آیا به یاد می‌آوری، آن گاه که در صفین آب را به روی ما بسته بودند، به همراه تو برای آزاد کردن آب تلاش بسیار کردم و سرانجام موفق شدیم به آب دست یابیم و در حالی که گرد و غبار صورتم را پوشانیده بود و نزد پدر بازگشتم ...» ۷

۲. تقویت روحیه جنگاوری عباس (علیه السلام) در جریان آزاد سازی فرات، توسط لشکریان امیرالمؤمنین (علیه السلام)، مردی تنومند و قوی هیکل به نام «کُرب بن ابرهه»، از قبیله «ذمی یزن»، از صفوف لشکریان معاویه، برای هموردطلبی جدا شد. در مورد قدرت بدنی بالای او نگاشته‌اند که وی یک سکه نقره را بین دو انگشت شست و سیاه خود چنان می‌مالید که نوشته‌های روی سکه ناپدید می‌شد. ۸ او خود را برای مبارزه با امیرالمؤمنین (علیه السلام) آماده می‌سازد. معاویه برای تحریک روحیه جنگی او می‌گوید: علی (علیه السلام) با تمام نیرو می‌جنگد [و جنگجویی سترگ است] و هر کس را یارای مبارزه با او نیست. [آیا توان رویارویی با او را داری؟] کرب پاسخ می‌دهد: من [باکی ندارم و] با او مبارزه می‌کنم. نزدیک آمد و امیرالمؤمنین (علیه السلام) را برای مبارزه صدا زد.

یکی از پیش مرگان مولا علی (علیه السلام) به نام «مرتفع بن وضاح زبیدی» پیش آمد. کرب پرسید: کیستی؟ گفت: هموردی برای تو! کرب پس از لحظاتی جنگ، او را به شهادت رساند و دوباره فریاد زد: یا شجاع‌ترین شما با من مبارزه کند، یا علی (علیه السلام) بیاید. «شرحبیل بن بکر» و پس

از او «حرث بن جلاح» به نبرد با او پرداختند، اما هر دو به شهادت رسیدند. امام علی (علیه السلام) در این جا با بکار بستن یک تاکتیک نظامی کامل، سرنوشت مبارزه را به گونه‌ای دیگر رقم زد و از آن جا که «خدعه» در جنگ جایز است، ۹ تاکتیک نظامی بکار برد. او فرزند رشید خود عباس (علیه السلام) را که در آن زمان علی رغم سن کم، جنگجویی کامل و تمام عیار به نظر می‌رسید، ۱۰ فرا خواند و به او دستور داد که اسب، زره و تجهیزات نظامی خود را با او عوض کند و در جای امیرالمؤمنین در قلب لشکر بماند و خود لباس جنگ عباس (علیه السلام) را پوشیده بر اسب او سوار شد و در مبارزه‌ای کوتاه، اما پرتب و تاب، کریب را به هلاکت رساند... و به سوی لشکر بازگشت و سپس محمد بن حنفیه را بالای نعش کریب فرستاد تا با خونخواهان کریب مبارزه کند ۱۱ و ... امیرالمؤمنین از این حرکت چند هدف را دنبال می‌کرد؛ هدف بلندی که در درجه اول پیش چشم او قرار داشت،

روحیه بخشیدن به عباس (علیه السلام) بود که جنگاوری نو رسیده بود و تجربه چندان در نبرد نداشت و الا ضرورتی در انجام این کار نبود و نیز افراد دیگری هم غیر از عباس (علیه السلام) برای این کار وجود داشت. از این رو، این رفتار خاص، بیانگر هدفی ویژه بوده است. در درجه دوم، او می‌خواست لباس و زره و نقاب عباس (علیه السلام) در جنگ‌ها شناخته شده باشد و در دل دشمن، ترسی از صاحب آن تجهیزات ببیند و برگ برنده را به دست عباس (علیه السلام) در دیگر جنگ‌ها بدهد تا هر گاه فردی با این شمایل را دیدند، پیکار علی (علیه السلام) در خاطرشان زنده شود. و در گام واپسین (به روایت برخی تاریخ نویسان)، امام با این کار می‌خواست کریب نهراسد و از مبارزه با علی (علیه السلام) شانه خالی نکند ۱۲ و همچنان سرمست از باده غرور و افتخار به کشتن سه تن از سرداران اسلام، در میدان باقی بماند و به دست امام کشته شود تا هم او، هم هم‌زمان زیرپرست و زور مدارش، طعم شمشیر اسلام را بچشند.

اما نکته دیگری که فهمیده می‌شود، این است که با توجه به قوت داستان از جهت نقل تاریخی، تناسب اندام عباس (علیه السلام)، در سنین نوجوانی، چندان تفاوتی با پدرش. که مشهور است قامتی میانه داشته‌اند. نداشته که امام می‌توانسته بالاپوش و کلاهخود فرزند جوان یا نوجوان خود را بر تن نماید. از همین جا می‌توان به برخی از پندارهای باطل پاسخ گفت که واقعاً حضرت عباس (علیه السلام) از نظر جسمانی با سایر افراد تفاوت داشته است

و علی رغم این که برخی تنومند بودن عباس (علیه السلام) و یا حتی رسیدن زانوان او تا نزدیک گوش های مرکب را انکار کرده و جزء تحریفات واقعۀ عاشورا می پندارند، حقیقتی تاریخی به شمار می رود. اگر تاریخ گواه وجود افراد درشت اندامی چون کرب (در لشکر معاویه) بوده باشد، به هیچ وجه بعید نیست که در سپاه اسلام نیز افرادی نظیر عباس (علیه السلام) وجود داشته باشند؛ که او فرزند کسی است که در قلعه خیبر را از جا کند و بسیاری از قهرمانان عرب را در نوجوانی به هلاکت رساند. آن سان که خود می فرماید: «من در نوجوانی بزرگان عرب را به خاک افکندم و شجاعان در قبیله معروف «ربیعۀ» و «مضر» را درهم شکستم...» ۱۳.

۳. درخشش در جنگ صفین در صفحات دیگری از تاریخ این جنگ طولانی و بزرگ که منشأ پیدایش بسیاری از جریان های فکری و عقیدتی در پایگاه های اعتقادی مسلمانان بود، به خاطرۀ جالب و شگفت انگیز دیگری در درخشش حضرت عباس (علیه السلام) بر می خوریم. این گونه نگاشته اند: در گرمای گرم نبرد صفین، جوانی از صفوف سپاه اسلام جدا شد که نقابی بر چهره داشت. جلو آمد و نقاب از چهره اش برداشت. هنوز چندان مو بر چهره اش نرویده بود، اما صلابت از سیمای تابناکش خوانده می شد. سنش را حدود هفده سال تخمین زدند. آمد مقابل لشکر معاویه، با نهیبی آتشین، مبارز خواست. معاویه به «ابوشعشاء» که جنگجویی قوی در لشکرش بود، رو کرد و به او دستور داد تا با وی مبارزه کند. ابوشعشاء با تندی به معاویه پاسخ گفت: مردم شام مرا با هزار سواره نظام برابر می دانند [اما تو می خواهی مرا به جنگ نوجوانی بفرستی؟]، آن گاه به یکی از فرزندان خود دستور داد تا به جنگ حضرت برود. پس از لحظاتی نبرد، عباس (علیه السلام) او را به خون غلتاند. گرد و غبار جنگ که فرو نشست، ابوشعشاء با نهایت تعجب دید که فرزندش در خاک و خون می غلتد. او هفت فرزند داشت.

فرزند دیگر خود را روانه کرد، اما نتیجه تغییری ننمود تا جایی که همگی فرزندان خود را به نوبت به جنگ با او می فرستاد، اما آن نوجوان دلیر همگی آنان را به هلاکت رساند. در پایان ابوشعشاء که آبروی خود و پیشینه جنگاوری خانواده اش را بر باد رفته می دید، به جنگ با او شتافت؛ اما حضرت او را نیز به هلاکت رساند. به گونه ای که دیگر کسی جرأت بر مبارزه با او به خود نمی داد و تعجب و شگفتی اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز برانگیخته

شده بود. هنگامی که به لشکرگاه خود بازگشت، امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقاب از چهره‌اش برداشت و غبار از چهره‌اش سترد... ۱۴۰۰۰ دوشادوش امام حسن (علیه السلام)، اما با وجود شرایط نابه‌سامان پس از شهادت امام علی (علیه السلام)، حضرت عباس (علیه السلام) دست از پیمان خود با برادران و میثاقی که با علی (علیه السلام) در شب شهادت او بسته بود، برنداشت و هرگز پیش‌تر از آنان گام برنداشت و اگرچه صلح، هرگز با روحیه جنگاوری و رشادت ایشان سازگار نبود، اما او ترجیح می‌داد اصل پیروی بی چون و چرا از امام برحق خود را به کار بندد و سکوت نماید.

در این اوضاع نابهنجار حتی یک مورد در تاریخ نمی‌یابیم که او علی رغم عملکرد برخی دوستان، امام خود را از روی خیرخواهی و پند دهی مورد خطاب قرار دهد. این گونه است که در آغاز زیارتنامه ایشان که از امام صادق (علیه السلام) وارد شده است، می‌خوانیم: «السلام عَلَیکَ أَیُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ، الْمُطِيعُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالحَسَنِ وَالحُسَيْنِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِمْ وَ سَلَّمَ»؛ «درود خدا بر توای بنده نیکوکار و فرمانبردار خدا و پیامبر خدا و امیرالمؤمنین و حسن و حسین که سلام خدا بر آن‌ها باد». ۱۵۰ البته اوضاع درونی و بیرونی جامعه هرگز از دیدگان بیدار او پنهان نبود و او هوشیارانه به وظایف خود عمل می‌کرد. پس از بازگشت امام مجتبی (علیه السلام) به مدینه، عباس (علیه السلام) در کنار امام به دستگیری از نیازمندان پرداخت و هدایای کریمانه برادر خود را بین مردم تقسیم می‌کرد. او در این دوران، لقب «باب الحوائج» یافت ۱۶ و وسیله دستگیری و حمایت از محرومین جامعه گردید. او در تمام این دوران، در حمایت و اظهار ارادت به امام خویش کوتاهی نکرد. تا آن زمان که دسیسه پسر ابوسفیان، امام را در آرامشی بی بدیل، در جوار رحمت الهی سکنی داد و به آن بسنده نکرده و بدن مسموم او را نیز آماج تیرهای کینه توزی خود قرار دادند. آن جا بود که کاسه صبر عباس (علیه السلام) لبریز شد و غیرت حیدری‌اش به جوش آمد. دست بر قبضه شمشیر برد، اما دستان مهربان امام حسین (علیه السلام) نگذاشت آن را از غلاف بیرون آورد و با نگاهی اشک آلود برادر غیور خود را باز هم دعوت به صبر نمود. ۱۷

یاوروفادار امام حسین (علیه السلام) معاویه که همواره می‌دانست رویارویی با امام حسن (علیه السلام) و یا قتل امام سبب فروپاشی اقتدارش می‌شود، هرگز با امامان بدون زمینه سازی قبلی و عوامفریبی وارد جنگ نمی‌شد و

به طور شفاف و مستقیم در قتل امام شرکت نمی‌کرد. اما ناپختگی یزید و چهره پلید و عملکرد شوم او در حاکمیت جامعه اسلامی، اختیار سکوت را از امام سلب کرده بود و امام چاره نجات جامعه را تنها در خروج و حرکت اعتراض‌آمیز به صورت آشکار می‌دید. اگر چه معاویه تلاش‌های فراوانی در راستای گرفتن بیعت برای یزید به کار بست، اما به خوبی می‌دانست که امام هرگز بیعت نخواهد کرد و در سفارش به فرزندش نیز این موضوع را پیش‌بینی نمود. امام با صراحت و شفافیت تمام در نامه‌ای به معاویه فرمود: اگر مردم را با زور و اکراه به بیعت با پسر وادار کنی، با این که او جوانی خام، شرابخوار و سگ‌باز است، بدان که به درستی به زیان خود عمل کرده و دین خودت را تباه ساخته‌ای» ۱۸۰ و در اعلام علنی مخالفت خود با حکومت یزید فرمود: «حال که فرمانروایی مسلمانان به دست فاسقی چون یزید سپرده شده، دیگر باید به اسلام سلام رساند [و با آن خداحافظی کرد]» ۱۹.

در این میان، حضرت عباس با دقت و تیزبینی فراوان، مسائل و مشکلات سیاسی جامعه را دنبال می‌کرد و از پشتیبانی امام خود دست برنداشته و هرگز وعده‌های بنی‌امیه او را از صف حق پرستی جدا نمی‌ساخت و حمایت بی‌دریغش را از امام اعلام می‌داشت. یزید پس از مرگ معاویه به فرماندار وقت مدینه (ولید بن عتبّه) نگاشت: حسین (علیه‌السلام) را احضار کن و بی درنگ از او بیعت بگیر و اگر سر باز زد، گردنش را بزن و سرش را برای من بفرست». ولید از امام خواست تا با یزید بیعت نماید، اما امام سرباز زد و فرمود: «بیعت به گونه پنهانی چندان درست نیست. بگذار فردا که همه را برای بیعت حاضر می‌کنی، مرا نیز احضار کن [تا سعت نمایم]». مروان گفت: امیر! عذر او را نپذیر، اگر بیعت نمی‌کند، گردنش را بزن. امام برآشت و فرمود: «وای بر تو ای پسر زن آبی چشم! تو دستور می‌دهی که گردن مرا بزنند! به خدا که دروغ گفتم و بزرگتر از دهانت سخن راندی!» ۲۰ در این لحظه، مروان شمشیر خود را کشید و به ولید گفت: «به جلادت دستور بده گردان او را بزنند، قبل از این که بخواهد از این جا خارج شود. من خون او را به گردن می‌گیرم». عباس (علیه‌السلام) به همراه افرادش که بیرون دارالاماره منتظر بودند، با شمشیرهای آخته به داخل یورش بردند و امام را به بیرون هدایت نمودند. ۲۱.

امام صبح روز بعد آهنگ هجرت به سوی حرم امن الهی نمود و عباس (علیه‌السلام) نیز همانند قبل، بدون درنگ و تأمل در نتیجه و یا

تعلّل در تصمیم‌گیری، بار سفر بست و با امام همراه گردید. و تا مقصد اصلی، سرزمین طّف از امام جدا نشده و میراث سال‌ها پرورش در خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) را با سخنرانی‌ها، جانفشانی‌ها و حمایت‌های بی‌دریغش از امام بر خود، به منصف ظهور رساند.

پی‌نوشت

۱. شیخ عباس قمی، نفس المهموم، قم مکتبه بصیرتی، ۱۴۰۵ ق، ص ۳۳۲.
۲. سید محسن امین، اعیان الشیعه، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ ق، ج ۷، ص ۴۲۹.
۳. محمد بن ابراهیم کلباسی، خصائص العباسیة، مؤسسه انتشارات خامه، ۱۴۰۸ ق، ص ۱۱۹ و ۱۲۰.
۴. محمد علی ناصری، مولد العباس بن علی (علیه السلام)، قم، انتشارات شریف الرضی، ۱۳۷۲ ش، صص ۶۱ و ۶۲.
۵. عبدالرزاق مرقم، العباس (علیه السلام)، نجف، مطبعة الحیدریة، بی تا، ص ۸۸.
۶. محمد مهدی حائری مازندرانی، معالی السبطین، بیروت، مؤسسه النعمان، بی تا، ج ۲، ص ۴۳۷، العباس (علیه السلام)، ص ۱۵۳.
۷. ابوالفضل هادی منش، ماه در فرات؛ نگرشی تحلیلی به زندگانی حضرت عباس (علیه السلام)، قم، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۱ ش، ص ۴۷، به نقل از تذکرة الشهداء، ص ۲۵۵.
۸. احمد بن محمد المکی الخوارزمی، المناقب، قم، مؤسسه النشر الاسلام، ۱۴۱۱ ق، ص ۲۲۷، العباس، ص ۱۵۴.
۹. در احادیث شیعه و سنی روایاتی مبنی بر جواز به کار بستن فریب جنگی وجود دارد. امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: در جنگ خندق از رسول خدا شنیدم که فرمود: «الحربُ دُعةٌ» و سپس فرمود: در جنگ هر چه می‌خواهید، بگوئید. (فیض کاشانی، کتاب الوافی، ج ۱۵، ص ۱۲۳). ابن هشام نیز در روایتی طولانی، خدعه زدن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در این جنگ با دشمن نقل کرده که مرحوم شیخ طوسی نیز آن را در باب جهاد (شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۸۰) به روایت از ابن هشام (نک: السیرة النبویة لابن هشام، ج ۳، ص ۱۷۹۱۸۳) نقل می‌نماید. همچنین می‌نویسد: از مسعدة بن صدقه روایت شده: از فردی از نوادگان عدی بن حاتم شنیدم که گفت: امام علی (علیه السلام) در روز جنگ صفین، با صدایی رسا به گونه‌ای که همه شنیدند، فریاد برآورد: به خدا سوگند معاویه و اصحابش را خواهیم کشت. سپس بی درنگ زیر لب گفت: ان شاء الله. من عرض کردم: یا امیر المؤمنین! شما بر آن چه فرمودید، سوگند یاد کردید، اما در پایان، سخت‌تان را تغییر دادید. چه در سر می‌پرورید؟ [او قصدتان با این سوگند چه صورتی پیدا می‌کند؟] امام پاسخ داد: همانا جنگ خدعه است و من نیز دروغگو نیستم. خواستم سپاهیانم را بر جنگ برانگیزم تا پراکنده نشوند و به نبرد طمع ورزند. پس [قصد مرا از این خدعه] بفهم که اگر خدا بخواهد، تو نیز

از آن خدعه انتفاع خواهی برد. و بدان که خدا نیز هنگامی که موسی و هارون را به سوی فرعون فرستاد، فرمود: با او [فرعون] به نرمی سخن گوئید، شاید پند گیرد و [از خدای خودش] بترسد (طه/ ۴۴). این در حالی است که به یقین خدا می دانست که او پند نخواهد گرفت و نخواهد ترسید، اما بدین وسیله موسی را برای دعوت و گفتگو با فرعون و رفتن به سوی او ترغیب نمود (کتاب الوافی، ج ۱۵، ص ۱۲۳).

۱۰. همان

۱۱. همان، ص ۲۲۸.

۱۲. همان.

۱۳. نهج البلاغه دشتی، خطبه ۱۹۲، ص ۳۹۸.

۱۴. محمد باقر بیرجندی، کبریت الاحمر، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۷ق، ص ۳۸۵.

۱۵. جعفر بن محمد بن جعفر بن قولویه القمی، کامل الزیارات، بیروت، دارالسرور، ۱۴۱۸ق، ص ۴۱.

۱۶. مولد العباس بن علی (علیهما السلام)، ص ۱۰۷۴.

۱۷. باقر شریف قرشی، العباس بن علی (علیهما السلام) رائد الکرامة و الفداء فی الاسلام، بیروت، دارالکتب الاسلامی، ۱۴۱۱ق، ص ۱۱۲.

۱۸. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الرسالة، ۱۴۰۳ هـ. ق، ج ۴۴، ص ۳۲۶.

۱۹. همان

۲۰. محمد بن جریر الطبری، تاریخ الطبری، بیروت، مؤسسه عزالدین، چاپ دوم، ج ۳، ص ۱۷۲؛

سید بن طاووس، المهلوف علی قتل الطفوف، ص ۹۸.

۲۱. ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب اسروی المازندرانی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۸۸.

مجله یاس - شماره ۲۳

زندگی نامه حضرت علی اکبر علیه السلام

شبیه ترین به پیامبر(ص)

حضرت علی اکبر (ع) فرزند ابی عبدالله الحسین (ع) بنا به روایتی در یازدهم شعبان، (۱۰) سال ۳۴ قمری در مدینه منوره دیده به جهان گشود. پدرگرامی اش امام حسین بن علی بن ابی طالب (ع) و مادر محترمه اش لیلی بنت ابی مرّه بن عروه بن مسعود ثقفی است. (۲)

او از طایفه خوش نام و شریف بنی هاشم بود. و به بزرگانی چون پیامبر اسلام (ص)، حضرت فاطمه زهرا (س)، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) و امام حسین (ع) نسبت دارد.

ابوالفرج اصفهانی از مغیره روایت کرد: روزی معاویه بن ابی سفیان به اطرافیان و هم نشینان خود گفت: به نظر شما سزاوارترین و شایسته ترین فرد امت به امر خلافت کیست؟ اطرافیان گفتند: جز تو کسی را سزاوارتر به امر خلافت نمی شناسیم! معاویه گفت: این چنین نیست.

بلکه سزاوارترین فرد برای خلافت، علی بن الحسین (ع) است که جدّش رسول خدا (ص) می باشد و دروی شجاعت و دلیری بنی هاشم، سخاوت بنی امیه و فخر و فخامت ثقیف تبلور یافته است. (۳)

نقل است روزی علی اکبر(ع) به نزد والی مدینه رفته و از طرف پدر بزرگوارشان پیغامی را خطاب به او میبرد، در آخر والی مدینه از علی اکبرسؤال کرد نام تو چیست؟ فرمود: علی سؤال نمود نام برادرت؟ فرمود: علی آن شخص عصبانی شد، و چند بار گفت: علی، علی، علی، «ما يُريدُ أبوك؟» پدرت چه می خواهد، همه اش نام فرزندان را علی می گذارد، این پیغام را علی اکبر(ع) نزد اباعبدالله الحسین (ع) برد، ایشان فرمود: والله اگر پروردگار دهها فرزند پسر به من عنایت کند نام همه ی آنها را علی می گذارم و اگر دهها فرزند دختر به من عطا، نماید نام همه ی آنها را نیز فاطمه می گذارم.

درباره شخصیت علی اکبر(ع) گفته شد، که وی جوانی خوش چهره، زیبا، خوش زبان و دلیر بود و از جهت سیرت و خلق و خوی و صباحت رخسار، شبیه ترین مردم به پیامبر اکرم(ص) بود و شجاعت و رزمندگی را از جدش علی ابن ابی طالب (ع) به ارث برده و جامع کمالات، محامد و محاسن بود. (۴)

در روایتی به نقل از شیخ جعفر شوشتری در کتاب خصائص الحسینیه آمده است: اباعبدالله الحسین هنگامی که علی اکبر را به میدان می فرستاد، به لشگر خطاب کرد و فرمود:

«یا قوم، هولاء قد برز علیهم غلام، أشبه الناس خلقاً و خلقاً و منطقاً برسول الله..... ای قوم، شما شاهد باشید، پسری را به میدان می فرستم، که شبیه ترین مردم از نظر خلق و خوی و منطق به رسول الله (ص) است بدانید هر زمان ما دلمان برای رسول الله(ص) تنگ می شد نگاه به وجه این پسر می کردیم.

بنا به نقل ابوالفرج اصفهانی، آن حضرت در عصر خلافت عثمان بن عفان (سومین خلیفه راشدین) دیده به جهان گشود. (۵)

این قول مبتنی بر این است که وی به هنگام شهادت بیست و پنج ساله بود. در برخی روایات هم سن ایشان را ۲۸ ساله ذکر کرده اند، وی در مکتب جدش امام علی بن ابی طالب (ع) و در دامن مهرانگیز پدرش امام حسین(ع) در مدینه و کوفه تربیت و رشد و کمال یافت.

امام حسین (ع) در تربیت وی و آموزش قرآن و معارف اسلامی و اطلاعات سیاسی و اجتماعی به آن جناب تلاش بلیغی به عمل آورد و از وی يك انسان کامل و نمونه ساخت و شگفتی همگان، از جمله دشمنانشان را برانگیخت.

به هر روی علی اکبر(ع) در ماجرای عاشورا حضور فعال داشت و در تمام حالات در کنار پدرش امام حسین(ع) بود و با دشمنانش به سختی مبارزه می کرد. شیخ جعفر شوشتری در خصائص نقل می کند: هنگامی که اباعبدالله

الحسین علیه السلام در کاروان خود حرکت به سمت کربلا می کرد، حالتی به حضرت (ع) دست داد بنام نومیه و در آن حالت مکاشفه ای برای حضرت (ع) رخ داد، از آن حالت که خارج شد استرجاع کرد: و فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون» علی اکبر (ع) در کنار پدر بود، و می دانست امام بیهوده کلامی را به زبان نمی راند، سؤال نمود، پدرجان چرا استرجاع فرمودی؟ حضرت بلاد رنگ فرمود: الان دیدم این کاروان می رود به سمت قتلگاه و مرگ درانتظار ماست، علی اکبر (ع) سؤال نمود: پدر جان مگر ما بر حق نیستیم؟ حضرت فرمود: آری ما بر حق هستیم. علی اکبر (ع) عرضه داشت: پس از مرگ باکی نداریم، گفتنی است، با این که حضرت علی اکبر (ع) به سه طایفه معروف عرب پیوند و خویشاوندی داشته است، با این حال در روز عاشورا و به هنگام نبرد با سپاهیان یزید، هیچ اشاره ای به انتسابش به بنی امیه و ثقیف نکرد، بلکه هاشمی بدون و انتساب به اهل بیت (ع) را افتخار خویش دانست و در رجزی چنین سرود:

أنا علی بن الحسین بن علی نحن بیت الله أولى یا نبی
أضربکم بالسیف حتی ینثنی ضرب غلام هاشمی علوی
ولا یزال الیوم أحمی عن أبی تالله لا یحکم فینا ابن الدعی

وی نخستین شهید بنی هاشم در روز عاشورا بود و در زیارت شهدای معروفه نیز آمده است: السَّلامُ علیک یا أوَّلَ قَتیلٍ مِنْ نَسْلِ خَیرِ سَلیل. (۷)
علی اکبر (ع) در نبرد روز عاشورا دویست تن از سپاه عمر سعد را در دو مرحله به هلاکت رسانید و سرانجام مرّه بن منقذ عبدی برفق مبارکش ضربتی زد و او را به شدت زخمی نمود. آن گاه سایر دشمنان، جرأت و جسارت پیدا کرده و به آن حضرت هجوم آوردند و وی را آماج تیغ شمشیر و نوک نیزه ها نمودند و مظلومانه به شهادتش رسانیدند.

امام حسین (ع) در شهادتش بسیار اندوهناک و متأثر گردید و در فراقش فراوان گریست و هنگامی که سر خونین اش را در بغل گرفت، فرمود: ولدی علی عَلَی الدُّنْیا بعدک العفا. (۸) (فرزندم علی، دیگر بعد از تواف برای این دنیا) در مورد سنّ شریف وی به هنگام شهادت، اختلاف است. برخی می گویند هجده ساله، برخی می گویند نوزده ساله و عده ای هم می گویند بیست و پنج ساله بود. (۹)

اما از این که وی از امام زین العابدین (ع)، فرزند دیگر امام حسین (ع) بزرگتر یا کوچک تر بود، اتفاقی میان مورخان و سیره نگاران نیست. روایتی از امام زین العابدین (ع) نقل شده که دلالت دارد بر این که وی از جهت سن کوچک تر از علی اکبر (ع) بود. آن حضرت فرمود: کان لی اخ یقال له علی اکبر منی قتله الناس... (۱۰)

مقبره حضرت علی اکبر علیه السلام در کربلای معلی پایین پای اباعبدالله الحسین علیه السلام است و در سلام زیارت عاشورا منظور از وعلی علی ابن الحسین، آقا علی اکبر علیه السلام می باشد.

پی نوشت

۱. مستدرک سفینه البحار (علی نمازی)، ج ۵، ص ۳۸۸. ۲. أعلام النساء المؤمنات (محمد حسون وام علی مشکور)، ص ۱۲۶؛ مقاتل الطالبین (ابوالفرج اصفهانی)، ص ۵۲.
۳. مقاتل الطالبین، ص ۵۲؛ منتهی الآمال (شیخ عباس قمی)، ج ۱، ص ۳۷۳ و ص ۴۶۴.
۴. منتهی الآمال، ج ۱، ص.
۵. مقاتل الطالبین، ص ۵۳.
۶. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۷۵؛ الارشاد (شیخ مفید)، ص ۴۵۹.
۷. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۷۵.
۸. همان.
۹. همان و الارشاد، ص ۴۵۸.
۱۰. نسب قریش (مصعب ابن عبدالله زبیری)، ص ۸۵، الطبقات الکبری (محمد بن سعد زهری)، ج ۵، ص ۲۱۱.

اتفاق مذاهب در موضوع موعود آخر الزمان

نویسنده: علی اکبر قرشی



جو حاکم در دوران حکومت‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس و نظیر آنها سبب گردید که بسیاری از حقایق اسلامی به دست فراموشی سپرده شود و در میان مسلمانان ترویج نشود و در مقابل بسیاری از چیزها که در مسیر سیاست آنها قرار می‌گرفت به وجود آمد و تبلیغ شد. نظیر مساله جبر، خلق قرآن و امثال آنها.

جلال‌الدین عبدالرحمان سیوطی (۱) در حالات یزید بن عبدالملک بن مروان که بعد از عمر بن عبدالعزیز به حکومت رسید می‌نویسد: او چون خلافت را به دست گرفت، گفت: مانند عمر بن عبدالعزیز رفتار کنید، اطرافیان او چهل نفر شیخ (عالم درباری) را پیش او حاضر کردند و همه آنها شهادت دادند که بر خلفا حساب و عذابی نیست! و او بعد از چهل روز از خلافتش (از عدالت و تقوا به ظلم و بی‌بندوباری) برگشت.

زمانی که منصور عباسی از مالک بن انس امام مذهب مالکی خواست کتاب موطا را بنویسد تا مردم را بر فقه او وادار نماید، با او شرط کرد که باید در کتابت از علی بن ابی‌طالب (ع) حدیثی نقل ننمایی! و نیز (۲) به او گفت: از شواذ بن مسعود و شدائد بن عمرو و رخصت‌های ابن عباس اجتناب کن به هر حال در اثر جریانهای اشاره شده و (۳) انزوای امامان: و شهادت، تبعید و زندانی شدن آنها و مخالفت صد درصد خلفا با مطرح شدن اهل بیت (ع) سبب گردید که مساله مهدویت در میان برادران اهل سنت به دست فراموشی سپرده شود و این مقدار که در کتابها نقل شده و محفوظ مانده از کرامات بلکه از معجزات است که خداوند خواسته است حجت بر همه اهل اسلام تمام شود. امروز که وضع زمان عوض شده امید است دانشمندان اسلامی این حقایق را ترویج کرده و وظیفه الهی خویش را در رابطه با این حقیقت ادا نمایند.

با توجه به آنچه گذشت در این مقاله سعی شده است که با استفاده از منابع اهل سنت اثبات شود که شیعه و اهل سنت درباره امام زمان (ع) متفق القول اند وحدت نظر دارند. به عبارت دیگر:

اهل سنت نیز مانند شیعه می‌گویند: مهدی موعود (ع) فرزند نهم امام حسین و فرزند چهارم امام رضا و فرزند بلافضل امام حسن عسکری (ع) است و در سال ۲۵۵ هجری در شهر سامرا از مادری به نام نرجس متولد شده است و در آخرالزمان ظهور کرده و حکومت جهانی واحدی تشکیل خواهد داد.

پس به طور خلاصه می‌توان گفت در این مقاله در ضمن دو گفتار دو مطلب اساسی به اثبات می‌رسد: در گفتار اول اثبات می‌شود: مهدی موعود که

آمدنش به طور متواتر از رسول الله (ص) نقل شده، فرزند نهم امام حسین و فرزند چهارم امام رضا و فرزند بلا فصل حضرت امام حسن عسکری: است و يك شخص مجهول و نامعلومی نیست.

در گفتار دوم با بررسی اقوال تنی چند از بزرگان اهل سنت که همه آنها ولادت امام زمان (ع) را نوشته و ولادت او را بطور قطع و یقین بیان داشته‌اند معلوم می‌شود که شهرت عدم ولادت آن حضرت و نسبت مجهول بودنش بی‌اساس بوده است.

چنانکه گفته شد همه مطالب بدون استثناء از کتب برادران اهل سنت جمع آوری شده و نگارنده از این کار دو نظر داشته است یکی اینکه: برادران اهل سنت موقع مطالعه آن عذری نیاورند و نگویند که این مطالب در کتابهای ما نیست دیگر آنکه مطالعه کنندگان شیعه مذهب را سبب تحکیم اعتقاد باشد و بدانند آنچه که آنها عقیده دارند مورد تصدیق اهل سنت نیز می‌باشد. این مزیت به نظر من سبب نزدیک شدن اهل سنت و شیعه نسبت به یکدیگر خواهد گردید.

مهدی شخصی، نه مهدی نوعی

برادران اهل سنت در رابطه با مهدی موعود می‌گویند: ما به مهدی نوعی عقیده داریم. به عبارت دیگر ما منکر موعود نیستیم. احادیثی که از رسول خدا (ص) درباره او صادر شده مورد قبول ماست ولی می‌گوییم، او هنوز متولد نشده و معلوم نیست چه کسی است اما در آینده متولد می‌شود و بعد از بزرگ شدن قیام می‌کند و حکومت جهانی واحد تشکیل می‌دهد. او از نسل فاطمه و از فرزندان حسین (ع) است. (۴)

مثلاً شبراوی شافعی در الاتحاد (۵) می‌گوید: شیعه عقیده دارد مهدی موعود که احادیث صحیح در رابطه با او وارد شده، همان پسر حسن عسکری خالص است و در آخر الزمان ظهور خواهد کرد ولی صحیح آن است که او هنوز متولد نشده و در آینده متولد شده و بزرگ می‌شود و او از اشراف آل البيت الکريم است.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۶) ذیل خطبه ۱۶ می‌گوید: اکثر محدثین عقیده دارند مهدی موعود از نسل فاطمه (ع) است و

اصحاب ما معتزله آن را انکار ندارند و در کتب خود به ذکر او تصریح کرده‌اند و شیوخ مابه او اعتراف کرده‌اند. فقط فرق آن است که او به عقیده ما هنوز متولد نشده و بعداً متولد خواهد گردید.

ناگفته نماند که: اهل سنت بر این گفته خود دلیلی از احادیث یا آیات نیاورده‌اند. فقط شهرتی است که در میان ایشان به وجود آمده است و این از نتایج منزوی شدن اهل بیت (ع) و برگشتن خلافت اسلامی از آنهاست چنانکه در مقدمه مقاله به آن اشاره شد. وانگهی احادیث منقوله در کتب اهل سنت عیناً عقیده شیعه را می‌رساند و در آن احادیث می‌خوانیم که: مهدی موعود (ع) دوازدهمین امام از ائمه دوازده‌گانه و نهمین فرزند امام حسین (ع) و چهارمین فرزند امام رضا (ع) و فرزند بلا فصل امام حسن عسکری (ع) است. و نیز روایات اهل سنت می‌گویند که آن حضرت در سال ۲۵۵ هجری در نیمه شعبان در شهر سامرا از مادری به نام نرجس به دنیا آمده است. بنابراین شیعه و اهل سنت در مهدی موعود شکی ندارند و هر دو عقیده به مهدی شخصی دارند. منتها، دورانهای تاریک و انزوای اهل بیت و عصر حکومت سیاه بنی امیه و بنی عباس مانع از آن شد که اهل سنت چیزی را که در کتابهای خود نوشته و نقل کرده‌اند در میان خود شهرت بدهند و مانند شیعه منتظر آمدن مهدی شخصی (ع) باشند.

ما اینک بعضی از دلایلی را که دلالت بر مهدی شخصی دارند از کتب برادران اهل سنت نقل کرده و درباره آنها توضیح می‌دهیم:

۱- محمد صالح حسینی ترمذی حنفی از سلمان فارسی نقل کرده می‌گوید: دخلت علی النبی (ص) فاذا الحسن علی فخذہ و هو یقبل عینیہ و فاه و یقول: انت سید ابن سیدانت امام ابن امام، نت حجه ابن حجه ابو حجه تسعه من صلیک تا سعههم قائمهم. (۷)

یعنی داخل محضر رسول خدا (ص) شدم ناگاه دیدم که حسین (ع) بر روی زانوی آن حضرت است. حضرت چشمها و دهان حسین را می‌بوسید و می‌فرمود: تو آقایی فرزند آقایی، تو امامی، پسر امامی، تو حجتی فرزند حجتی. پدر نه نفر حجتی از صلب تو که نهم آنها قائم آنهاست.

این حدیث شریف صریح است در اینکه مهدی موعود (ع) نهمین فرزند امام حسین (ع) است علی هذا متولد هم شده است. بنابراین حدیث نمی‌شود گفت معلوم نیست مهدی چه کسی است و هنوز متولد نشده است.

عبدالله بسمل نیز همین حدیث را عیناً نقل کرده است. (۸)
 ۲- ابوالموید موفق خوارزمی حنفی (متوفای ۵۶۸) آن را با کمی تفاوت از سلیم بن قیس از سلمان محمدی چنین نقل می‌کند:
 قال دخلت علی النبی (ص) واذا الحسین علی فخذہ و هو یقبل عینیہ و یلثم فاه و یقول انک سید ابن سید ابوساده انک امام ابن امام ابواثمہ، انک حجه ابن حجه ابو حجاج تسعه من صلبک تاسعهم قائمهم (۹)
 مهدی موعود (ع) در کلام رسول خدا (ص) به احسن وجه تعیین شده و آن نهمین فرزند امام حسین (ع) است.

۳- حافظ شیخ سلیمان حنفی قندوزی حدیث فوق را در ینابیع الموده باب ۵۴ ص ۱۶۸ و نیز در باب ۵۶ ص ۲۵۸ از کتاب موده القربی تألیف سید علی بن شهاب همدانی شافعی (متوفای ۷۸۶) نقل کرده است و نیز در باب ۷۷ ص ۴۴۵ باز از موده القربی و در باب ۹۴، ص ۴۹۲ از خوارزمی به دو سند از سلمان فارسی و امام سجاده (ع) از پدرش امام حسین (ع) نقل کرده که دومی چنین است:

عن علی بن الحسین عن ابیه الحسین بن علی: دخلت علی جدی رسول الله (ص) فاجلسنی علی فخذہ و قال لی: ان الله اختار من صلبک یا حسین تسعه ائمه تاسعهم قائمهم و کلهم فی الفضل و المنزله عند الله سواء امام می‌فرماید: به محضر جدم رسول الله (ص) داخل شدم مرا روی زانویش خویش نشانید و فرمود خداوند از صلب تو نه نفر امام اختیار کرده که نهم آنها قائم آنهاست و همه در فضیلت و مقام پیش خداوند یکسانند.

بنابراین مهدی (ع) يك مهدی معین و نهمین فرزند امام حسین (ع) است. ناگفته نماند که کتاب موده ذوی القربی تألیف سید علی بن شهاب همدانی شافعی (متوفای ۷۸۶) حاوی چهارده فصل است که شیخ سلیمان حنفی همه آن کتاب را در ینابیع الموده آورده و آن را باب پنجاه و ششم این کتاب قرار داده است و در فصل دهم تحت عنوان الموده العاشره فی عدد الائمہ و ان المهدی منهم حدیث مبارک فوق را چنانکه گفته شد - در ص ۲۵۸ از سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی از رسول الله (ص) نقل کرده است.

پس بنابر آنچه ما به دست آورده ایم حدیث فوق در کتابهای مقتل خوارزمی در ارجح المطالب مناقب مرتضوی، موده ذوی القربی و ینابیع الموده نقل شده است و دلالت بر مهدی شخصی دارد یعنی مهدی موعود (ع) فرزند نهم

امام حسین (ع) است.

۴- حموئی جوینی شافعی از عبدالله بن عباس نقل کرده که گفت:

سمعت رسول الله (ص) يقول انا و علی و الحسن و الحسين و تسعه من ولدالحسين مطهرون معصومون (۱۰)

شنیدم که حضرت می فرمود من ، علی ، حسن ، حسین ، و نه نفر از فرزندان حسین همه پاک شده از طرف خدا و معصوم هستیم.

و نیز همین حدیث را از اصبع بن نباته از عبدالله بن عباس نقل کرده است (۱۱) و همچنین در ینابیع الموده (۱۲) از کتاب موده القربی (مودت دهم) و از فرائدالسمطین (۱۳) نقل شده است.

از این حدیث نیز روشن می شود که مهدی موعود (ع) فرزند نهم امام حسین (ع) است و اگر بگویند چه مانعی دارد که فرزند امام حسین باشد ولی بعدا در آخرالزمان متولد شود؟! می گوییم به قرینه روایات گذشته و روایات آینده، نه نفر پشت سر منظورند. یعنی امام دوازدهم فرزند نهم امام حسین (ع) است.

۵- شبراوی شافعی مصری (متوفای ۱۱۷۲) در کتاب الاتحاد بحب الاشراف (۱۴) و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه (۱۵) نقل می کنند که: دعبل بن علی خزاعی می گوید: چون به محضر حضرت رضاع رسیدم و در ضمن قصیده خود این دو شعر را خواندم که: خروج امام لا محاله خارج یقوم علی اسم الله و البرکات یمیز فینا کل حق و باطل و یجزی علی النعماء النقمات حضرت رضاع (ع) با گریه سرش را بلند کرد و فرمود: ای دعبل! در این دو شعر جبرئیل به زبان تو سخن گفته است آیا می دانی آن امام کدام است که قیام می کند؟ گفتیم: نمی دانم، فقط شنیده ام که امامی از شما اهل بیت قیام کرده زمین را پراز عدل خواهد کرد.

فقال: یا دعبل الامام بعدی محمد ابنی و بعده علی ابنه و بعده ابنه الحسن و بعد الحسن ابنه الحجه القائم المنتظر فی غیبه المطاع فی ظهوره و لو لم یبق من الدنيا الا یوم واحد لطول الله ذلك الیوم حتی یرج فیملاء الارض عدلا کما ملئت جورا.

ای دعبل! امام بعد از من پسر محمد و بعد از او پسر او ست و بعد از او حسن و بعد از حسن پسرش حجت قائم منتظر است. در غیبت مورد اطاعت خواهد بود و در وقت ظهورش اگر از عمر دنیا نماند مگر یک روز ،

خدا آن روز را بلند خواهد کرد تا خروج نموده و زمین را پراز عدل و داد گرداند همانطور که از ظلم پر شده باشد.

شایان ذکر است که این حدیث را شیخ الاسلام حموئی در فرائد السمطین از ابوالصلت عبدالسلام هروی (۱۶) و حافظ قندوزی حنفی از فوائد حموئی شافعی (۱۷) نقل کرده است.

۶- شیخ الاسلام حموئی جوینی شافعی در فرائد السمطین (۱۸) از حسین بن خالد نقل کرده که [امام] علی بن موسی الرضا (ع) فرمود کسی که ورع ندارد، دین ندارد و کسی که تقیه ندارد ایمان ندارد و آن اکرمکم عندالله اتقیکم یعنی عمل کننده تر به تقیه. گفته شد یابن رسول الله تا کی تقیه کنیم؟ فرمود: تا روز وقت معلوم و آن روز خروج قائم ماست هر کسی تا قبل از خروج قائم تقیه را ترک کند از ما نیست.

فقیل له یابن رسول الله و من القائم منکم اهل البیت؟ قال: الرابع من ولدی ابن سیده الاماء یطهر الله به الارض من کل جور و یقدسها من کل ظلم و هوالذی یشک الناس فی ولادته و هو صاحب الغیبه قبل خروجه فاذا خرج اشرقت الارض بنوره

گفته شد یابن رسول الله کدامیک از شما اهل بیت، قائم است؟ فرمود: فرزند چهارم من، پسر خانم کنیزان.

خداوند به وسیله او زمین را از هر ظلم پاک و از هر ستم خالی می گرداند. او همانست که مردم در ولایت وی شک کنند و او صاحب غیبت است و چون خروج کند زمین بانورش روشن می گردد.

او همانست که زمین برای وی پیچیده شود و برای وی سایه ای نباشد و او همان است که منادی درباره وی از آسمان ندا می کند. ندایی که خدا آن را به گوش همه اهل زمین می رساند. منادی می گوید: بدانید حجت خدا در نزد کعبه ظهور کرده تابع او شوید که حق در او و با اوست و آن است قول خدای عزوجل که می فرماید:

ان نشا نزل علیهم من السماء آیه فظلت اعناقهم لها خاضعین (۱۹)

این حدیث مانند حدیث سابق دلالت بر مهدی معین دارد.

حافظ قندوزی همین حدیث را از فرائد السمطین نقل کرده و می گوید:

قال الشيخ المحدث الفقيه محمد بن ابراهیم الجوینی الحموئی الشافعی فی

کتابه فرائد السمطین عن دعبل الخزاعی ... (۲۰)

۷- ابن صباغ مالکی در الفصول المهمه (۲۱) که آن را در معرفت ائمه نگاشته است می‌گوید:

و روی ابن‌الخشاب فی کتابه موالید اهل بیت یرفعه بسنده الی علی بن موسی الرضا (ع) انه قال: الخلف الصالح من ولد ابی محمد الحسن بن علی و هو صاحب الزمان القائم المهدی

ابن خشاب ابو محمد عبدالله بن احمد بغدادی در کتاب خود که سندش را به امام رضا (ع) رسانده که آن حضرت فرمودند: خلف صالح (مهدی موعود) از فرزندان ابی محمد حسن بن علی عسکری است و او صاحب الزمان و قائم مهدی است.

۸- شیخ الاسلام حموی شافعی در فراید السمطین (۲۲) و موفق بن احمد خوارزمی حنفی در کتاب مقتل الحسین (۲۳) (ع) نقل می‌کنند از ابی سلمی که شترچران رسول خدا (ص) بود (۲۴) می‌گوید: از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: در شب معراج از خدای جلیل خطاب آمد:

آمن الرسول بما انزل الیه من ربه (۲۵)

گفتم: والمومنون خطاب رسید: راست گفتی ای محمد، کدام کس را در میان امت خود گذاشتی؟ گفتم: بهترین آنها را خطاب رسید: علی بن ابی طالب را؟ گفتم: آری پروردگارا! خطاب رسید: یا محمد! من توجه کردم به زمین، توجه کاملی و تو را از اهل زمین اختیار کردم. نامی از نامهای خود را برای تو مشتق کردم. من یاد نمی‌شوم، مگر آنکه تو هم با من یادشوی. منم محمود و تویی محمد.

بعد دفعه دوم به زمین نظر کردم از آن علی را برگزیدم و نامی از نامهای خود برای او مشتق کردم و منم اعلی و اوست علی یا محمد! من تو را و علی، فاطمه و حسن، حسین و امامان از فرزندان حسین را از شب نور آفریدم (۲۶) و ولایت شما را بر اهل آسمانها و زمین عرضه کردم. هر که قبول کرد در نزد من از مؤمنین است و هر که انکار نمود نزد من از کفار است. ای محمد! اگر بنده‌ای از بندگان من مرا عبادت کند تا از کار افتد و یا مانند مشک خشکی گردد. پس در حال انکار لایت شما پیش من آید، او را نمی‌آمرزم تا اقرار به ولایت شما کند. ای محمد! آیا می‌خواهی اوصیای خود را ببینی؟ گفتم: آری بار خدایا، خطاب آمد:

به طرف راست عرش خدا بنگر:

فالتفت فاذا انا بعلی و فاطمه والحسن و الحسین و علی بن الحسین و

محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و المهدی فی ضحاح من نور قیاما یصلون و هو - یعنی المهدی - فی وسطهم کانه کوکب دری و قال یا محمد هولاء الحجج و هو الثائر من عترتك و عزتی و جلالی انه الحجه الواجبه لا ولیائی و المنتقم من اعدائی .

من به طرف راست عرش خدا نگاه کردم ناگاه دیدم: علی ، فاطمه ، حسن ، حسین ، محمد بن علی ، باقر ، جعفر بن محمد صادق ، موسی بن جعفر کاظم ، علی بن موسی الرضا ، محمد بن علی جواد ، علی بن محمد هادی ، حسن بن علی عسکری و مهدی در دریایی از نور ایستاده و نماز می خوانند و مهدی در وسط آنها مانند ستاره درخشانی بود . خدا فرمود: ای محمد ! اینها حجتها هستند ، مهدی منتقم عترت توست . به عزت و جلال خودم قسم او حجتی است که ولایتش بر اولیای من واجب است و او انتقام گیرنده از دشمنان من است .

حافظ حنفی قندوزی ، این حدیث شریف را در ینابیع الموده (۲۷) از خوارزمی نقل کرده و می گوید: حمویی نیز در فرائد آن را نقل کرده است و در ینابیع به جای و المهدی عبارت و محمد المهدی بن الحسن آمده است . این حدیث گذشته از دلالت بر مهدی شخصی حاوی اسامی مبارک همه امامان صلوات الله علیهم اجمعین - است .

۹- موفق بن احمد خوارزمی در مقتل الحسین (۲۸) و شیخ الاسلام حمویی شافعی در فرائد السمطین (۲۹) سعید بن بشیر از علی ابن ابی طالب (ع) نقل کرده اند که فرمود:

قال رسول الله (ص) انا وار دكم علی الحوض و انت یا علی الساقی و الحسن الرائد (۳۰) و الحسین الامر و علی بن الحسین الفارط و محمد بن علی الناشر و جعفر بن محمد السائق و موسی بن جعفر محصی المحبین و المبغضین و قامع المنافقین و علی بن موسی معین المؤمنین و محمد بن علی منزل اهل الجنه فی درجاتهم و علی بن محمد خطیب شیعته و مزوجهم الحور العین و الحسن بن علی سراج اهل الجنه یستضئون به و المهدی شفیعهم یوم القیامه حیث لا یاذن الله الا لمن یشاء و یرضی .

من پیشتر از شما وارد (۳۱) حوض کوثر می شوم تو یا علی ساقی کوثر هستی و حسن مدیر آنست ، حسین فرمانده آن می باشد ، علی بن الحسین سابق

بردیگران درسیدن به آن، امام باقر مقسم آن، جعفر صادق سوق دهنده به آن، موسی بن جعفر شمارنده دوستان و دشمنان و زایل کننده منافقان، علی بن موسی یار مؤمنان، محمد بن علی جواد نازل کننده اهل بهشت در درجانشان و علی بن محمد هادی، خطیب شیعه و تزویج کننده حورالعین به آنهاست، حسن بن علی عسکری چراغ اهل بهشت است. مردم از روشنایی آن روشنایی می گیرند و مهدی موعود شفاعت کننده آنهاست در مکانی که خدا اجازه شفاعت نمی دهد مگر به کسی که بخواهد و از او راضی باشد. این حدیث مبارك نیز که برادران اهل سنت به صورت قبول، آن را نقل کرده اند حاوی نامهای پاك دوازده امام: است.

۱۰- حافظ سلیمان قندوزی از جابرین یزید جعفری نقل کرده می گوید: شنیدم جابر بن عبدالله انصاری می گفت: رسول خدا (ص) به من فرمود: یا جابر! ان اوصیایی و ائمه المسلمین من بعدی اولهم علی، ثم الحسن، ثم الحسين، ثم علی بن الحسین، ثم محمد بن علی المعروف بالباقر سندرکه یا جابر فاذا لقیتہ فاقرئه منی السلام، ثم جعفر بن محمد، ثم موسی بن جعفر، ثم علی بن موسی، ثم محمد بن علی، ثم علی بن محمد، ثم الحسن بن علی، ثم القائم، اسمہ اسمی و کنیہ کنیتی ابن الحسن بن علی ذاك الذی یفتح الله علی یدیه مشارق الارض و مغاربها ذاك الذی یغیب عن اولیائہ غیبہ لا یثبت علی القول بامامتہ الا من امتحن الله قلبه للایمان (۳۲)

ای جابر! اوصیای من و امامان مسلمین بعد از من اول آنها علی بن ابی طالب است. بعد از او حسن، بعد از او حسین، بعد از او علی بن حسین، بعد از او محمد بن علی معروف به باقر. ای جابر! تو او را درك خواهی کرد و چون به خدمتش رسیدی سلام مرا برسان، بعد از او جعفر بن محمد، بعد از او موسی بن جعفر، بعد از او علی بن موسی، بعد از او محمد بن علی، بعد از او علی بن محمد، بعد از او حسن بن علی، بعد از او قائم آل محمد که نامش نام من و کنیه اش کنیه من است پسر حسن بن علی، او همانست که خدا با دست وی شرق و غرب زمین را فتح می کند، او همانست که از دوستان خویش مدت زیادی غایب می شود، تا حدی که در اعتقاد به امامت او باقی نمی ماند مگر آنان که خداوند قلوبشان را با ایمان امتحان کرده است

جابر می گوید: گفتم یا رسول الله! آیا مردم در زمان غیبت از وجود وی منتفع می شوند؟ فرمود: آری به خدایی که مرا به حق فرستاده، مردم در زمان

غیبت از نور ولایتش روشنایی می گیرند. چنانکه مردم از آفتاب بهره می برند با آنکه زیر ابرهاست. ای جابر! اینکه گفتم از مکنونات سر خداست و از علم مخزون خدا می باشد آن را اظهار مکن مگر به کسی که اهلیت دارد.

در اینجا بدلیل ضیق مجال به ذکر موارد یادشده اکتفا کرده و طالبان را برای مطالعه بیشتر در این زمینه به کتاب اتفاق در مهدی موعود از همین نگارنده ارجاع می دهیم.

پی نوشت

- ۱- جلال الدین عبدالرحمان سیوطی، تاریخ الخلفاء ص ۲۴۶
- ۲- امام الصادق و المذاهب الاربعه ج ۲، ص ۵۵۵ به نقل از مقدمه البیض ابن عبدالبر، ص ۹
- ۳- مقدمه موطا، ص ۱۲، از عبدالوهاب و عبداللطیف
- ۴- منظور ما از مهدی نوعی همین است و گر نه اهل سنت نیز آن حضرت را فاطمی و حسینی می دانند
- ۵- بشراوی، الاتحاف، باب خامس ص ۱۸۰ ذیل فصل الثانی عشر من الائمہ ابوالقاسم محمد
- ۶- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۸۱
- ۷- محمد صالح حسینی ترمذی، مناقب مرتضوی باب دوم ص ۱۳۹
- ۸- عبدالله بسمل، ارجح المطالب فی عد مناقب اسدالله الغالب، ط لاهور، در باب منحصر بودن امامت در دوازده نفر ص ۴۳۶
- ۹- مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، الفصل السابع فی فضائل الحسین، ص ۱۴۶
- ۱۰- فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۳۲، حدیث ۴۳۰
- ۱۱- همان مدرک، ج ۲، ص ۳۱۳، حدیث ۵۶۳
- ۱۲- ینابیع الموده باب ۵۸، ص ۲۵۸
- ۱۳- فرائد السمطین، باب ۷۷، ص ۴۴۵
- ۱۴- الاتحاف بحب الاشراف، ط ادبیه مصر، ص ۱۴۶، ۱۶۵
- ۱۵- فصول المهمه، فصل ۸، ص ۲۶۵
- ۱۶- فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۳۷، حدیث ۵۹۱
- ۱۷- ینابیع الموده، باب ۸۰، ص ۴۵۴
- ۱۸- فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۳۶، حدیث ۵۹۰
- ۱۹- ما اگر بخواهیم از آسمان مشیت آیت قهری نازل گردانیم که همه به جبر گردن زیر بار ایمان فرود آرند (سوره شعراء، آیه ۴)

- ۲۰- ینابیع الموده ، باب ۸۰، ص ۴۵۴ و باب ۸۶ ، ص ۴۷۱
- ۲۱- فصول المهمه ، فصل ثانی عشر ، ص ۳۰۹ ، ۳۱۰
- ۲۲- فرائد السمطين ، ج ۲ ، ص ۳۱۹ ، حدیث ۵۷۱
- ۲۳- مقتل الحسين ، ج ۱ ، فصل سابع فی فضائل الحسن ، والحسين ، ص ۹۶
- ۲۴- ابن اثیر در اسد الغابه می گوید: ابوسلمی چوپان شتران رسول خدا (ص) بود ، نامش را حریت گفته اند. ابن حجر نیز در الاصابه چنین گفته است: ناگفته نماند حدیث فوق را در فرائد از خوارزمی نقل کرده است.
- ۲۵- سوره بقره ، آیه ۲۸۵
- ۲۶- در نسخه فرائد شیخ و در نسخه مقتل خوارزمی من سنج نور من نوری است .
- ۲۷- ینابیع الموده ، باب ۹۳ ، ص ۴۸۷
- ۲۸- مقتل الحسين ، ج ۱ ، فصل سابع فی فضائل الحسن والحسين ، ص ۹۴
- ۲۹- فرائد السمطين ، ج ۲ ، ص ۳۲۱ ، حدیث ۵۷۲
- ۳۰- در لفظ مقتل الحسين الزائد یا زاء است یعنی دورکننده دشمنان از حوض
- ۳۱- وارد کسی است که قبل از قافله وارد محلی می شود نظیر فارسو وارد هم فادلی دلوه .
- ۳۲- ینابیع الموده ، باب ۹۴ ، ص ۴۹۴

مهدویت در کلام مقام معظم رهبری

این، آینده ی قطعی شماسست

ملت ایران به فضل پروردگار، با هدایت الهی، با کمکهای معنوی غیبی و با ادعیه ی زاکیه و هدایت‌های معنوی ولی الله الاعظم ارواحن‌افداه خواهد توانست تمدن اسلامی را بار دیگر در عالم سربلند کند و کاخ با عظمت، تمدن اسلامی را برافراشته نماید. این، آینده ی قطعی شماسست. جوانان، خودشان را برای این حرکت عظیم آماده کنند. نیروهای مؤمن و مخلص، این را هدف قرار دهند.

دیدار اینارگران ۱۳۷۶/۰۵/۲۹

قبل از فرج، آسایش و راحت طلبی و عافیت نیست!

قبل از دوران مهدی موعود، آسایش و راحت طلبی و عافیت نیست... قبل از ظهور مهدی موعود، در میدانهای مجاهدت، انسانهای پاک امتحان می شوند؛ در کوره های آزمایش وارد می شوند و سربلند بیرون می آیند و جهان به دوران آرمانی و هدفی مهدی موعود(ارواحنا‌فداه) روزه روز نزدیکتر می شود؛ این، آن امید بزرگ است؛ لذا روز نیمه ی شعبان، روز عید بزرگ است.

دیدار با مردم قم ۱۳۷۰/۱۱/۳۰

حقیقت انتظار

انتظار، یعنی دل سرشار از امید بودن نسبت به پایان راه زندگی بشر. ممکن است کسانی آن دوران را نبینند و نتوانند درک کنند - فاصله هست - اما بلاشک آن دوران وجود دارد؛ لذا تبریک این عید - که عید امید و عید انتظار فرج و گشایش است - درست نقطه ی مقابل آن چیزی است که دشمن می خواهد به وجود بیاورد.

ما آن وقتی می توانیم حقیقتاً منتظر به حساب بیاییم که زمینه را آماده کنیم. برای ظهور مهدی موعود (ارواحناfade) زمینه باید آماده بشود؛ و آن عبارت از عمل کردن به احکام اسلامی و حاکمیت قرآن و اسلام است. اولین قدم برای حاکمیت اسلام و برای نزدیک شدن ملت های مسلمان به عهد ظهور مهدی موعود (ارواحناfade و عجل الله فرجه)، به وسیله ی ملت ایران برداشته شده است؛ و آن، ایجاد حاکمیت قرآن است؛

دیدار به مناسبت میلاد حضرت مهدی (عج) ۱۳۷۶/۰۹/۲۵

باید زمینه را آماده کنی

مسأله ی ولادت حضرت مهدی علیه الصّلاة والسلام و عجل الله تعالی فرجه الشّریف، از این جهت هم حائز اهمیت است که مسأله ی انتظار و دوران موعود را که در مذهب ما، بلکه در دین مقدّس اسلام ترسیم شده است - دوران موعود آخر الزّمان؛ دوران مهدویت - ما به یاد بیاوریم، روی آن تکیه کنیم و بر روی آن مطالعه و دقّت و بحث های مفیدی انجام گیرد. شما باید زمینه را آماده کنی، تا آن بزرگوار بتواند بیاید و در آن زمینه ی آماده، اقدام فرماید. از صفر که نمی شود شروع کرد! جامعه ای می تواند پذیرای مهدی موعود ارواحناfade باشد که در آن آمادگی و قابلیت باشد، و الاً مثل انبیا و اولیای طول تاریخ می شود

در دیدار با پاسداران ۱۳۶۸/۱۲/۱۰

دنیا را از عدل و داد پر می کند و ظلم را ریشه کن می سازد

خصوصیت مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه و ارواحناfade) در نظر مسلمانان این است که: «یملأ الله به الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً». عدل و داد، استقرار عدالت در جامعه، از بین بردن ظلم از سطح

زمین، خصوصیت مهدی موعود است. ... بشر به سمت آن چیزی حرکت می کند که مظهر آن، وجود مقدس مهدی (علیه الصلاة والسلام و عجل الله تعالی فرجه الشریف) باشد و او کسی است که در احادیث متواتر وارد شده که دنیا را از عدل و داد پرمی کند و ظلم را ریشه کن می سازد.

سخنرانی در خجسته سالروز ولادت امام زمان (عج)

۱۳۶۸/۱۲/۲۲

باید در آن جهت تلاش و کار کنیم

ما که منتظر امام زمان هستیم، باید در جهتی که حکومت امام زمان (علیه الاف التحية و الثناء و عجل الله تعالی فرجه) تشکیل خواهد شد، زندگی امروز را در همان جهت بسازیم و بنا کنیم. البته، ما کوچکتر از آن هستیم که بتوانیم آن گونه بنایی را که اولیای الهی ساختند یا خواهند ساخت، بنا کنیم؛ اما باید در آن جهت تلاش و کار کنیم.

مظهر عدل پروردگار، امام زمان (عج) است و می دانیم که بزرگترین خصوصیت امام زمان (علیه الصلاة والسلام) - که در دعاها و زیارات و روایات آمده است - عدالت می باشد: «یملأ الله به الارض قسطا و عدلا».

رابطه ی قلبی و معنوی بین آحاد مردم و امام زمان (عج) یک امر مستحسن، بلکه لازم و دارای آثاری است؛ زیرا امید و انتظار را به طور دایم در دل انسان زنده نگه می دارد.

دیدار اقشار مختلف مردم در روز نیمه ی شعبان ۱۳۸۷/۰۵/۲۷

مصدق وعده ی الهی

ما همین قدر می دانیم که وجود مقدس امام زمان، مصداق وعده ی الهی است. همین قدر می دانیم که این بازمانده ی خاندان وحی و رسالت، علم سرافراز خدا در زمین است. «السلام علیک ایها العلم المنصوب و العلم المصبوب و الغوث و الرحمة الواسعة وعدا غیر مکذوب».

... حجت خدا در بین مردم زنده است؛ موجود است؛ با مردم زندگی میکند؛ مردم را می بیند؛ با آنهاست؛ دردهای آنها، آلام آنها را حس میکند. انسانها هم، آنهایی که سعادت مند باشند، ظرفیت داشته باشند، در مواقعی به طور ناشناس او را زیارت میکنند. او وجود دارد؛ یک انسان واقعی، مشخص، با نام معین،

با پدر و مادر مشخص و در میان مردم است و با آنها زندگی میکند. این، خصوصیت عقیده‌ی ما شیعیان است.

سخنرانی در سالروز میلاد امام عصر (عج) ۱۳۶۹/۱۲/۱۱ خواهد رسید...

دورانی خواهد رسید که قدرت قاهره‌ی حق، همه‌ی قله‌های فساد و ظلم را از بین خواهد برد و چشم انداز زندگی بشر را با نور عدالت منور خواهد کرد؛ معنای انتظار دوران امام زمان این است.

دیدار با مردم قم ۱۳۷۰/۱۱/۳۰ پیام انقلاب ما

بشریت که با عطش تمام منتظر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است و می‌خواهد مهدی موعود بیاید و چشم انتظار آن حضرت است، برای این است که او بیاید تا دنیا را از عدل و داد پر کند. این است آن پیامی که انقلاب اسلامی برای دنیا دارد و خودش هم متعهد و متکفل آن است.

دیدار با کارگزاران ۱۳۷۱/۱۰/۱۷ امیدی در دل بنی آدم

امام زمان علیه سلام الله، رمز عدالت و مظهر قسط الهی در روی زمین است. به همین جهت است که همه‌ی بشریت، به شکلی انتظار ظهور آن حضرت را می‌کشند. ... موضوع امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، با این دید، نه مخصوص شیعه و نه حتی مخصوص مسلمین است. بلکه انتظاری در دل همه‌ی قشرهای بشر و ملت‌های عالم است. امیدی است در دل بنی آدم؛ که تاریخ بشریت به سمت صلاح حرکت می‌کند. این امید، به بازوان قوت می‌بخشد، به دل‌ها نور می‌دهد و معلوم می‌کند که هر حرکت عدالتخواهانه‌ای، در جهت قانون و گردش طبیعی این عالم و تاریخ بشر است.

دیدار مهمانان خارجی دهه‌ی فجر در روز نیمه شعبان ۱۳۷۱/۱۱/۱۸

تاثیر اعتقاد به ظهور حضرت

ملت‌ی که به خدا معتقد و مؤمن و متکی است و به آینده امیدوار است و با پرده نشینان غیب در ارتباط است؛ ملت‌ی که در دلش خورشید امید به آینده و زندگی و لطف و مدد الهی می درخشد، هرگز تسلیم و مرعوب نمی شود و با این حرف‌ها، از میدان خارج نمی گردد. این، خصوصیت اعتقاد به آن معنویت مهدی علیه آلاف التحية والثناء است. عقیده به امام زمان، هم در باطن فرد، هم در حرکت اجتماع و هم در حال و آینده، چنین تأثیر عظیمی دارد. این را باید قدر دانست.

دیدار در روز میلاد پربرکت حضرت ولی عصر (عج) ۱۳۷۴/۱۰/۱۷ زندگی بشر هم از آن جا به بعد است!

دنیای سرشار از عدالت و پاکی و راستی و معرفت و محبت، دنیای دوران امام زمان است که زندگی بشر هم از آن جا به بعد است. زندگی حقیقی انسان در این عالم، مربوط به دوران بعد از ظهور امام زمان است که خدا می داند بشر در آن جا به چه عظمت‌هایی نایل خواهد شد.

خطبه های نماز جمعه ی تهران ۱۳۷۹/۰۱/۲۶ روز تحقق شعارها

شعارهایی که امام زمان علیه الصلاة والسلام وعجل الله تعالی فرجه بر سر دست خواهد گرفت و عمل خواهد کرد، امروز شعارهای مردم ماست؛ شعارهای یک کشور و یک دولت است... این شعارها یک روز تحقق پیدا خواهد کرد.

بیانات در سالروز میلاد خجسته ی امام زمان (عج) ۱۳۷۹/۰۸/۲۲

فقط نشستن و اشک ریختن فایده ندارد!

امام زمان ارواحنا فداه با اقتدار و قدرت و تکیه بر توانایی ای که ایمان والای خود او و ایمان پیروان و دوستانش، او را مجهز به آن قدرت کرده است، گریبان ستمگران عالم را می گیرد و کاخهای ستم را ویران می کند. درس دیگر اعتقاد به مهدویت و جشنهای نیمه ی شعبان برای من و شما این است که هر چند اعتقاد به حضرت مهدی ارواحنا فداه یک آرمان والاست و در آن هیچ شکی نیست؛... اما این آرمانی است که باید به دنبال آن عمل

بیاید. انتظاری که از آن سخن گفته اند، فقط نشستن و اشک ریختن نیست.

دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت نیمه ی شعبان در مصلاي

تهران ۱۳۸۱/۰۷/۳۰

ما باید خود را برای سربازی امام زمان آماده کنیم

انتظار به معنای این است که ما باید خود را برای سربازی امام زمان آماده کنیم... سربازی منجی بزرگی که می خواهد با تمام مراکز قدرت و فساد بین المللی مبارزه کند، احتیاج به خودسازی و آگاهی و روشن بینی دارد... ما نباید فکر کنیم که چون امام زمان خواهد آمد و دنیا را پراز عدل و داد خواهد کرد، امروز وظیفه ای نداریم؛ نه، بعکس، ما امروز وظیفه داریم در آن جهت حرکت کنیم تا برای ظهور آن بزرگوار آماده شویم. اعتقاد به امام زمان به معنای گوشه گیری نیست... امروز اگر ما می بینیم در هر نقطه ی دنیا ظلم و بی عدالتی و تبعیض و زورگویی وجود دارد، اینها همان چیزهایی است که امام زمان برای مبارزه با آنها می آید. اگر ما سرباز امام زمانیم، باید خود را برای مبارزه با اینها آماده کنیم.

دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت نیمه ی شعبان در مصلاي

تهران ۱۳۸۱/۰۷/۳۰

بزرگترین وظیفه ی منتظران

بزرگترین وظیفه ی منتظران امام زمان این است که از لحاظ معنوی و اخلاقی و عملی و پیوندهای دینی و اعتقادی و عاطفی با مؤمنین و همچنین برای پنجه درافکندن با زورگویان، خود را آماده کنند. کسانی که در دوران دفاع مقدس، سراز پا نشناخته در صفوف دفاع مقدس شرکت می کردند، منتظران حقیقی بودند. کسی که وقتی کشور اسلامی مورد تهدید دشمن است، آماده ی دفاع از ارزشها و میهن اسلامی و پرچم برافراشته ی اسلام است، می تواند ادعا کند که اگر امام زمان بیاید، پشت سر آن حضرت در میدانهای خطر قدم خواهد گذاشت. اما کسانی که در مقابل خطر، انحراف و چرب و شیرین دنیا خود را می بازند و زانوانشان سست می شود؛ کسانی که برای مطامع شخصی خود حاضر نیستند حرکتی که مطامع آنها را به خطر می اندازد، انجام دهند؛ اینها چطور

می توانند منتظر امام زمان به حساب آیند؟ کسی که در انتظار آن مصلح بزرگ است، باید در خود زمینه های صلاح را آماده سازد و کاری کند که بتواند برای تحقق صلاح بایستد.

دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت نیمه ی شعبان در مصلاي

تهران ۱۳۸۱/۰۷/۳۰

یک حکومت صد در صد مردمی

...حکومت آینده ی حضرت مهدی موعود ارواحنا فداء، یک حکومت مردمی به تمام معناست... امام زمان، تنها دنیا را پراز عدل و داد نمی کند؛ امام زمان از آحاد مؤمن مردم و با تکیه به آنهاست که بنای عدل الهی را در سرتاسر عالم استقرار می بخشد و یک حکومت صد در صد مردمی تشکیل می دهد.

دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت نیمه ی شعبان در مصلاي

تهران ۱۳۸۱/۰۷/۳۰

ناظر است و می بیند!

امام زمان ناظر است و می بیند. انتخابات شما را امام زمان دید؛ اعتکاف شما را امام زمان دید؛ تلاش شما جوان ها را برای آذین بندی نیمه ی شعبان، امام زمان دید؛ حضور شما زن و مرد را در میدان های گوناگون، امام زمان دید؛ حرکت دولتمردان ما را در میدان های مختلف، امام زمان می بیند و امام زمان از هر آنچه که نشانه ی مسلمانی و نشانه ی عزم راسخ ایمانی در آن هست و از ما سر می زند، خرسند می شود. اگر خدای نکرده عکس این عمل بکنیم، امام زمان را ناخرسند می کنیم. ببینید، چه عامل بزرگی است.

دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت نیمه ی شعبان

۱۳۸۴/۰۶/۲۹

این معنی انتظار فرج است

معنای انتظار فرج به عنوان عبارة آخرای انتظار ظهور، این است که مؤمن به اسلام، مؤمن به مذهب اهل بیت (علیهم السلام) وضعیتی را که در دنیای واقعی وجود دارد، عقده و گره در زندگی بشر می شناسد... امام زمان (علیه الصلوة والسلام) برای اینکه فرج برای همه ی بشریت به وجود بیاورد، ظهور میکند

که انسان را از فروبستگی نجات بدهد؛ جامعه ی بشریت را نجات بدهد؛ بلکه تاریخ آینده ی بشر را نجات بدهد. انتظار فرج یعنی قبول نکردن و رد کردن آن وضعیتی که بر اثر جهالت انسانها، بر اثر اغراض بشر بر زندگی انسانیت حاکم شده است. این معنی انتظار فرج است.

دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت نیمه ی شعبان

۱۳۸۴/۰۶/۲۹

دست قاهر قدرتمند الهی

...انتظار فرج، انتظار دست قاهر قدرتمند الهی ملکوتی است که باید بیاید و با کمک همین انسانها سیطره ی ظلم را از بین ببرد و حق را غالب کند و عدل را در زندگی مردم حاکم کند و پرچم توحید را بلند کند؛ انسانها را بنده ی واقعی خدا بکند. باید برای این کار آماده بود... انتظار معنایش این است. انتظار حرکت است؛ انتظار سکون نیست؛ انتظار رها کردن و نشستن برای اینکه کار به خودی خود صورت بگیرد، نیست. انتظار حرکت است. انتظار آمادگی است. ...انتظار فرج یعنی کمر بسته بودن، آماده بودن، خود را از همه جهت برای آن هدفی که امام زمان (علیه الصلاة والسلام) برای آن هدف قیام خواهد کرد، آماده کردن. آن انقلاب بزرگ تاریخی برای آن هدف انجام خواهد گرفت. و او عبارت است از ایجاد عدل و داد، زندگی انسانی، زندگی الهی، عبودیت خدا؛ این معنای انتظار فرج است.

زمینه سازی ظهور حضرت

ولی عصر علیه السلام

نویسنده: محمد فاکر میبدی

اشاره

ظهور بزرگ منجی بشریت، امری مسلم است و بی هیچ تردیدی واقع خواهد شد. آنچه مورد اختلاف است، وقت ظهور است و این که آیا ظهور، تعجیل پذیر است یا خیر؟ و آیا ما وظیفه ای برای زمینه سازی آن داریم؟ در این زمینه دیدگاه های مختلفی، وجود دارد. نویسنده مقاله، چنین می اندیشد که وظایفی بر عهده ماست که انجام آنها، موجب تعجیل در ظهور مصلح عالم می شود.

وی علاوه بر ذکر دلایل، قرآنی و روایی جهت اثبات نظر خویش، عوامل آمادگی و زمینه سازی را بر چهار نوع، تقسیم می کند: آمادگی فکری و فرهنگی؛ آمادگی اجتماعی؛ آمادگی های تکنولوژیکی و آمادگی های فردی. دلالت برخی از آیات قرآنی، بر زمینه سازی ظهور، بحث پایانی مقاله است.

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم انا نشكو اليك فقد نبينا و غيبة ولينا، و شدة الزمان علينا، و وقوع
الفتن بنا، و تظاهر الاعداء و كثرة عدونا و قلة عددنا. (۱)
خرم آن روز که آن دلبر جانان آید
درد هجران رود و چاره و درمان آید

مقدمه

بی شک در روزگاری که دنیا از ظلم، جور و بی عدالتی پر و همچون کشتی در
دریای پرتلاطم، دچار امواج سهمگین شده است، و هر لحظه به خطر نابودی
نزدیک تر می شود، و در معرض غرق شدن قرار دارد، جامعه بشری منتظر
است تا به دست منجی و مصلحی توانا به ساحل نجات برسد، و گرنه هستی و
آفرینش انسان به مقصد نهایی و کمال خویش نخواهد رسید.
این اراده الهی است که روزی آن منجی حقیقی خواهد آمد، چرا که خداوند،
خود فرمود:

«و نريد ان نمى على الذين استضعفوا فى الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم
الوارثين» (۲)

ما می خواستیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان
روی زمین قرار دهیم.

روزی که صالحان، وارث زمین خواهند شد و آن را از چنگال طالحان و
جباران رها خواهند ساخت. که فرمود:

«و لقد كتبنا فى الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادى الصالحون» (۳)
در «زبور» بعد از ذکر (تورات) نوشتیم: «بندگان شایسته ام وارث (حکومت)
زمین خواهند شد.

این مصلح واقعی و وارث حقیقی کسی نیست، جز مهدی موعود علیه السلام
که به عنوان «بقیة الله»، در پس پرده غیبت به سر می برد، تا روزی که مشیت
خداوندی اقتضا کند، آن حضرت ظهور و زمین را سراسر پراز عدل و داد کند.

وظایف ما برای فرج حضرت

اصل ظهور آن منجی، قطعی است و بی شک صورت خواهد گرفت،

اما سخن در این است که چه باید کرد تا این حرکت سرعت گرفته و ظهور تعجیل پذیرد؟ بهتر است پرسش های اساسی را این گونه مطرح کنیم که:

آیا به طور کلی راهی برای تعجیل وجود دارد؟

آیا ممکن است با زمینه سازی مناسب، به ظهور حضرت حجة علیه السلام شتاب بخشید؟

آیا قرآن در این باره طرح و سخنی دارد؟

برای پاسخ گویی به این پرسش ها، این نوشتار را در دو بخش: دیدگاه ها و نگاه قرآن مورد بررسی قرار می دهیم.

بخش نخست: دیدگاه ها

در برابر پرسش های بالا، با توجه به دیدگاه های مختلف پاسخ های چندی وجود دارد که در زیر مورد بررسی قرار می گیرد

دیدگاه نخست

ظهور حضرت حجت، مانند وقوع قیامت به اراده خداوند است و انسان ها خواه دوست آن حضرت باشند یا دشمن، هیچ نقشی در آن ندارند؛ باید نظاره گر بود تا اراده الهی بدان تعلق بگیرد و ظهور محقق گردد.

دیدگاه دوم

با توجه به حدیث «امتلاء الارض» باید در اشاعه ظلم و گسترش جور گام برداشت تا پیمانانه پر شده زمینه ظهور فراهم گردد.

دیدگاه سوم

انگیزه ظهور را باید در عوامل غیبت جست و جو کرد. باید علل غیبت را مورد توجه قرار داد و موانع را برطرف کرد تا زمینه ظهور مهیا شود.

دیدگاه چهارم

باید به وظایفی که در زمان غیبت بر دوش ما گذاشته شده و از ما خواسته شده، عمل کنیم تا در ظهور و قیام حضرت حجت علیه السلام شتاب لازم پدید آید.

بررسی دیدگاه نخست

دلیل طرفداران نظریه نخست، پاره ای از روایات است؛ از جمله روایت مفصل از امام صادق علیه السلام که می فرماید «... لآنه هو الساعة التي قال الله تعالى: يسئلونك عن الساعة ايان مرساها، قل: انما علمها عند ربِّي لا يجليها لوقتها الا هو» (۴) (۵)

برخی از روایات حتی بحث از مهدی (علیه السلام) را نیز ممنوع کرده و آن را ضلالت دانسته اند؛ چنان که در ذیل آیه: «و ما يدريك لعلَّ السَّاعةُ تكون قريبا» (۶)

و چه می دانی شاید قیامت نزدیک باشد.
می فرماید:

يستعجل بها الذين لا يؤمنون بها و الذين امنوا مشفقون منها و يعلمون انّها الحقّ الاّ الذين يمارون في الساعة لفي ضلال بعيد. (۷)

راوی می گوید: پرسیدم معنای یمارون چیست؟ حضرت فرمود:
يقولون متى ولد؟ و من رأى؟ و اين يكون؟ و متى يظهر، و كل ذلك استعجالاً لامر الله و شكاً في قضائه و دخولاً في قدرته. (۸)

شتاب کردن در کار خدا و شک در حکم و دخالت در قدرت او است.
در این دو روایت ضمن آن که ظهور حضرت حجت، را تأویل آیات قیامت دانسته و عجله در وقوع آن را ناشی از عدم ایمان تلقی کرده است، بحث و پرسش درباره آن حضرت از جمله زمان ظهور را مراء، و محاجّه، شک در قضا و دخالت در قدرت خدا می داند.

در روایت دیگری تصریح دارد به این که، امر ظهور قابل تعجیل نیست؛ چنان که در روایتی از امام صادق علیه السلام چنین می خوانیم:
لا يستعجل لعجلة العباد، ان لهذا الامر غاية ينتهي اليها، فلو قد بلغوها لم يستقدموا ساعة و لا يستأخروا»

خداوند به خاطر شتاب بندگان عجله نمی کند. همانا برای این کار (ظهور مهدی (عج)) زمانی است که به آن منتهی می شود. پس اگر (بندگان) آن (زمان) را طلب کنند، لحظه ای مقدم یا مؤخر نمی گردد.

بنابر این دیدگاه، انسان جز انتظار تکوینی هیچ نقشی ندارد. همانند کسی که مسافری دارد و نمی داند کجاست، باید به حکم تکوین چشم به راه باشد تا وصل محقق شود؛ زیرا مطابق اراده و مشیت مطلق الهی، انسان در این

زمینه مسلوب الاختیار است، و کاری از وی ساخته نیست. نه قادر است اراده خدا را تغییر دهد و نه می تواند در برابر خواست خدا اراده ای داشته باشد. تشبیه وجه انتفاع از حضرت در زمان غیبت به خورشید در پس ابرها، می تواند مؤید این بینش باشد؛ چرا که بشر نمی تواند به سادگی ابرها را کنار زده و خورشید را نمایان سازد.

بدیهی است این دیدگاه، با همه وجهه توحیدی و معرفتی که دارد، توجیه عقلانی ندارد، و دست کم با اراده، اختیار، تشریع، تکلیف و اذن در دعا منافات دارد.

از سوی دیگر، مذمت استعجال و پرسش از حال آن حضرت، به کسانی اشاره دارد که در وجود حضرت تردید داشتند و با پرسش های پی در پی در صدد ایجاد شبهه در اصل وجود مهدی علیه السلام بودند و چه کسی می تواند بپذیرد که روایات متعددی که در معرفی آن حضرت وارد شده، مراء و محاجه باشد؟

دیدگاه دوم

روایت امتلاء که می فرماید:

«المهدی من ولدی تکون له غیبة اذا ظهر یملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً» (۹)

عدل می شود؛ همان طور که پراز جور و ظلم شده است.

این روایت متواتر بین شیعه و سنی است و شکی در آن راه ندارد، اما نمی تواند توجیه کننده اشاعه ظلم، جور، فحشا، منکرات و گناهکاری باشد؛ چرا که این موضوع با روح قرآن کاملاً در تضاد است. و نه تنها با تشکیل حکومت اسلامی و اجرای حدود و احکام مخالف است، بلکه با آیات امر به معروف و نهی از منکر، تواصی، ارشاد و تبلیغ نیز ناسازگار می باشد. چرا که خواست خداوند و قرآن دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر است؛ چنان که می فرماید:

«و لتكن منكم امة يدعون الى الخير و يأمرن بالمعروف و ينهون عن المنکر» (۱۰)

میان شما، جمعی به نیکی، و امر به معروف و نهی از منکر دعوت کنند. و پر کردن جامعه از ظلم و جور و گناه و فحشاء خواست شیطان و

منافقان است، و این سخن قرآن است که می فرماید:

«و من يتبع خطوات الشيطان فإنه يأمر بالفحشاء والمنكر» (۱۱)

هر کس پیرو گام های شیطان شود، (گمراهش می سازد زیرا) او به فحشا و منکر فرمان می دهد.

و نیز می فرماید: «المنافقون و المنافقات بعضهم اولياء بعض يأمرون بالمنكر و ينهاون عن المعروف» (۱۲)

مردان منافق و زنان منافق، همه از یک گروهند. آن ها امر به منکر، و نهی از معروف می کنند.

بنابراین دیدگاه، باید بخش عظیمی از آیات قرآن و پیام آن را از کار انداخت و در مسیر مخالف آن عمل کرد تا پیمانۀ پر شود. در سایه شوم این نظریه همه انقلاب های آزادی بخش، جنگ ها و حتی قیام ائمه علیهم السلام محکوم و با بحران مشروعیت دچار می شود؛ برای این که به جای پر کردن پیمانۀ ظلم، امتلای آن را به تأخیر می اندازد.

تنها نکته ای که در این باره می توان گفت: این است که حدیث امتلاء به ظهور علایم و نشانه ها از جمله گسترش بی عدالتی، گناه و منکرات در آخر الزمان اشاره دارد و این هرگز به معنای جواز ارتکاب گناه نمی باشد.

دیدگاه سوم

این که باید علت یا علل غیبت را بر طرف کرد تا زمینه ظهور فراهم آید، ابتدا باید دید علت یا علل غیبت چیست و پس از آن گفت چه باید کرد؟ دربرخی از روایات، تعبیر زیر خود نمایی می کند:

الف: عاری بودن از بیعت

چنان که در روایت رضوی (علیه السلام) می خوانیم که «لئلا يكون في عنقه لاحد بيعة اذا قام بالسيف» (۱۳).
است که این غیبت خود زمینه تحقق آن ظهور است.

ب: خوف و ترس

در روایت زراره از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود:
«ان للغلام غيبة قبل قيامه، قلت و لم؟ قال: يخاف على نفسه الذبح» (۱۴)
و در روایت دیگری می فرماید:

«ان للقائم غيبة قبل ظهوره، قلت [زراره] لم؟ قال يخاف القتل» (۱۵)
برای قائم (عج) قبل از قیامش غیبتی است. گفتم: چرا؟ فرمود: از کشته شدن می ترسد.

این عامل نیز همانند عامل قبل، در حقیقت باعث حفظ جان آن حضرت برای تحقق قیام و ظهور است؛ نه عامل اصلی غیبت، و نمی توان با تأمین جان وی، زمینه ظهور و قیام را فراهم آورد.

ج: آزمایش الهی

اخبار متعددی دلالت دارد که از علل و عوامل غیبت، آزمایش الهی است؛ در روایتی، امام باقر علیه السلام در پاسخ به جابر جعفی می فرماید:
«هیاهات، هیاهات، لا یكون فرجنا حتی تغربلوا ثم تغربلوا ثم تغربلوا، حتی یذهب الکدر و یبقی الصفو».

هیاهات! هیاهات! فرج ما واقع نمی گردد تا این که غربال شوید، سپس غربال شوید، سپس غربال شوید تا ناصافی و آلودگی برود و صاف و خالص باقی بماند.

و در روایت دیگری از امام ابوالحسن علیه السلام می خوانیم که فرمود:
«اما والله لا یكون الذی تمدون الیه اعینکم حتی تمیزوا و تمحصوا، و حتی لا یبقی منکم الا الاندر. ثم تلا: ام حسبتم ان تتركوا و لما یعلم الله الذین جاهدوا منکم و یعلم الصابرين» (۱۶)

هر چند عامل امتحان می تواند، از علل غیبت، یا به تعبیر دیگر حکمت آن، به شمار آید، اما این امر به دست مردم نیست تا مسیر آن را عوض کنند؛ آن هم آزمونی که ضرورتاً می بایست وسیله جدا کردن سره از ناسره، و کدر از مصفا باشد. غربال کردنی که با آن، تعدادی اندک از صف اکثریت ناباب جدا شوند.

د: بی وفایی مردم

در برخی از توقیعات شریفه به این مسأله اشاره شده است که، بی وفایی مردم و گناهان آنان زمینه ساز غیبت حضرت حجت شده است. چنان که می فرماید:

«و لو ان اشیاعنا وفقهم الله علی اجتماع من القلوب فی الوفاء بالعهد علیهم، لما تأخر عنهم الیمن بلقائنا و لتعجلت لهم السعادة بمشاهدتنا، علی حق المعرفة و صدقها منهم بنا فما یحبسنا عنهم الا ما یتصل بنا مما نکرهه

و لا نُؤثَره منهم».(۱۷)

مضمون این توقیع این است که بی وفایی شیعیان نسبت به عهد و پیمان با آن حضرت موجب طولانی تر شدن غیبت و حرمان از وصال شده است. این توقیع در حقیقت بیانگر چند نکته اساسی است:

۱. دوری از حضرت ثمره کارهای ناپسند دوستان و شیعیان است؛ «فما یحبسنا عنهم الا ما یتصل بنا مما نکره».

۲. طولانی شدن غیبت نتیجه عدم همدلی شیعیان است؛ «و لو ان اشیاعنا و فقههم الله علی اجتماع من القلوب فی الوفاء بالعهد علیهم، لما تأخر عنهم الیمن بلقائنا»

اگر خداوند به شیعیان (و پیروان) ما توفیق همدلی در وفای به عهد می داد، مبارکی دیدار ما برای ایشان به تأخیر نمی افتاد.

۳. همدلی شیعیان در وفای به عهد [آن حضرت] می تواند عاملی برای تعجیل در ظهور باشد؛ «لتعجلت لهم السعادة بمشاهدتنا». در سعادت دیدار ما شتاب می شد.

ه: علل ناشناخته

بعضی از روایات ها بیانگر این نکته اند که امامان معصوم از علت اصلی غیبت آگاهند، اما مأمور به بیان آن نیستند؛ لذا سربسته و به طور اجمال حکمت هایی از آن را بیان کرده اند؛ دلیل این ادعا روایت عبدالله بن فضل هاشمی از امام صادق (علیه السلام) است که به وی فرمود:

«ان لصاحب الامر غیبة لا بد منها، یرتاب فیها کل مبطل، فقلت له: و لم جعلت فداک؟ قال لا مرلم یؤذن لنا فی کشفه لکم، قلت: فما وجه الحکمة فی غیبة؟ فقال: وجه الحکمة فی غیبة وجه الحکمة غیبات من تقدمه من حجج الله تعالی ذکره، ان وجه الحکمة فی ذلک لا ینکشف الا بعد ظهوره، کما لا ینکشف وجه الحکمة لما أتاه الخضر (علیه السلام) من خرق السفینة، و قتل الغلام واقامة الجدار، لموسی (علیه السلام) الا وقت افتراقها».(۱۸)

بر اساس این روایت، و به خصوص تشبیه غیبت آن حضرت با خضر و کارهایش در مصاحبت حضرت موسی (علیه السلام) صورت گرفته است، غیبت حضرت حجت (علیه السلام) به عنوان یک واقعیت دارای تأویل معرفی گردیده است که پس از ظهور، توسط خود آن حضرت روشن خواهد شد.

از آن چه گذشت، به خوبی روشن شد، که علل شناخته شده و علل

ناشناخته یاد شده، هیچ کدام قابل تغییر نیست تا بتوان به وسیله آن، زمینه ظهور را ایجاد و یا دگرگون نمود.

آری تنها بی توجهی و بی وفایی شیعیان، قابل تغییر است که آن را هم می توان در قالب وظیفه دعا و انتظار فرج که پس از این در دیدگاه چهارم بدان خواهیم پرداخت، درمان و در ایجاد زمینه ظهور گامی برداشت.

دیدگاه چهارم

احادیث و اخبار رسیده از آن حکایت دارد که همان گونه که مردم در عصر حضور دیگر ائمه نسبت به امام حاضر وظایفی بر عهده داشته و ادا می کردند، در عصر غیبت نیز، افزون بر تکالیف عمومی، در خصوص مسأله غیبت وظایفی بر دوش دارند و باید ضمن وصول به اجرا و ثواب گام هایی نیز در زمینه ظهور بردارند.

وظایف عصر غیبت

با توجه به مجموع روایات، وظایف زیر استنباط می شود:

الف: صبر

در روایتی امام رضا علیه السلام می فرماید:

ما احسن الصبر و انتظار الفرج، اما سمعت قول الله تعالی «فارتقبوا انی معکم رقیب» (۱۹) و قوله عزوجل: «فانتظروا انی معکم من المنتظرین» (۲۰) فعلیکم بالصبر، فانه انما یجییء الفرج علی الیأس و قد کان الذین من قبلکم اصبر منکم» (۲۱)

انتظارم». همانا فرج پس از ناامیدی می آید و کسانی که قبل از شما بودند صورتی از شما بودند.

تعبیر «علیکم بالصبر» صراحت دارد، در این که وظیفه شیعیان در عصر غیبت، صبر بر فراق است.

ب: انتظار

هر چند از روایت بالا وظیفه انتظار نیز به خوبی معلوم می شود، ولی درباره انتظار باید گفت: پیامبر و ائمه اطهار با تأکید بسیار بر این امر پای فشرده اند؛ در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «افضل اعمال

امتی انتظار الفرج». (۲۲) برترین اعمال امت من انتظار فرج است. علی علیه السلام در پاسخ کسی که از وی پرسید: «ای الاعمال احب الی الله عزوجل؟» فرمود: «انتظار الفرج». (۲۳) کدام عمل نزد خداوند محبوب تر است. فرمود: انتظار فرج. در روایت دیگری امام صادق علیه السلام می فرماید:

«اقرّب ما یکون العبد الی الله عزوجل و ارضی ما یکون عنه اذا افتقدوا حجة الله فلم یظهر لهم و حجب عنهم فلم یعلموا بمكانه... فعندها فلیتوقعوا الفرج صباحا و مساءً». (۲۴)

شام منتظر فرج او باشند.

پرواضح است که انتظار بر دو قسم است:

انتظار تکوینی

انتظار تشریعی

در انتظار تکوینی، منتظر بودن بیش تر به شکل منفی و همراه با سستی صورت می گیرد، اما انتظار تشریعی، پویا و همراه با علم و عمل است. مؤید این سخن، کلام امام سجّاد (علیه السلام) است که می فرماید:

«المنتظرون لظهوره افضل اهل کل زمان، لان الله تعالی ذکره، اعطاهم من العقول و الافهام و المعرفة ما صارت به الغیبة عند هم بمنزلة المشاهدة، و جعلهم فی ذلك الزمان بمنزلة المجاهدين بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله بالسيف، اولئك المخلصون حقا، و شیعتنا صدقا، و الدعاة الی دین الله سرا و جهرا». (۲۵)

راستین و دعوت کنندگان به دین خدا در پنهان و آشکارند. منتظر واقعی در بعد علمی، آن چنان معرفتی دارد که غیبت برای او همانند مشاهده است؛ یعنی در شناخت امام زمان خود، شک و تردید ندارد و در بعد عملی آشکارا و نهان به دعوت و تبلیغ مشغول است.

اگر منتظر منفی دست بردست می گذارد و به بهانه این که کاری از ما ساخته نیست و کاری برای زمینه سازی ظهور نمی کند، منتظر مثبت شب و روز بر علم و معرفت و عمل خود می افزاید، خود را آماده ظهور می نماید، و تلاش دارد تا خود را از سنخ منتظر کند.

چکیده سخن آن که در انتظار مثبت ایمان به غیب، گرایش به عدالت، تنفر از ظلم، اعتراف به حق و دعوت به خیر و صلاح نهفته است.

ج: دعا

در برخی روایات عمده ترین وظیفه عصر غیبت را دعا دانسته اند؛ از جمله در توقیع اسحاق بن یعقوب که به وسیله محمد بن عثمان دریافت شده است، فرمود: «و اکثروا الدعاء بتعجیل الفرج، فان ذلک فرجکم». (۲۶) این دعا شرایطی دارد، که پس از این بدان خواهیم پرداخت.

د: انقطاع

در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «ان هذا الامر لایأتیکم الا بعد ایاس... همانا این امر (ظهور مهدی (عج) نمی آید شما را مگر پس از ناامیدی». (۲۷) و در روایت دیگری از امام رضا علیه السلام می فرماید «فانه انما یجییء الفرج علی الیأس و قد کان الذین من قبلکم اصبر منکم». (۲۸) همانا فرج پس از ناامیدی می آید و کسانی که پیش از شما بودند صابرتر از شما بودند.

این بدان معنا است که تا بشریت چشم امید به قدرت های غیرالهی داشته باشد، عطش عدالت مهدوی در او وجود ندارد و آن گونه که بایسته و شایسته است، مهدی جو و مهدی خواه نخواهد بود. با توجه به آن چه گذشت، می توان گفت: دیدگاه چهارم بیش از بقیه نظریه ها قابل پذیرش است؛ لذا آن را در بخش دوم مورد بررسی بیش تر قرار می دهیم.

بخش دوم: عوامل زمینه ساز ظهور

در این بخش از نوشتار، دوباره پرسش را این گونه مطرح می کنیم که آیا در خصوص زمینه سازی برای ظهور، دلیلی وجود دارد؟ در پاسخ می توان گفت: برخی از روایات به طور کلی بر این مطلب دلالت دارند؛ از جمله روایتی که طبرانی و ابن ماجه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کنند که فرمود: «یخرج ناس من المشرق فیوطئون للمهدی سلطانه». (۲۹) مردمی از مشرق خروج می کنند و زمینه حکومت مهدی (عج) را آماده می سازند. و در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که درباره طولانی شدن عذاب بنی اسرائیل می فرماید:

«فلما طال علی بنی اسرائیل العذاب ضجوا و بکوا الی الله اربعین صباحا فاوحی الله الی موسی و هارون یخلصهم من فرعون فحط عنهم سبعین و

مأة سنة، قال [الراوی] فقال ابو عبدالله هکذا انتم لو فعلتم لفرج الله عنا، فاما اذ لم تکنوا فان الامر ينتهی الی منتهاه». (۳۰) می رسد.

این روایت به صراحت بیان می کند که اگر درست اقدام شود، می توان طول غیبت را کاهش داد.

از نظر عقلایی نیز می توان گفت: تشکیل حکومت جهانی با آن عظمت و شکوه، به صورت دفعی هر چند محال نیست، اما دلیل عقلی یا نقلی معتبر بر چنین وقوعی نداریم. هر چند ممکن است خود ظهور به دلیل عدم توقیت، به طور «بغته» و ناگهانی صورت گیرد، اما قطعاً نمی توان گفت بدون هیچ زمینه ای انجام می شود.

نظر دانشمندان

شهید مطهری می نویسد: بعضی از علمای شیعه که به برخی از دولت های شیعی معاصر خود حسن ظن داشته اند، احتمال داده اند که دولت حقی که تا قیام مهدی موعود ادامه خواهد یافت، همان سلسله مورد نظر باشد. (۳۱) اجرای عدالت، پیاده کردن احکام الهی و جلوگیری از فحشا محکوم دادگاه او و طعمه شمشیر وی باشد؟

آیت الله مکارم شیرازی نیز، درباره آمادگی های لازم برای حکومت جهانی می نویسد: برای این که دنیا چنان حکومتی را پذیرا باشد، چند نوع آمادگی لازم است:

۱. آمادگی فکری و فرهنگی: یعنی سطح افکار مردم جهان آن چنان بالا رود که بدانند مثلاً مسأله «نژاد» یا «مناطق مختلف جغرافیایی» مسأله قابل توجهی در زندگی بشر نیست و تفاوت رنگ ها و زبان ها و سرزمین ها نمی تواند بشر را از هم جدا سازد...

۲. آمادگی اجتماعی: مردم جهان باید از ظلم و ستم و نظامات موجود خسته شوند، تلخی این زندگی مادی و یک بعدی را احساس کنند و حتی از این که ادامه این راه یک بعدی ممکن است در آینده مشکلات کنونی را حل کند، مأیوس گردند.

۳. آمادگی های تکنولوژی و ارتباطی: بر خلاف آن چه بعضی می پندارند که رسیدن به مرحله تکامل اجتماعی و رسیدن به جهانی آکنده از صلح و

عدالت، تنها با نابودی تکنولوژی جدید امکان پذیر است، وجود این صنایع پیشرفته نه تنها مزاحم یک حکومت عادلانه جهانی نخواهد بود، بلکه شاید بدون آن وصول به چنین هدفی محال باشد... سپس می افزاید معجزه، استثنایی است منطقی در نظام جاری طبیعت، برای اثبات حقانیت یک آیین آسمانی؛ نه برای اداره همیشگی نظام جامعه. (۳۲)

بتواند بار سنگین چنان اصلاحات وسیعی را به دوش بکشد.

این در درجه اول نیاز به بالا بردن سطح اندیشه و آگاهی و آمادگی روحی و فکری برای پیاده کردن آن برنامه عظیم نیاز دارد... .

منتظر واقعی برای چنان برنامه مهمی نمی تواند نقش تماشچی را داشته باشد... (۳۳)

مؤید این سخن، ادعیه عهد است که در آن گفته می شود:

«اللهم انی اجدد فی صبیحة یومی هذا و ما عشت من ایامی عهدا و عقدا و بیعة له فی عنقی، لا احول عنها، و لا ازول ابداء». (۳۴)

از آن بر نمی گردم و آن را از بین نمی برم.

اگر از یک سو آمادگی، شرط حضور و ظهور باشد و از سوی دیگر، این آمادگی به دست خود انسان صورت گیرد، طبیعی است که انسان می تواند در تعجیل ظهور نقش داشته باشد.

نگاه قرآن

در این جا آیاتی از قرآن کریم را که به نوعی می تواند برمسأله زمینه سازی ظهور مصلح موعود دلالت کند، یادآور می شویم. باید توجه داشت، آیاتی که بر این امر دلالت دارد، بر دو گونه است:

الف: آیات عموم

منظور از آیات عموم آیاتی است که به طور کلی و عمومی بر زمینه سازی ظهور مهدی (عج) دلالت می کند. مثل آیات دعا؛ از جمله آیه «ادعونی استجب لکم» (۳۵) مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم. و آیه «و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب احیب دعوة الداع اذا دعان». (۳۶)

کننده را به هنگامی که مرا می خواند پاسخ می گویم.

با توجه به این که از یک سو خداوند سبحان اجابت دعا را تضمین کرد و

از سوی دیگر پیشوایان دین علیهم السلام به دعای تعجیل سفارش کرده اند، شکی نیست که دعا از مهم ترین عوامل زمینه ساز، برای ظهور است.

ادعیه ی تعجیل

چنان که پیش از این نیز گفته شد: به ما سفارش شده است که برای تعجیل در فرج حضرت حجت، زیاد دعا کنیم؛ «و اکثروا الدعاء بتعجیل الفرج، فان ذلک فرجکم» برای تعجیل فرج زیاد دعا کنید که فرج شما در آن است.

نکنه جالب توجه در این روایت، این است که فرج امام زمان (عج) فرج ما دانسته شده است و دعا برای فرج آن حضرت در واقع دعا برای فرج و رفع گرفتاری خود ما است. به تعبیر دیگر مشارالیه ذلک، الفرج است یعنی فرج حضرت، فرج شما هم هست. برگشت اسم اشاره به قریب نیز موافق این انتخاب است. گرچه بازگشت به آثار دعا نیز چندان بی وجه نیست یعنی فرج شما در گرو آثار دعا بر فرج است.

در بسیاری از آثار رسیده از ائمه معصومین علیهم السلام دعای تعجیل فرج آمده که خود بیانگر آماده سازی برای ظهور منجی است چرا که دعا افزون بر این که یاری و کمک خواستن از خداوند قادر و توانا است، موجب آمادگی فکری و قلبی شده نوعی توجه به وظایف و عهد و پیمان را به دنبال دارد. از جمله:

در دعای عهد:

«فاظهر اللهم ولیک... حتی لا یظفر بشییء من الباطل الا مزقه و یحق الحق و یحققه...» (۳۷)
محقق گرداند.

و در صلوات بر آن حضرت چنین آمده است که

«اللهم صل علیه و قرب بعده و انجز وعده و اوف عهده و اکشف عن بأسه حجاب الغیبه...»

خدایا درود بر او فرست. و دوری اش را نزدیک گردان و وعده اش را حتمی ساز و عهدش را وفا کن و از گرفتاریش حجاب غیبت را برطرف فرما.
و در دعای معروف «اللهم عرفنی نفسک»، بعد از بیان شکوائیه به خاطر فقدان نبی و ولی، مشکلات دوران، فرزونی دشمن و کمی دوستان، چنین آمده است:

«اللهم فافرج ذلك بفتح منك تعجله»

خدایا فرج آن را با گشایشی شتابان برسان.

و نیز آمده است که:

«اللهم انا نسألك ان تأذن لوليک فی اظهار عدلک فی عبادک...» (۳۸)

خدایا، از تو درخواست می کنیم که به ولی خودت اذن دهی تا عدلت را در میان بندگان آشکار سازد.

نکته دیگری که در این جا مطرح است این که، دعا برای تعجیل در فرج و ظهور، باید با کیفیت ویژه باشد. به دیگر سخن، باید همراه با نده، استغاثه (۳۹) و صدا زدن باشد. مؤید این سخن زیارت حضرت حجت بن الحسن علیه السلام است که نام دعای نده به خود گرفته است که فرازی از آن دعای شریف عبارت است از:

«این بقیة الله التي لاتخلو من العترة الطاهرة، این المعد لقطع دابر الظلمة، این المنتظر لاقامة الامت و العوج، این المرتجى لازالة الجور والعدوان، این المدخر لتجديد الفرائض و السنن، این المتخير لاعادة الملة و الشريعة، این المؤمل لاحياء الكتاب و حدوده، این محیی معالم الدین و اهله، این قاصم شوكة المعتدين، این هادم ابنية الشرك و النفاق، این مبید اهل الفسوق و العصیان و الطغیان، این حاصد فروع الغی و الشقاق، این طامس آثار الزیغ و الاهواء، این قاطع حبال الكذب و الافتراء، این مبید العتاة و المردة، این مستأصل اهل العناد و التضلیل و الالحاد، این معز الاولیاء و مذل الاعداء...» (۴۰)

کجاست عزت بخش دوستان و خوارکننده دشمنان....

در این زیارت برخلاف دیگر زیارت ها، سخن از کارهای انجام شده نیست، بلکه این دعا به آرمان ها و اهداف آینده نظر دارد که ضمن صدا زدن برای آمدن آن حضرت، اهداف ظهور و قیام نیز روشن می کند. در این زیارت به نحوی راز و نیاز می کند که گویا گم شده ای دارد و در پی او ناله و نده می کند و دعوتش می کند که هر کجا هستی، بیا.

نکته بسیار مهمی که در این جا وجود دارد، این است که این ناله و نده به صورت فردی چندان کارساز نیست، بلکه می بایست همگانی باشد که ما از آن به استغاثه عمومی تعبیر می کنیم و در ذیل آیه نصر بدان خواهیم پرداخت.

ب: آیات خصوص

منظور از آیات خصوص، آیاتی است که با مسأله زمینه سازی ظهور مهدی (عج) قابل انطباق است. که عبارتند از:

۱. آیه تناوش، که می فرماید:

«و قالوا آمنا به و انی لهم التناوش من مکان بعید». (۴۱)

و می گویند: «به حق ایمان آوردیم.» ولی چگونه می توانند از فاصله دور به آن دسترسی پیدا کنند.

این آیه دسترسی به ایمان [از جمله مهدی] از مکان دور دست را ناممکن می داند.

طبرسی در مجمع البیان پس از تفسیر آیه می نویسد: این مربوط به جنگ بیداء [خروج سفیانی در آستانه قیام مهدی علیه السلام] و خسف آن است؛ بدین بیان که، سپاه سفیانی به هنگام رویایی با سپاه مهدی علیه السلام می گویند: «آما به»، اما خداوند می فرماید: «انی لهم التناوش من مکان بعید». چگونه ممکن است این ایمانی که زمان آن منقضی شده است، به حال آنان نفعی داشته باشد. (۴۲)

خلاصی خود قرار دادند و ایمان اضطراری که از روی خوف و وحشت باشد، ارزشی نخواهد داشت.

در مجموع می توان از این آیه استفاده کرد که اگر ایمان به مهدی علیه السلام واقعی [از جای نزدیک و قرب ولایی] باشد، می تواند عاملی برای دسترسی به آن حضرت باشد. اما چنان چه ایمانی باشد، ظاهری و [از مکان بعید، و دور از محبت و ولایت] اثری نخواهد بخشید.

۲. آیه تغییر، که می فرماید:

«ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتوبوا ما بانفسهم» (۴۳)

تغییر دهند.

علامه طباطبایی می نویسد: بین نعمت های الهی که به انسان داده شده است و بین حالات نفسانی انسان تلازم برقرار است. اگر انسان بر مبنای فطرت گام برداشت و ایمان و عمل صالح را کسب نمود، نعمت دنیا و آخرت در پی خواهد داشت، اما اگر خودشان احوال خود را تغییر دهند، خدای سبحان نیز نعمت ها را دگرگون می سازد.

ممکن است از آیه استفاده عموم نمود و گفت: بین حالات نفسانی

انسان و بین اوضاع خارجی نیز تلازم وجود دارد؛ خواه نسبت به امور خیر باشد یا شر. بدین معنا که اگر جامعه ای بر ایمان و اطاعت و شکر نعمت بودند، نعمت های ظاهری و باطنی به آن ها روی می آورد و تا زمانی که حال خود را تغییر نداده اند باقی است، ولی زمانی که وضع خود را دگرگون ساخته و فکر و فسق را برگزیدند، نعمت از آنان بازپس گرفته می شود. (۴۴)

اصلاحی در جامعه، می تواند، نویدی بر اسباب نعمت الهی ظهور و حضور باشد.

۳. آیه ایمان و تقوا: چنان که می فرماید:

«ولوا ن اهل القرى آمنوا واتقوا الفتحنا علیهم برکات من السماء والارض». (۴۵)

زمین را بر آن ها می گشودیم.

این آیه بیانگر این است که اگر افراد جامعه، خود را از رذایل اخلاقی، فکری و عملی پاک سازند و با ایمان آوردن به مبدأ، معاد، و دیگر امور، تقوای الهی پیشه کنند، همه درهای رحمت و برکت خداوند به روی آنان گشوده خواهد شد. شکی نیست که ظهور حضرت نیز یکی از مصادیق برکت است.

البته این مسئله مستلزم ایمان جمعی و نوعی جامعه است و رسیدن به این درجه از ایمان هر چند در جوامع بزرگ و آلوده به کفر تا حدود زیادی محال می نماید، اما در جوامع ایمانی و برای کسانی که ادعای محبت و ولایت دارند، کاری ممکن و لازم است.

۴. آیه یأس: می فرماید:

«حتى اذا استیأس الرسل و ظنوا انهم قد کذبوا جائهم نصرنا». (۴۶)

هنگام، یاری ما به سراغ آنان آمد.

در روایات نیز به مسأله یأس اشارت شده است:

«ان هذا الامر لا یأتیکم الا بعد ایاس...». (۴۷)

این امر (ظهور) نمی آید شما را مگر پس از ناامیدی.

با این تفاوت که مفاد آیه، بیانگر یأس انبیا از گرویدن مردم، به دلیل تکذیب آنان است و مضمون روایت ناامیدی مردم از سامان پذیری امور حکایت دارد، ولی هر دو سوی قضیه، به یک امر بازمی گردد و آن هم مهیا شدن نصرت الهی برای مؤمنان و نابودی دشمنان است. اگر در داستان انبیای غضب و عذاب الهی برای یاری مؤمنان است، ارمغان ظهور مهدی علیه السلام، نیز پیروزی مؤمنان بر جباران و ستمکاران و عاصیان است.

۵. آیه نصر: می فرماید:

«ام حسبتم ان تدخلوا الجنة و لما ياتيكم مثل الذين خلوا من قبلكم مستهم البأساء و الضراء و زلزلوا حتى يقول الرسول و الذين آمنوا متى نصر الله الا ان نصر الله قريب» (۴۸)

ایمان آورده بودند، گفتند: پس یاری خدا کی خواهد آمد؟ آگاه باشید یاری خدا نزدیک است.

این آیه ضمن این که می فهماند، بهشت و از جمله بهشت حکومت مهدوی را به راحتی نمی دهند، بلکه آمیخته با مشکلات و نارسایی های بیرونی چون فقر و ناامنی و کمبودهای درونی چون بیماری و امثال این ها است، بیانگر این حقیقت است که دست یابی به رفاه، آسایش، امنیت و پیروزی، در گرو خواست عمومی است. تا بدان جا که پیامبر یک امت نیز می باید در پس یک سلسله حوادث آزار دهنده و به قول قرآن زلزله ای دهشت زا و اضطراب آفرین، به همراه امتش دست به تضرع و دعا بردارد و از خدا تقاضای نصر نماید.

این یک استغاثه عمومی است که در موارد بسیار سخت لازم می باشد و همان گونه که پیش از این نیز یادآور شدیم، امام صادق علیه السلام پس از نقل انتظار بنی اسرائیل از موسی علیه السلام فرمود:

«هكذا انتم لو فعلتم لفرج الله عنا، فاما اذ لم تكونوا فان الامر ينتهي الى منتهاه».

همچنین شما اگر چنین کنید، خداوند فرج ما را می رساند و اگر مانند آنان نباشید، امر (فرج) به زمان معین خود موکول می شود. (۴۹)

و منجی است.

نتیجه گیری

از آن چه گذشت، چنین استفاده می شود که عمده ترین وظیفه هواخواهان برای زمینه سازی امر ظهور و تعجیل در فرج عبارت است از:

۱. دعا با شرائط ویژه؛ «و اکثروا الدعاء بتعجيل الفرج، فان ذلك فرجكم»
 ۲. ایمان و تقوا؛ «و لو ان اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء و الارض»

۳. دوری از گناه؛ «فما يحبسنا عنهم الا ما يتصل بنا مما نكرهه»

٤. تقرب؛ «و قالوا آمنا به و انى لهم التناوش من مكان بعيد»
٥. نوميدي؛ «ان هذا الامر لا يأتيكم الا بعد اياس»، و «فانه انما يجيىء الفرج على اليأس و قد كان الذين من قبلكم صباحا و مساءً».
٦. انتظار واقعى؛ «اذا افتقدوا حجة الله فلم يظهر لهم و حجب عنهم فلم يعلموا بمكانه فعندها فليتوقعوا الفرج صباحا و مساءً».
٧. دعوت به دين خدا؛ «المنتظرون لظهوره... اولئك المخلصون حقا و شيعتنا صدقا و الدعاة الى دين الله سرا و جهرا»
٨. همدل شدن دوستان؛ «و لو ان اشيعنا و فقهم الله على اجتماع من القلوب فى الوفاء بالعهد عليهم، لما تأخر عنهم اليمن بلقائنا و لتعجلت لهم السعادة بمشاهدتنا»
٩. سازماندهى و آماده شدن
١٠. تشكيل حكومت تمهيد

پى نوشت

١. بحار الانوار، ج ٥٣، ص ١٨٩.
٢. قصص / ٥٠.
٣. انبياء / ١٠٥.
٤. اعراف / ١٨٧.
٥. رك: بحار الانوار، ج ٥٣، ص ٢.
٦. احزاب / ٦٣.
٧. شورى / ١٨.
٨. رك: بحار الانوار، ج ٥٣، ص ٢.
٩. رك: البرهان فى علامات آخر الزمان، ص ٧٨؛ منتخب الاثر، ص ٣١٠؛ ينابيع المودة، ج ٣، ص ١١٥.
١٠. آل عمران / ١٠٤.
١١. نور / ٢١.
١٢. توبه / ٦٧.
١٣. رك: صافى گليايگانى، لطف الله، منتخب الاثر، ص ٣٣٤.
١٤. رك: بحار الانوار، ج ٥٢، ص ٩٧.
١٥. رك: بحار الانوار، ج ٥٢، ص ٩٨.
١٦. رك: بحار الانوار، ج ٥٢، ص ١١٣.
١٧. رك: بحار الانوار، ج ٥٣، ص ١٧٧، و الزام الناصب، ج ٢، ص ٤٦٧.
١٨. رك: بحار الانوار، ج ٥٢، ص ٩١، و ج ٥٢ ص ١١٣.

۱۹. هود / ۹۳.
۲۰. رک: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۹: اعراف / ۷۱.
۲۱. رک: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۹.
۲۲. رک: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۲.
۲۳. رک: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۲.
۲۴. رک: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۵.
۲۵. رک: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۲، و يوم الاخلاص، ص ۲۰۳.
۲۶. رک: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۲، و حایری یزدی (یارحینی)، الزام الناصب، ج ۱، ص ۴۲۸.
۲۷. رک: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۱۱.
۲۸. رک: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۹ و ۱۱۰.
۲۹. رک: البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، ص ۱۴۷.
۳۰. رک: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۱.
۳۱. رک: مطهری، مرتضی، قیام و انقلاب مهدی، ص ۶۸.
۳۲. رک: مکارم شیرازی، ناصر، حکومت جهانی مهدی علیه السلام ص ۸۰ تا ۸۳.
۳۳. رک: مکارم شیرازی، ناصر، حکومت جهانی مهدی علیه السلام، ص ۱۰۰.
۳۴. رک: بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹۶.
۳۵. غافر / ۶۰.
۳۶. بقره / ۱۸۶.
۳۷. رک: بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹۶.
۳۸. رک: بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۹.
۳۹. ندب و ندبه به معنای دعوت، و غوث اغاثه به معنای یاری خواستن است. رک: المصباح المنیر، ندب و غوث.
۴۰. رک: بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۰۷.
۴۱. سباء / ۵۲.
۴۲. رک: طبرسی، فضل بن الحسن، مجمع البیان، ج ۴، ۳۹۸، تفسیر صافی، ج ۴، ۲۲۷.
۴۳. رعد / ۱۱.
۴۴. رک: طباطبائی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۲۱۳ تا ۳۱۴.
۴۵. اعراف / ۹۶.
۴۶. یوسف / ۱۱۰.
۴۷. رک: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۱۱.
۴۸. بقره / ۲۱۴.
۴۹. رک: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۱.

خداوند بزرگوار



تأمل

پرسش

پرسش‌هایی پیرامون مسائل مهدویت گفت‌وگو با علامه سید محمد حسین طباطبایی

نویسنده: دلشاد تهرانی

اشاره

متن حاضر حاصل پرسش و پاسخ‌هایی است که در زمینه مباحث مختلف مرتبط با موضوع مهدویت، با علامه سید محمد حسین طباطبایی (ره) صورت گرفته و در کتاب در محضر علامه طباطبایی گرد آمده است

*** اعتقاد به امام غائب چه اثری در تفکر فلسفی و اخلاقی و بالاخره، تمام زندگانی معنوی انسان دارد؟**

پاسخ: شیعه در اثبات امام غائب مهدی علیه السلام و اعتقاد بوجودش تنها نیست، بلکه از طریق اهل سنت نیز روایات بیشماری در این باب، موجود است، بطوری که به آسانی می‌توان دعوی تواتر آنها را نمود. حدیث المهدی من ولدی از کلمات جامع نبی اکرم، و یکی از روایات قطعی‌الصدور می‌باشد، که همه فرق و طبقات مسلمین، روایت کرده و پذیرفته‌اند، و در روایات زیادی از طریق فریقین (خاصه و عامه) تصریح به اسم و اسم پدر او نیز شده، و به روشنی بیان گردیده که او پسر امام یازدهم شیعه اثنی‌عشری می‌باشد.

منظور از این سخن این نیست که به اثبات عقیده‌ای از عقاید شیعه اثنی‌عشری پرداخته، و مخالفین شیعه را به این اعتقاد مذهبی ملزم سازیم، بلکه منظور این است که اثری که شیعه از تصور امام غائب و اعتقاد بوجود وی دریافت می‌کند، و استفاده معنوی که از این راه عایدش می‌شود، پس

از گذشتن دو قرن و نیم از هجرت پیغمبر اسلام (ص) شروع نمی شود. بلکه پیغمبر اسلام با بیان صریح و اخبار قطعی خود، به مهدی موعود، پیش از موسم ولادتش آن حالت معنوی را که با اعتقاد به مهدی در باطن يك نفر مسلمان واقع بین جلوه گر می شود، در نفوس عموم اهل اسلام به وجود آورده، و در مسیر معنوی، مورد استفاده شان قرار داده است.

و به عبارت دیگر، روشی که اسلام به منظور تأمین سعادت واقعی بشر، برای پیروان خود تعیین کرده (یعنی روش ممزوج از اعتقاد و عمل) بنحوی است که بدون اعتقاد به ظهور مهدی اثر واقعی کامل خود را نمی تواند ببخشد.

تصور ظهور مهدی، در ردیف تصور وقوع قیامت می باشد، و چنانکه اعتقاد به پاداش عمل، يك نگهبان داخلی است که بهرکار نیکو امر و از هر کار بد نهی می کند، همچنین اعتقاد به ظهور مهدی، نگهبان دیگری است که برای حفاظت حیات درونی پیروان واقع بین اسلام گماشته شده است.

توضیح اینکه: ما با يك نظر کلی که به جهان آفرینش افکنیم، می بینیم، که هر نوعی از انواع مختلف آفرینش، از نخستین روز پیدایش متوجه آخرین مقصد کمالی و هدف نوعی خود بوده، و با نیروی مناسب وی که مجهز است، برای رسیدن به این هدف، بی آنکه کمترین سستی و خستگی از خود بروز دهد، مشغول تلاش و تکاپو می باشد.

دانه گندمی که شکافته شده، و نوک سبزی بیرون می دهد، از همان وقت متوجه بوته گندم کاملی است که پراز سنبلهای افشان می باشد.

و هسته درختی که شروع بروئیدن می کند، به سوی درخت کاملی، پراز میوه، عازم است.

نطفه حیوانی که می خواهد جنین شود، هدفی جز اینکه از نوع مناسب خود، يك حیوان کاملی شود، ندارد، و به همین قیاس است موارد دیگر... برخورد اسباب و علل مخالف و موافق، اگرچه بسیاری از این موجودات را، که چون قافلههای پیوسته بسوی مقصد خود در حرکتند، از وصول به مقصد کمالی، مانع می شود، و در نتیجه، بسیاری از آنها پیش از رسیدن به آرزوی تکوینی خود، از میان می روند.

ولی با این همه، هرگز نظام آفرینش، از رویه عمومی و دائمی خود دست برنداشته، و پیوسته سرگرم سوق پدیده های نو، بسوی کمالاتشان می باشد و در نتیجه، پیوسته از هر نوع، دسته ای به کمال و هدف تکوینی خود می رسند، و البته نوع انسانی از این حکم عمومی و نظم همگانی مستثنی

نیست.

بی‌تردید، انسان، نوعی از انواع موجودات است که نمی‌تواند بتنهایی زندگی نماید، و برای رسیدن به آرمان تکوینی خود، ناچار است در حال اجتماع و دسته‌جمعی بسر برده، هدف وجود خود را به دست آورد.

مشاهده حال جامعه‌های بشری، نیز این معنی را تاکید می‌کند، زیرا هر جامعه، از جامعه‌های بزرگ و کوچک انسانی، آرزویی جز این ندارد که در حال آرامش و صفا و ارتفاع موانع، زندگی کرده و بهره انسانی را از زندگی خود بردارند.

و نیز روشن است که جامعه بشری، تاکنون نتوانسته به این آرزوی خود جامه عمل بپوشاند. و از طرف دیگر نیز، دستگاه آفرینش، از رویه خود دست بردار نبوده و هم از دست ساخته‌های خود، عاجز و زبون نخواهد شد.

این نظر عقلی بما نوید قطعی می‌دهد که عالم بشریت يك روز ایده‌آلی، در پیش دارد، که سر تا پا سعادت و خوشبختی و کامیابی بوده و در وی همه خواسته‌های فطری انسانی که در نهاد این نوع رسم شده برآورده خواهد شد. و نیز می‌دانیم که انسانیت هرگز به يك چنین محیط پاک و نورانی نایل نخواهد شد، جز در سایه واقع بینی و حق‌پرستی که در اثر آن، حس خودخواهی و سودپرستی، و رذایل دیگری که موجب به هم خوردن آرامش جامعه، و اختلال زندگی فرد می‌باشد، از درون مردم رخت برسته، و جلوه‌های نهاد پاک يك انسان فطری و طبیعی دست نخورده، جایگزین آنها شوند.

نتیجه، بیان گذشته، این است که در سیر همین زندگی اجتماعی انسانی خودمان، روزی فراخواهد رسید که سعادت کامل اجتماعی انسان را صدردصد تضمین کرده، و در آن روز، عموم افراد، در سایه واقع بینی و حق‌پرستی، خوشبختی واقعی خود را به دست آورده، و در مهد امن و امان مطلق و بی‌مزا حمت هرگونه ناملایمات فکری، بسر خواهند برد.

قرآن مجید، نیز همین نظر عقلی را تایید نموده، در چندین جا مژده چنین روزی را به اهل حق و حقیقت می‌دهد، می‌گوید: چنانکه به انبیای سلف خبر دادیم، سرانجام دنیا بکام اهل تقوی خواهد بود، روزی خواهد رسید که معبود دیگری جز خدای یگانه در محیط بشریت خودنمایی نکند و جز دین و آیین حق در عالم انسانی حکومت ننماید و نشانی از رذایل اجتماعی نماند. سنت قطعیه، یعنی اخبار نبی اکرم و اهل بیت او نیز، همین معنی را

مشروحاً بیان کرده، و این دوره انسانی آغشته به سعادت را، روز ظهور و پس از ظهور مهدی معرفی می نماید.

خلاصه اینکه، دعوت اسلامی، از همان روزهای نخستین پیدایش خود، گوش پیروان خود را از راه کتاب و سنت (عقل هم که موافق بود) به این مطلب پر کرده و ذهنشان را با این معنی آشنا می ساخت که:

روش اسلام (یعنی اجبات ندای وجدان و نهاد خدادادی که به متابعت حق، در اعتقاد و عمل ترغیب می کند) متابعت يك حقیقت زنده، و يك نیروی شکست ناپذیر غیبی است، که پیوسته جامعه بشری را به سوی سعادت رهبری می نماید، و حتماً روزی خواسته خود را فعلیت داده و جامه عمل خواهد پوشانید.

هر فرد مسلمان باید این حقیقت را نصب العین خود قرار داده، و مانند روز روشن، در آن تردید نکند که جامعه اسلامی که او در آن زندگی می کند، چنانکه در باطن جز نورانیت و طهارت صفتی ندارد، روزی خواهد رسید که در ظاهر نیز چنین شده و تبدیل به يك جامعه بهشتی گردد و هر عیب و نقیصه ای که فعلاً دارد، هر پلیدی و تیرگی که در گوشه و کنارش یافت می شود، تدریجاً یا دفعتاً، از بین رفته و روزی تبدیل به نورانیت و طهارت خالص و سعادت و روحانیت محض خواهد شد.

با وجود ایمان به يك چنین حقیقتی، دیگر تصور مغلوبیت و خسارت سعی، برای يك فرد مسلمان محال است، زیرا وی می داند که اگر چنین روزی را درك نماید، غرق در سعادت گردیده، کام دنیوی و اخروی خود را خواهد گرفت، و اگر درك نکند جامعه اش، که باز از نقطه نظر واقع بینی و فکر اجتماعی، همان خودش می باشد، با درك آن روز سربلند است و او (بشخصه) جزء روندگان این راه و فدائیان این مقصد بوده، و پاداش عمل وی پیش خدای دانا و بینا هدر نخواهد رفت.

این ایمان، يك نیروی معنوی به انسان می بخشد، که با وجود وی پیوسته خود را خوشبخت و کامروا می بیند و هرگز با تراکم ناملایمات و فشار روزگار و شکنجه گرفتاری های مرگبار امید نجات و رستگاری را از دست نداده، و روحیه اسلامی خود را نخواهد باخت.^۱

* در توقیع شریف حضرت ولی عصر (عج) آمده است: من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً لهواه، مطيعاً لأمر مولاه: فللعوام أن يقلدوه؛^۲

هر کدام از فقها که نفس خویشتن را نگاه دارد، و حافظ دینش باشد، و با هوا و هوس خود مخالفت کند، و از فرمان مولایش اطاعت کند، بر عموم مردم واجب است که از او تقلید کنند. منظور از صائناً لنفسه، حافظاً لدینه در این حدیث و فرق آن دو چیست؟

پاسخ: صائناً لنفسه یعنی از لحاظ عمل و فروع، و حافظاً لدینه یعنی از جهت عقیده و اصول، و مخالفاً لهواه، مطیعاً لأمر مولاه یعنی مخالف هوا و هوس خود، و مطیع فرمان مولایش باشد، لا لأمر غیره (نه فرمان غیر خدا)، زیرا به حسب اصطلاح قرآن به هر مطاعی، معبود گفته می شود. ۳.

* صدقه دادن از طرف امام زمان (ع) چگونه است؟

پاسخ: عموماً ادله اهدا، و نیابت در عبادات مستحبیه از قبیل نماز، صدقات، تلاوت قرآن و غیر ذلک، اهدای به امام (ع) بلکه پیغمبر اکرم (ص) و نیابت از آنان را نیز ممکن است شامل گردد.

* راه رسیدن به امام زمان (ع) چیست؟

پاسخ: امام زمان (ع) خود فرموده است: شما خوب باشید، ما خودمان شما را پیدا می کنیم.

* درباره ظهور حضرت ولی عصر (ع) در روایت آمده است: لا یظهر إلا و یظهر الفساد؛ ظهور نمی کند مگر اینکه فساد آشکار گردد. همچنین در احادیث متعدد آمده است: یملاً الأرض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً، ۴ بعد از اینکه زمین از ظلم پر می گردد، آن را با قسط و داد پر می کند. آیا از این گونه روایات استفاده نمی شود که نباید با فساد و ظلم و جور مبارزه نمود، تا زمینه ظهور حضرتش فراهم گردد؟

پاسخ: لازمه این سخن، حلال شمردن حرام و جواز ترك واجبات است و مسلماً حضرت نمی خواهد که فساد کنیم تا بیاید و ما را گردن بزند.

* آیا روایتی که می گوید: همه در زمان حضرت مهدی (ع) مسلمان

می شوند درست است؟

پاسخ: خداوند متعال می فرماید: إذ قال الله: یا عیسی، إني متوفیک و رافعک إلی و مطهرک من الذین کفروا، و جاعل الذین اتبعوک فوق الذین

كفروا إلى يوم القيامة، ثم إلى مرجعكم فأحكم بينكم فيما كنتم فيه تختلفون؛ [یاد کن] هنگامی راکه خدا گفت: ای عیسی، من تو را برگرفته و به سوی خویش بالا می‌برم، و تو را از [آلایش] کسانی که کفر ورزیده‌اند پاک می‌گردانم، و تا روز رستاخیز کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند فوق کسانی که کافر شده‌اند قرار خواهم داد. آنگاه فرجام شما به سوی من است، پس در آنچه بر سر آن اختلاف می‌کردید میان شما داوری خواهم نمود. ظاهراً روایت فوق مخالف، با این قسمت از آیه است که می‌فرماید: و جاعل الذین اتبعوك فوق الذین كفروا إلى يوم القيامة، زیرا این جمله می‌رساند که کفار تا روز قیامت وجود دارند. در روایتی نیز آمده است که: حضرت از آنها جزیه می‌گیرد. ۶۰

* آیا در قرآن کریم آیه‌ای در رابطه با رجعت وجود دارد؟

پاسخ: چندین آیه در این رابطه وجود دارد. یکی از آیاتی که بر رجعت دلالت دارد، آیه زیر است که خداوند متعال می‌فرماید: و يوم نحشر من كل أمه فوجاً ممن يكذب بآياتنا فهم يوزعون؛ ۷ و روزی که در آن از هرامتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب می‌کردند، محشور می‌گردانیم، و نگاه داشته می‌شوند تا همه به هم بپیوندند. مقصود از این آیه شریفه، قیامت نیست، چون با کلمه من تبعیضیه می‌فرماید: من كل أمه فوجاً یعنی از هرامتی، دسته‌ای را محشور می‌گردانیم. در حالی که قرآن کریم در رابطه با حشر روز قیامت می‌فرماید: و حشرناهم فلم نغادر منهم أحداً؛ ۸ و همه را گرد می‌آوریم و هیچ يك را فروگذار نمی‌کنیم.

* مقصود از دو تعبیر ایاب و رجعت که در زیارت جامعه می‌فرماید: مؤمنن بایابکم، مصدق بر جعتکم؛ ۹ به بازگشت شما ایمان دارم، و رجعت شما را تصدیق می‌نمایم. چیست؟

پاسخ: منظور از این دو باب (ایاب و رجعت) يك چیز است، و مقصود همان رجعتی است که اول امام حسین (ع) بعد حضرت امیرالمؤمنین (ع) و بعد حضرت رسول (ص)، بعد باقی ائمه (ع) رجوع می‌نمایند، می‌باشد.

* بعد از مرگ و انتقال به عالم برزخ، بازگشت به دنیا و ماده چگونه ممکن است؟ و اخبار رجعت را چگونه می‌شود تصدیق کرد؟ ۱۰

پاسخ: نقل شده که مرحوم سید نعمت‌الله جزایری در کتاب الأنوار النعمانیة فرموده است: ششصد نص دینی اعم از آیه، روایت، دعا و زیارت در رابطه با رجعت وجود دارد. البته روایات با هم تنافی دارند، ولی روی هم رفته قطعاً رجعت به معنای بازگشت به زندگانی دنیا بعد از مرگ را اثبات می‌کند. چنان‌که قرآن کریم نیز در موارد متعدد بر بازگشتن به دنیا بعد از مرگ تصریح کرده و بر مسئله رجعت صحه می‌گذارد. از آن جمله زنده شدن مردگان توسط حضرت عیسی (ع) است. همچنین در قضیه بقره بنی اسرائیل می‌فرماید: و اذ قتلتم نفساً فاداً اثم فیها، والله مخرج ما کنتم تکتمون. فلنلا اضربوه ببعضها، كذلك یحیی الله الموتی، و یریکم آیاته، لعلکم تعقلون؛ ۱۱ و چون شخصی را کشتید، و درباره او با یکدیگر به ستیزه برخاستید، و حال آنکه خدا، آنچه را کتمان می‌کردید آشکار گردانید. پس گفتیم: با قسمتی از آن [گاو سر بریده را] به آن [مقتول] بزنید [تا زنده شود]. این‌گونه خدا مردگان را زنده می‌کند، و آیات خود را به شما می‌نماید، باشد که بیندیشید.

مقصود از قلنا اضربوه ببعضها دم گاو است. و نیز در جریان دیگر می‌فرماید: ألم ترالی الذین خرجوا من دیارهم و هم أُلوف حذر الموت، فقال لهم الله: موتوا، ثم أحياهم؛ ۱۲ آیا از حال کسانی که از بیم مرگ از خانه‌های خود خارج شدند، و هزاران تن بودند، خبر نیافتی؟ که خداوند به آنان گفت: تن به مرگ بسپارید، آنگاه آنان را زنده ساخت...

همچنین در قضیه حضرت عزیر (ع) می‌فرماید: فأما ته الله مأه عام ثم بعته...؛ ۱۳ پس خداوند او را به مدت صد سال میراند، آنگاه او را برانگیخت....

در بعضی از اخبار رجعت نیز آمده است: عمر عالم صد هزار سال است، هشتاد هزار سال از آن حکومت آل محمد (ص)، و بیست هزار سال حکومت دیگران است. تا اینکه در آخر می‌فرماید: چهل روز مانده به انقراض عالم، زمین از حجت خالی می‌گردد، و هرج و مرج عالم را فرا می‌گیرد، و بعد از چهل روز در صور دمیده شده و قیامت برپا می‌گردد. ۱۴

پی‌نوشت

۱. از سالنامه مکتب تشیع مجموعه مباحثات استاد علامه طباطبائی، پرفسور هانری کربن، چاپ اول قم، چاپ جدید این کتاب بزودی از طرف مرکز مطبوعاتی دارالتبلیغ منتشر خواهد شد.
۲. ر.ک: بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۸، روایت ۱۲.
۳. از جمله ر.ک: سوره یس (۳۶)، آیه ۶۰.
۴. ر.ک: بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۸، ح ۲۲۸، و ج ۲۴، ص ۲۴۱، ح ۴، و ج ۲۷، ص ۱۱۹، ح ۹۹، و ج ۲۸، ص ۵۳، ح ۲۱، و ج ۳۳، ص ۱۵۷، ح ۴۲۱، و ج ۳۶، ص ۲۲۶، ح ۲، و ص ۲۵۷، ح ۷۵، و ص ۲۷۱، ح ۹۲، و ص ۲۷۶، ح ۹۶ و...
۵. ر.ک: همان، ج ۴۴، ص ۲۰، ح ۴، و ج ۵۱، ص ۲۳، ح ۳۴، و ص ۶۰، ح ۵۹، و ج ۵۲، ص ۲۹۱، ح ۳۴، و ص ۳۴۰، ح ۹۰ و ص ۳۹۰، ح ۲۱۲.
۶. سوره آل عمران (۳)، آیه ۵۵.
۷. ر.ک: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۵، ح ۱۷۵ و ص ۳۷۶، ح ۱۸۵ و ص ۳۷۶، ح ۱۷۷ و ص ۳۸۱، ح ۱۹۱.
۸. سوره نمل (۲۷)، آیه ۸۳.
۹. کشف (۱۸)، آیه ۴۷.
۱۰. بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۳۱، روایت ۴.
۱۱. مخفی نماند که قول به رجعت از مختصات مذهب شیعه است و عامه بدان معتقد نیستند.
۱۲. بقره (۲)، آیات ۷۲ و ۷۳.
۱۳. بقره (۲)، آیه ۲۴۳.
۱۴. بقره (۲)، آیه ۲۵۹.
۱۵. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۴۵، ح ۴ و ج ۵۱، ص ۳۴۸، ح ۱ و ج ۶، ص ۱۸، ح ۱

پُرسش

آیا جمله «کما ملئت ظلما و جورا» که درباره ظهور حضرت مهدی (ع) است، با صالح بودن مردم منافات دارد؟

پاسخ

در روایات متعددی در مورد امام زمان (عج) آمده است که آن حضرت زمین پر از عدل و داد می‌کند، همان‌گونه که از ظلم و ستم پُر شده است: «الَّذِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا».[۱] در مورد این روایت تذکر چند نکته لازم است.

۱. پُر شدن زمین از ظلم و ستم به معنای ظالم بودن همه مردم نیست؛ بلکه به معنای حاکمیت روابط ظالمانه، غلبه عوامل فساد و کثرت وجود اسباب گمراهی در جوامع است. چنان‌که در همان روایاتی که این معنا در آنها آمده بیان می‌کند که در حال غیبت امام (عج) هر چند عده‌ای در گمراهی و ضلالت قرار دارند، ولی عده‌ای دیگر در مسیر هدایت هستند.[۲]
۲. در آیه یا روایتی نیامده است که همه مردم در هنگام ظهور امام زمان (عج) صالح هستند، تا گفته شود بین فساد کامل قبل از ظهور و صلاح کامل بعد از ظهور دو مضمون تعارض و ناسازگاری وجود دارد.

۳. هر چند در آیه و روایتی نیامده است که مردم در هنگام ظهور امام زمان (عج) صالح هستند؛ اما آنچه به لحاظ نظری می‌توان گفت؛ این است که مردم زمان ظهور باید قابلیت پذیرش حکومت امام را داشته باشند (شاید صالح بودن در متن پرسش به همین مطلب باشد). به نظر می‌رسد شایستگی برای پذیرش حکومت امام (عج)، نه تنها با غلبه ظلم و جور منافات ندارد؛ بلکه غلبه ظلم و جور می‌تواند تحقق بخش این

شایستگی در عموم مردم باشد؛ زیرا مردمی که همه نوع حکومت‌ها را تجربه کردند و از همه آنها ناامید شدند؛ از اعماق روح و به لحاظ فطرت خود، توجه به قدرت ما فوق مادی و جنبه‌های معنوی پیدا می‌کنند. این خواهش هر چند در همه عصرها در فطرت انسان‌ها وجود دارد، ولی سختی‌های هنگام ظهور امام (عج) زمینه بروز و ظهور این جنبه فطری را بیشتر فراهم می‌کند.

پی‌نوشت

[۱]. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۳۴۱، تهران، دارالکتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.

[۲]. «المُهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلَّتْ ظُلُمًا وَجَوْرًا تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ (فی المسکن، أو المراد تكون لاهل زمانه حيرة) وَ غَيْبَةٌ يَصِلُ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ». ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، الغيبة، ص ۶۱، تهران، نشر صدوق، چاپ اول، ۱۳۹۷ ق.

پُرسش

**برهان محبت چیست؟ و آیا حضرت ابراهیم (ع)
از این برهان برای اثبات ربوبیت پروردگار
استفاده کرد؟**

پاسخ اجمالی

برهان محبت، برهانی است که حضرت ابراهیم (ع) از طریق آن به نفی ربوبیت غیر خدا و اثبات ربوبیت خدای متعال در برابر مشرکان پرداخته است. حضرت ابراهیم (ع) با حد وسط قرار دادن محبت در قیاسی منطقی در قالب «شکل دوم» فرمود: رَبِّ باید محبوب باشد و غروب کننده محبوب نیست، پس رَبِّ، غروب کننده نیست.

این برهان بردو مقدمه استوار است: یکی ملازم بودن ربوبیت با محبوبیت؛ زیرا ربوبیت پیوندی حقیقی میان رَبِّ و مربوب است که کشش تکوینی مربوب به سوی رَبِّ، و در نتیجه دل دادگی مربوب به رَبِّ را در پی دارد. و دیگر این که افول کننده نمی تواند محبوب باشد؛ زیرا افول آفل مستلزم آن است که انسان پس از دست یابی، آن را از دست خواهد داد و انسان هرگز نمی تواند در حد پرستش، دل داده چیزی شود که از دست رفتنی است، بلکه شخص خردورز بهره مند از فطرت سلیم به چیزی که از او پنهان می شود حتی محبت عادی پایدار نمی یابد، چه رسد به محبت در حد عبادت که فقط شایسته رَبِّی است که همواره حاضر باشد.

پاسخ تفصیلی

برهان محبت، برهانی است که حضرت ابراهیم (ع) از طریق آن به نفی ربوبیت غیر خدا و اثبات ربوبیت خدای متعال در برابر مشرکان پرداخته و در

قرآن کریم به آن اشاره شده است.

آن حضرت در برابر مشرکان قوم خود به محاجّه برخاست و از طریق این برهان به نفی ربوبیت غیر خدا و اثبات توحید ربوبی پرداخت. برهان مذکور از آیات ۷۵ - ۷۹ انعام استفاده می شود، ولی بیشتر بر آیه ۷۶ انطباق دارد:

«فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ»؛

هنگامی که (تاریکی) شب او را پوشانید، ستاره‌ای مشاهده کرد، گفت: این خدای من است! اما هنگامی که غروب کرد، گفت: غروب کنندگان را دوست ندارم!

تقریر برهان محبت

حضرت ابراهیم (ع) با حد وسط قرار دادن محبت در قیاسی منطقی در قالب شکل دوم فرمود: ربّ باید محبوب باشد و غروب کننده محبوب نیست، پس ربّ، غروب کننده نیست.

این برهان بر دو مقدمه استوار است:

۱. ملازم بودن ربوبیت با محبوبیت؛ زیرا ربوبیت پیوندی حقیقی میان ربّ و مربوط است که کشش تکوینی مربوط به سوی رب و در نتیجه دل دادگی مربوط به رب را در پی دارد.

۲. افول کننده نمی تواند محبوب باشد؛ زیرا افول آفل مستلزم آن است که انسان پس از دست یابی، آن را از دست خواهد داد و انسان هرگز نمی تواند در حد پرستش، دل داده چیزی شود که از دست رفتنی است، [۱] بلکه شخص خردورز بهره مند از فطرت سلیم به چیزی که از او پنهان می شود حتی محبت عادی پایدار نمی یابد، چه رسد به محبت در حد عبادت که فقط شایسته ربّی است که همواره حاضر باشد.

توضیح این که: انسان ذات خویش را دوست دارد؛ از این رو آنچه را که در بقای ذات او و کمالش مؤثر است دوست می دارد، پس اگر انسان دریافت که موجودی وراثت خودش وجود دارد که ادامه حیات وی به دست او است، بلکه حیاتش وابسته به حیات آن موجود برتر است، و هر چیزی که به او می رسد از ناحیه او است، به طور فطری و طبیعی به سوی او می گراید و خواهان او می شود و هر چه معرفتش به او بیشتر شود محبتش نیز به او افزون تر خواهد شد.

بنابراین، ممکن نیست انسان چیزی را، ربّ و مدبر خود بداند، ولی محبوب وی نباشد. همچنین ممکن نیست چیزی را که انسان در حد پرستش و

به صورت مستقل دوست ندارد ربّ خود بداند، در نتیجه، اجرام آسمانی به دلیل این‌که همواره در دست‌رس انسان نیستند و از حال پرستنده خود بی‌خبر می‌مانند، نمی‌توانند به این اندازه محبوب وی باشند، پس اجرام مزبور نمی‌توانند ربّ انسان باشند.

این برهان نه تنها ربوبیت اجرام آسمانی را باطل می‌کند، بلکه برهانی برای ابطال هر نوع شرک و بت‌پرستی است؛ زیرا معیار ارائه شده در این برهان، یعنی «تعلق نگرفتن محبت به آفل» در همه جسمانیات جاری است، بلکه ربوبیت ارباب انواع و موجودات نوریه‌ای که برخی بت‌پرستان آنان را از ماده، طبیعت، جسمانیت و حرکت برتر و منزّه می‌دانند، نیز با این برهان باطل می‌شود؛ زیرا آنان تصریح می‌کنند که این انواع با همه شرافت وجود و صفا و نورانیت، مقهور خدا بوده، در برابر نور او مستهلک‌اند؛ به همین سبب اگر در برابر آنان حبی ابراز شود، این حب متعلق به مدبر آنها است؛ نه خود آنها. [۲]

قرار داشتن آیه «وَكَذَلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَ...» [۳] در بین آیات متضمن حجت، خود دلیل روشنی است، بر این‌که حجت مزبور از مشهودات ملکوتی ابراهیم، که ملاک یقین به خدا و آیات او است گرفته شده است. [۴] اما آنچه از امام رضا (ع) در تفسیر جمله «لَا أَجِبُ الْأَقْلِينَ» وارد شده است که ابراهیم (ع) فرمود: آفل را دوست ندارم؛ زیرا افول از صفات حادث است، نه از صفات قدیم، [۵] بدین معنا نیست که پایه استدلال، «افول حادث» است، بلکه پایه استدلال همان «عدم حب» است، و در بیان معیار عدم حب فرمود: افول از صفات حادث است و حادث سزاوار آن نیست که متعلق حب انسان قرار گیرد. [۶]

البته، برخی پایه استدلال را «افول حادث» دانسته و وجه دلالت آن بر نفی ربوبیت اجرام آسمانی را دلالت افول بر حدوث و امکان و در نتیجه نیاز آفل به محدث و واجب الوجود بالذات دانسته‌اند؛ [۷] زیرا افول حرکت است و حرکت متوقف بر متحرک و هر متحرک حادث است و هر حادث به قدیم نیاز دارد. [۸] یا در بیان وجه دلالت افول بر نفی ربوبیت اجرام گفته‌اند: افول حرکت است و هر حرکتی محرکی دارد و سلسله محرک‌ها به ناچار باید به یک محرک غیر متحرک پایان یابد و آن ذات باری تعالی است. [۹]

به اعتقاد برخی محبت در طرز تفکر فلسفی و عقلی محض هرگز حد وسط قرار نمی‌گیرد؛ زیرا اولاً: محبت از شئون عقل عملی است و در اسلوب منطقی که از شئون عقل نظری است نمی‌گنجد. ثانیاً: استعانت به محبت قابل عرضه

به خصم نیست؛ زیرا ممکن است آنچه را مستدل دوست دارد، محبوب خصم نباشد و او در برابر مستدل بگوید: من آفل را دوست دارم. [۱۰]

بنابراین شاید بتوان گفت حد وسط در برهان مزبور افول است؛ نه محبت؛ زیرا در آیات روی افول تکیه شده و به واسطه آن ربوبیت از اجرام آسمانی نفی شده است. دلیل رب نبودن آفل غایب شدن آن از مربوب است، در حالی که رب باید حاضر باشد. البته در بیان نتیجه از زبان دل کمک گرفته شده و گفته شده است: من فلان را دوست ندارم، بر این اساس با توجه به چگونگی بیان نتیجه، می‌توان برهان مورد نظر را «برهان محبت» نامید.

البته به نظر برخی «برهان محبت» یکی از دو گونه تقریر «برهان فطرت» است. «برهان فطرت» آن بخش از واقعیت انسان را که حقیقتی ذات اضافه و دارای دو طرف است، مورد استفاده قرار می‌دهد و با توجه به تضایی که بین دو طرف حقایق اضافی برقرار است، از تحقق یکی از دو طرف بر تحقق طرف دیگر استدلال می‌کند. محبت نیز حقیقتی اضافی و طرف مقابل آن محبوب بودن است. اوصاف و حالاتی که در برهان فطرت حد وسط قرار می‌گیرد، اوصاف اضافی است؛ مانند امید و محبت. بنابراین حد وسط برهان فطرت، وصف محبت نیز می‌تواند باشد؛ زیرا محبت وصفی وجودی است و بدون محبوب نمی‌تواند موجود باشد. قوام برهان فطرت در هنگام استفاده از محبت به این است که محبوب حقیقی انسان هیچ‌یک از کمال‌های دنیوی، بلکه هیچ‌یک از امور محدود و مقید جهان نیست، بلکه انسان دوست‌دار حقیقت مطلق و نامحدود بوده، و اگر در پی کمال‌های محدود می‌رود به سبب نشانه‌ای است که این امور به راست یا دروغ از حقیقت نامحدود دارند. [۱۱] با این بیان هر دو اشکالی که به برهان محبت شده پاسخ داده می‌شود؛ زیرا اولاً: محور بحث تلازم بین اطراف حقایق اضافی است و شناخت آن از شئون عقل نظری است نه عملی. ثانیاً: بحث روی عشق حقیقی است که در نهاد هر انسانی وجود دارد، هر چند ممکن است فردی به حسب ظاهر آن را انکار کند. بنابراین خداوندی که در این برهان ثابت می‌شود همان حقیقتی است که محبوب و دل‌پذیر است. این دیدگاه مؤید به روایتی از امام صادق (ع) است که فرمود: «هل الدین إلا الحب»؛ [۱۲] (مگر دین جز دوستی و محبت چیز دیگری است). حضرت ابراهیم در این برهان از محبوب نبودن هر چیز غیر ازلی و محدود و افول‌پذیر، بر نفی الوهیت ماه و ستارگان و از طرف دیگر از محبت و عشقی که دارد، بر وجود خداوندی که زنده و بی‌زوال بوده، آفریننده آسمان‌ها و زمین است،

استدلال کرده است. [۱۳] در نتیجه انبیا خداوند را به عنوان یک فرضیه یا بحث نظری خشک ثابت نمی‌کنند، بلکه آنان توحید را با تربیت در کنار هم برای مردم مطرح کرده، و رب را به عنوان محبوب به مردم معرفی می‌کنند. [۱۴]، [۱۵]

پی نوشت

- [۱]. ر. ک: طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۷۷، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق: المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه، موسوی همدانی، سید محمد باقر، ج ۷، ص ۲۴۹ - ۲۵۰، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ش.
- [۲]. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۹۰.
- [۳]. انعام، ۷۵.
- [۴]. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۸۵.
- [۵]. شیخ صدوق، عبون اخبار الرضا (ع)، محقق، مصحح، لاجوردی، مهدی، ج ۱، ص ۱۹۷، تهران، نشر جهان، چاپ اول، ۱۳۷۸ق.
- [۶]. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۸۷.
- [۷]. رشیدالدین مبینی، احمد بن ابی سعد، کشف الأسرار و عدة الأبرار، تحقیق، حکمت، علی اصغر، ج ۳، ص ۴۰۹، تهران، امیر کبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۱ش: طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مقدمه، بلاغی، محمد جواد، ج ۴، ص ۵۰۱، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ش.
- [۸]. فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ج ۱۳، ص ۴۴، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۲۰ق.
- [۹]. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۸۷.
- [۱۰]. ر. ک: جوادی آملی، عبد الله، تفسیر موضوعی قرآن مجید (فطرت در قرآن)، ج ۱۲، ص ۲۳۱، قم، مرکز نشر اسراء، چاپ دوم، ۱۳۷۹ش.
- [۱۱]. جوادی آملی، عبد الله، تبیین براهین اثبات خدا، ص ۲۸۶، قم، نشر اسراء، چاپ اول.
- [۱۲]. شیخ صدوق، خصال، محقق، مصحح، غفاری، علی اکبر، ج ۱، ص ۲۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۲ش.
- [۱۳]. تبیین براهین اثبات خدا، ص ۲۹۴.
- [۱۴]. تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱، ص ۳۰۶، تهران، مرکز فرهنگی نشر رجاء، ۱۳۶۳ش.
- [۱۵]. ر. ک: مرکز فرهنگ و معارف قرآن، دائرة المعارف قرآن کریم، ج ۵، ص ۵۳۸ - ۵۴۱، قم، بوستان کتاب، چاپ دوم، ۱۳۸۶ش.

پرسش

آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» نور- ۵۵، چگونه بر ظهور موعود جهانی دلالت دارد؟

پاسخ

برای رسیدن به پاسخ این پرسش نخست ترجمه آیه شریفه، سپس بیان دیدگاه‌های مفسران به صورت خلاصه ضروری به نظر می‌رسد. اما ترجمه کامل آیه شریفه: «خداوند به کسانی از شما (مسلمانان) که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که قطعاً آنها را در روی زمین جانشین (خود) کند و (حکومت بخشد) همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنها بودند، جانشین ساخت، و حتماً آن دینی را که برای آنها پسندیده است (دین اسلام) برای آنها مستقر و استوار سازد، و بی تردید حال آنها را پس از بیم و ترس به امن و ایمنی تبدیل نماید به طوری که تنها مرا بپرستند و چیزی را شریک من قرار ندهند. و هر کس پس از این (نعمت بزرگ) کفران ورزد، چنین کسانی به حقیقت نافرمانند».[۱]

از مجموع آیه چنین بر می‌آید که خداوند به گروهی از مسلمانان که دارای دو صفت «ایمان» و «عمل صالح» هستند، سه نوید داده است:

۱. جانشینی و حکومت روی زمین.
 ۲. نشر آیین حق به طور اساسی و ریشه‌دار در همه جا.
 ۳. از میان رفتن تمام اسباب خوف، ترس، وحشت و ناامنی.
- نتیجه این امور آن خواهد شد که با نهایت آزادی خدا را بپرستند و

فرمان‌های او را گردن نهند و هیچ شریک و شبیهی برای او قائل نشوند و توحید خالص را در همه جا بگسترانند. [۲]

در این‌که منظور از این عده که خداوند حکومت بر روی زمین را به آنان وعده داده است، چه کسانی هستند؟ بین مفسران اختلاف نظر وجود دارد و نظریات متعددی بیان شده است:

۱. بعضی آن‌را مخصوص صحابه پیامبر اسلام (ص) دانسته‌اند که با پیروزی اسلام در عصر پیامبر (ص) صاحب حکومت در زمین شدند. [۳]
۲. بعضی دیگر اشاره به حکومت خلفای سه‌گانه نخستین می‌دانند. [۴]
۳. بعضی دیگر حکومت خلفای چهارگانه نخستین را مصداق آن بیان می‌کنند. [۵]

۴. بعضی مفهوم آن‌را چنان وسیع دانسته‌اند که این وعده را شامل تمام مسلمانانی که دارای این صفت‌اند می‌دانند. [۶] برخی در تأیید و توضیح این نظریه می‌گویند: «بدون شک این آیه شامل مسلمانان نخستین می‌شود و بدون شک حکومت مهدی (ع) که طبق عقیده عموم مسلمانان اعم از شیعه و اهل تسنن سراسر روی زمین را پر از عدل و داد می‌کند، بعد از آن‌که ظلم و جور همه جا را گرفته باشد مصداق کامل این آیه است، ولی با این حال مانع از عمومیت و گستردگی مفهوم آیه نخواهد بود». [۷]

۵. گروهی آن‌را اشاره به حکومت حضرت مهدی (ع) می‌دانند که شرق و غرب جهان در زیر لوای حکومتش قرار می‌گیرد، و آئین حق در همه جا نفوذ می‌کند و ناامنی و خوف و جنگ از صفحه زمین بر چیده می‌شود، و عبادت خالی از شرک برای جهانیان تحقق می‌یابد. [۸]

در میان این نظریات به نظر می‌رسد نظریه پنجم (اشاره به حکومت حضرت مهدی) از قوت بیشتری برخوردار است. [۹] اولاً: قرائنی در آیه وجود دارد که با حکومت آن حضرت سازگارتر است مانند:

- الف. جانشینی و حکومت بر زمین: «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ».
 - ب. استقرار و استواری دین مورد پسند خدا: «لَيَمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ».
 - ج. تبدیل بیم و ترس به امن و ایمنی: «وَلَيَبْذِلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا».
 - ه. پرستش فقط خدای یگانه و شریک قرار ندادن چیزی برای او: «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا».
- روشن است این مفاهیم به صورت مطلق و کامل فقط در حکومت امام

مهدی (عج) محقق می‌شود؛ اما در مواردی که بیان شده است به صورت جزئی و ناقص تحقق یافته است؛ از این رو تطبیق آیه شریفه بر حکومت امام مهدی (عج) با قرائن موجود در آیه هماهنگ‌تر است. [۱۰]

ثانیاً: در روایات متعدد از اهل بیت (ع)، آیه شریفه بر حکومت امام مهدی (عج) تطبیق و تفسیر شده است؛ اینک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: طبرسی در تفسیر این آیه می‌گوید: آنچه که از اهل بیت در تفسیر این آیه روایت شده این است که این آیه در شأن مهدی از آل محمد (عج) نازل شده است.

وی همچنین از تفسیر عیاشی نقل می‌کند که امام سجاد (ع) پس از قرائت این آیه فرمود: این عده (که خداوند به آنان وعده داده) شیعیان ما هستند که خداوند به وسیله مردی از ما که مهدی این امت است آن را به انجام می‌رساند و همو کسی است که رسول خدا (ص) در باره او فرمود: اگر از عمر دنیا فقط یک روز مانده باشد خداوند آن روز را آن قدر طولانی می‌کند تا مردی از عترتم که اسم او اسم من است بیاید و زمین را پراز عدل و داد کند، همان‌گونه که از ظلم و ستم پر شده است. [۱۱]

بنابر این، با توجه به این دلایل می‌توان از این آیه وعده به ظهور موعود جهانی حضرت مهدی (عج) را دریافت و استنباط کرد.

پی نوشت

- [۱]. نور، ۵۵.
- [۲]. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۵۳۱، دارالکتب الإسلامية، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۴ ش.
- [۳]. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۲۴۰، ناصر خسرو، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۲ ش؛ طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۱۵۴، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ ق؛ تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۵۳۱.
- [۴]. فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ج ۲۴، ص ۴۱۳، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۲۰ ق.
- [۵]. جصاص، احمد بن علی، احکام القرآن، تحقیق: قمحاوی، محمد صادق، ج ۵، ص ۱۹۱، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵ ق.
- [۶]. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۲۴۰؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۱۵۴؛ تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۵۳۱.
- [۷]. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۵۳۱.
- [۸]. همان.
- [۹]. این نظریه از سوی مفسران بزرگی؛ مانند علامه طباطبائی و سید عبدالحسین طیب و... تأیید و تقویت شده است. ر. ک. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۱۵۵ و ۱۵۶؛ طیب، سید عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۵۵۶، انتشارات اسلام، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۸ ش.
- [۱۰]. ر. ک. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۱۵۵ و ۱۵۶.
- [۱۱]. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۲۴۰؛ قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، محقق و مصحح: موسوی جزائری، سید طیب، ج ۱، ص ۱۴، دارالکتاب، قم، چاپ سوم، ۱۴۰۴ ق.

پرسش

**چطور می‌توان به وسیله قرآن وجود حضرت
ولیعصر (عج) و ظهور او را اثبات کرد؟**

پاسخ اجمالی

در آغاز باید دانست که قرآن نوعاً به صورت کلی سخن می‌گوید و تفصیل آن در سنت آمده است.

با توجه به این نکته از دو دسته آیات قرآن، می‌توان برای وجود حضرت ولیعصر (عج) و ظهور آن حضرت استفاده نمود:

۱. آیاتی که ضرورت وجود حجت الهی را در میان مردم بیان می‌کنند. از جمله خداوند سبحان خطاب به پیامبر اکرم (ص) فرمود: "مانا تو بیم دهنده ای و برای هر جامعه راهنمایی است" این آیه و روایات تفسیرکننده آن وجود و حضور دایمی رهبران آسمانی را به طور عام در جوامع بشری مورد تأیید و تأکید قرار می‌دهد.

۲. آیاتی که بشارت به حکومت صالحان و مستضعفان و مؤمنان بر کره زمین می‌دهد. مثلاً در جایی از قرآن کریم آمده است: "و همانا در زبور بعد از آن که در تورات (نوشته بودیم) نوشتیم که زمین را بندگان صالح من به ارث خواهند برد". و در جای دیگری از قرآن خداوند "وعدده" می‌دهد که بندگان صالح به قدرت می‌رسند و امنیت را در جهان گسترش می‌دهند و دین را در سراسر جهان فراگیر می‌کنند.

در روایات مصداق این آیات مشخص شده و به وجود و ظهور حضرت مهدی (عج) تفسیر گردیده است.

پاسخ تفصیلی

ظهور منجی و کسی که روزی خواهد آمد و جهان را پر از عدل و داد خواهد نمود، از اموری است که مورد اتفاق همه ادیان و فرق موجود دنیا است، منتها در تعیین مصداق و بعضی از خصوصیات آن باهم اختلاف دارند. اما شیعه معتقد است که منجی و مصلح جهانی حضرت مهدی (عج) است. [۱]

از آن جا که قرآن براساس مطالب مستحکم فطری و عقلی است، بهترین سند برای هر مطلب علمی و دینی است.

این نکته را در آغاز باید دانست که قرآن نوعاً به صورت کلی سخن می گوید و برای تشریح و تفسیر آن باید به سراغ خبره و متخصص علوم قرآنی؛ یعنی ائمه معصومین (ع) رفت. به عبارت دیگر، وظیفه و مسئولیت روشنگری و بیان مقصود آیات قرآن به حجت های الهی واگذار شده است. [۲]

در پاسخ این سؤال تنها به بیان گلچینی از آیات مربوط به بحث می پردازیم و بعضاً از روایات معصومین (ع) برای درک هر چه بیشتر آیات بهره خواهیم گرفت. در هر صورت از دو دسته آیات قرآن، می توان برای وجود حضرت ولیعصر (عج) و ظهور آن حضرت استفاده نمود:

۱. آیاتی که ضرورت وجود حجت الهی را در میان مردم بیان می کنند.
۲. آیاتی که بشارت به حکومت صالحان و مستضعفان و مؤمنان بر کره زمین می دهد.

۱. آیاتی که ضرورت وجود حجت الهی را در زمین بیان می کنند:
از نظر قرآن کریم، در طول تاریخ زندگی بشر، هیچ گاه زمین از حجت خدا خالی نبوده و خداوند برای هر امتی فردی مناسب را برگزیده تا انسان ها را در راه رسیدن به کمال مطلوب رهنمون باشند. چنان که خداوند سبحان فرمود: "إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ". [۳]

پس همواره یک بیم دهنده و هدایتگر در جوامع انسانی حضور دارد که از جانب خدا برگزیده شده است. امام صادق (ع) در تفسیر آیه یاد شده فرمودند: "در هر زمانی امامی از خاندان ما وجود دارد که مردم را به آنچه رسول الله آورده (دین اسلام) هدایت می کند". [۴]

از مجموع این آیه و روایت ضرورت وجود حجت الهی به عنوان هدایتگر در هر عصر، به خوبی فهمیده می شود.

دلیل دیگر بر ضرورت وجود امام معصوم در جامعه این است که قرآن مبین و مفسر لازم دارد و به جز امام معصوم کسی به تمام معانی و خصوصیات آیات قرآن از محکّمات و متشابهات آگاه نیست. پس به حکم عقل قطعی پس از رسول، امام معصوم لازم است. [۵]

امام رضا (ع) در بیان لزوم وجود امام معصوم می فرماید: "اگر زمین برای یک چشم به هم زدن از حجت خالی شود، اهلش را در خود فرو خواهد برد". [۶]
امامان معصوم (ع) مایه آرامش و امنیت هستی و واسطه فیض الهی اند و نعمات و برکات خداوند متعال به واسطه آنها و به یمن حضورشان به انسان ها داده می شود، که اگر لحظه ای برکت وجودشان نباشد، زمین اهلش را فرو می برد. [۷]

اما این که مصداق این امام معصوم، کیست و چه هویتی دارد، روایات فراوانی وارد شده که بیان می دارند این فرد همان فرزند امام حسن عسکری (ع) است و.... [۸]

۲. دسته دوم آیاتی که بشارت به حکومت صالحان و مؤمنان بر روی زمین می دهد:

بر اساس ده ها آیه از قرآن کریم موضوع ظهور حضرت مهدی (عج) قابل استناد است، تمرکز غالب این آیات بر بشارت به بندگان صالح و مستضعف برای بازستاندن حق خود و رسیدن به قدرت و ایجاد یک حکومت واحد جهانی مبتنی بر حق و عدل و غلبه اسلام بر تمامی مکاتب و ادیان است. قرآن کریم از یک سو بیان می کند این بشارت در بعض کتب آسمانی دیگر هم آمده است: "و همانا در زبور بعد از ذکر (تورات) نوشتیم که زمین را بندگان شایسته من به ارث خواهند برد". [۹]

از سوی دیگر این بشارت را به اراده خداوند استناد می دهد: "و خواستیم بر مستضعفان روی زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان گردانیم". [۱۰] این آیات بشارت در ظهورند که در تفسیر آن روایات زیادی وجود دارد که این ادعای ما را اثبات می کنند.

در آیه دیگری خداوند حکومت و جانشینی مؤمنان و صالحان را به عنوان "وعده الهی" بر بندگان با ایمان خود بیان می کند و امنیت و آرامش را مژده می دهد: "خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند وعده داده است که حتماً آنان را در این زمین جانشین (خود) قرار دهد و آن دینی را که برایشان پسندیده است، به سودشان مستقر کند و بیمشان را به امنیت مبدل گرداند تا مرا عبادت کنند و...". [۱۱]

روایات معصومین (ع) این آیه را بر حضرت حجت ولیعصر (عج) و اصحاب او منطبق نموده‌اند. [۱۲]

انتظار فرج نیز که خود بحثی مبسوط و مفصل است و دلالت به "وجود" و "ظهور" حضرت ولیعصر (عج) می‌کند، در قرآن و روایات ائمه اطهار (ع) مورد اشاره قرار گرفته است. "و ارتقبوا انی معکم رقیب". [۱۳]

در حدیثی امام رضا (ع) در تفسیر آیه یاد شده انتظار فرج را موجب گشایش و آرامش دانسته‌اند. [۱۴]

جمع بندی

آنچه از مجموع آیات و روایات یاد شده استفاده می‌شود این است که بر اساس حکمت و لطف خداوند در طول تاریخ بشر همواره رهبرانی آسمانی مردم را انداز و تبشیر نموده‌اند و خداوند برکت وجود آنها را در زمین همیشگی کرده است. حضرت مهدی (عج) در این زمان، مقام رهبری و امامت جهانیان را به دست دارند و روزی ظهور می‌فرمایند. [۱۵]

پی نوشت

- [۱] برای آگاهی بیشتر نک: نمایه: امام زمان (عج) و ادیان، سؤال ۱۴۲۸ (سایت: ۱۶۳۱).
- [۲] حدیث ثقلین، مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۸، طبع دارالمعرفة، بیروت.
- [۳] به درستی که تو بیم دهنده‌ای و برای هر جامعه راهنمایی است. رعد، ۷.
- [۴] بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۵. "و فی کل زمان امام منا یهدیهم الی ما جاء به رسول الله (ص)".
- [۵] بانوی اصفهانی، سیده نصرت امین، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج ۳، ص ۳۹، توضیح آیه ۴۴، نحل.
- [۶] بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۹، احادیث دیگری نیز با همین مضمون در منبع مذکور آمده است.
- [۷] در بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۵۶، به مقوله لزوم وجود همیشگی رهبر آسمانی بر می‌خوریم.
- [۸] نک: منتخب الاثر، نجم الثاقب، بحار الانوار، ج ۲۳ و
- [۹] "ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون"، انبیاء، ۱۵۰.
- [۱۰] قصص، ۵.
- [۱۱] نور، ۵۵.
- [۱۲] رک: امید سبز، ص ۳۴، فرزی، محمد علی.
- [۱۳] "منتظر باشید که من هم مثل شما منتظرم" هود، ۹۳.
- [۱۴] المیزان، ص ۳۹۳ - ۳۹۴.
- [۱۵] برای آگاهی بیشتر نک: موعود شناسی و پاسخ به شبهات، رضوانی، علی اصغر، ص ۲۸۷ - ۲۹۸.

پُرسش

درباره امام زمان گفته شده است: «یأتی بقضاء جدید»؛
منظور از قضاء جدید چیست؟

پاسخ اجمالی

در مورد امام زمان و عرضه دینی جدید توسط ایشان احادیثی وجود دارد در حالی که ظاهر چنین مسئله‌ای با تعالیم دینی قرآن و عترت سازگار نیست. در درجه اول باید گفت اساساً واژه دین جدید وجود ندارد، بلکه منظور از قضای جدید، قضاوت جدید است. ضمن آن که دلایل مسلمی وجود دارد که عرضه دین جدیدی غیر از اسلام در آن محکوم است. همچنین از نام حضرت هم هدایت‌گری او مشخص است که نسبت به دین اسلام است. بدین دلیل منظور از دین جدید این است که در زمان غیبت، بدعت‌هایی در دین گذاشته می‌شود و احکامی از اسلام و قرآن بر طبق میل مردم تفسیر می‌شود و حدود و احکام چنان فراموش می‌شوند که گویا اصلاً از اسلام نبودند. وقتی که حضرت مهدی ظهور کردند، بدعت‌ها را ابطال می‌کنند و احکام خدا را به همان گونه‌ای که صادر شده بود، ظاهر می‌سازند. حدود اسلامی را بدون سهل انگاری اجرا می‌کنند و معلوم است که برای مردم چنین برنامه‌ای تازگی دارد.

پاسخ تفصیلی

احادیثی در مورد امام مهدی (عج) وجود دارد که دلالت بر عرضه دین جدیدی از جانب آن حضرت می‌کند. بعضی از آن روایات عبارت‌اند از:
امام باقر (ع) فرمود: «يَقُومُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَ كِتَابٍ جَدِيدٍ وَ قَضَاءٍ

جَدِيدٍ...»؛ [۱] امام قائم که قیام کند امری نو و کتابی نو و قضاوتی نو خواهد داشت.

امام صادق (ع) فرمود:

«قَالَ يَضْنَعُ مَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ يَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ كَمَا هَدَمَ رَسُولُ اللَّهِ أُمْرَ الْجَاهِلِيَّةِ وَيَسْتَأْنِفُ الْإِسْلَامَ جَدِيداً»؛ [۲] همان کاری را که رسول خدا (ص) انجام داد، مهدی (عج) انجام می دهد. بدعت های موجود را خراب می کند، چنان که رسول خدا اساس جاهلیت را منهدم نمود، آن گاه اسلام را از نو بنا می کند.

«إِذَا قَامَ الْقَائِمُ جَاءَ بِأَمْرِ جَدِيدٍ كَمَا دَعَا رَسُولُ اللَّهِ فِي بُدْوِ الْإِسْلَامِ إِلَى أَمْرِ جَدِيدٍ»؛ [۳] هنگامی که قائم (ع) ظهور کرد با امر جدید خواهد آمد، چنان که رسول خدا (ص) در آغاز اسلام مردم را به امر جدید دعوت می کرد.

همه این احادیث در نگاه اولیه و ظاهری دلالت بر آوردن دینی جدید توسط ولی عصر (عج) دارند. با توجه به این مطلب بسیاری از اصول و اعتقادات مکتب تشیع زیر سؤال می رود و به ناچار باید تفسیری مناسب با اصول اعتقادی تشیع عرضه شود.

برای پاسخ گفتن به شبهه مذکور نیاز است به مقدماتی اشاره شود که عبارت اند از:

الف. اگر در منابع حدیثی جست و جویی داشته باشیم، اساساً واژه ای تحت عنوان دین جدید پیدا نخواهیم کرد، ولی متأسفانه در برخی از کتاب هایی که در مورد امام زمان (عج) نوشته شده در ترجمه فارسی بعضی از احادیث به این مطلب اشاره شده است که حضرت با دین جدید می آید. در حالی که این ترجمه صحیح نیست؛ چون مقصود از عبارت «یستأنف الاسلام جدیداً»؛ یعنی بازسازی اسلام نه آوردن دین جدیدی غیر از اسلام.

ب. بر فرض که مراد از این قضا و امر جدید، دین جدید باشد، باز هم باید گفت: امام زمان (عج) هرگز دین جدید و تازه ای غیر از اسلام پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) نخواهد آورد و دین در نزد خدا تنها یکی است، همان طور که قرآن کریم می فرماید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ». [۴]

شاهد این مطلب صراحت قرآن در زمینه ختم نبوت در آیه ۴۰ سوره احزاب، [۵] و روایتی است که صریحاً مسئله خاتمیت پیامبر اسلام را ثابت می کند، [۶] همچنین طبق احادیث متعدد دیگری؛ حضرت مهدی (عج) با همان روش پیامبر اسلام و کتاب و سنت و آئین او بر می خیزد؛ [۷] لذا روشن می شود که برنامه امام زمان (عج) و رفتارش ترویج و بسط اسلام و تجدید

عظمت قرآن است.

ج. اساساً حضرت مهدی هدایت کننده است؛ یعنی همان دین حضرت محمد(ص) را بسط و گسترش می دهد؛ لذا حکمت اصلی نامیده شدن امام زمان(ع)، به مهدی آن است که آن حضرت مردم را به آنچه که از آن دور شده اند؛ یعنی احکام واقعی اسلام هدایت خواهد کرد. شاهدش این حدیث است: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ (ع) دَعَا النَّاسَ إِلَى الْإِسْلَامِ جَدِيداً وَهَدَاهُمْ إِلَى أَمْرِ قَدْ دُتِرَ وَصَلَ عَنْهُ الْجُمْهُورُ وَإِنَّمَا سَمِيَ الْقَائِمُ مَهْدِياً لِأَنَّهُ يُهْدَى إِلَى أَمْرِ مَضْلُومٍ عَنْهُ وَ سُمِّيَ الْقَائِمَ لِقِيَامِهِ بِالْحَقِّ»؛ [۸] وقتی قائم ما قیام کرد مردم را از نو به سوی اسلام دعوت می نماید و به سوی چیزی که کهنه شده و عموم مردم از آن دور افتاده اند، هدایت می کند. آن جناب، مهدی نامیده شده؛ چون به چیزی که مردم از آن دور شده اند هدایت می شود و قائم نامیده شده چون برای به پا داشتن حق قیام می کند.

د. حال که روشن شد سیره عملی امام زمان جز رفتار پیامبر نیست، و اساساً مهدی بودن او هم به همین معنا است، لازم است به این مواردی اشاره کنیم که چرا مهدی بودن حضرت موجب توهّم عرضه دین جدید می شود. برای این مطلب دلایل متعددی وجود دارد که عبارت اند از:

یک. مطابق برخی روایات، بخشی از احکام به جهت نبود شرایط و مقتضیات در عصر معصومان بیان نشده و تنها علمش نزد اهل بیت(ع) باقی مانده است و در عصر ظهور آن احکام بیان خواهد شد.

دو. بخشی از احکام به جهت از بین رفتن کتاب ها و احادیث تلف شده و به دست ما نرسیده است که قطعاً نزد امام زمان(ع) موجود است و در عصر ظهور آنها را بیان کرده و به اجرا خواهد گذاشت.

سه. در عصر غیبت به جهت دوری از امام معصوم، علما و فقها مأمور به گرفتن احکام از ادله ای هستند که برخی از آنها ظنی است و در نتیجه احکامی که استخراج می شود احکام ظاهری است نه واقعی، اگر چه در عصر غیبت مأمور به عمل به آنها هستیم، ولی در عصر ظهور توسط امام زمان(ع) احکام واقعی عرضه می شود.

چهار. در طول تاریخ اسلام برخی از احکام بنا به مصالحی کمتر به آنها عمل شده و یا اصلاً در جامعه بیان نشده است؛ که به طور حتم این گونه احکام در عصر ظهور به اجرا در خواهد آمد.

پنج. تا عصر ظهور دیدگاه و سطح فکر و تعقل مردم بسیار بالا رفته و

آمادگی و قابلیت‌هایی فوق العاده در فهم معارف دینی خواهند یافت که در نتیجه احتیاج به پاسخ‌گویی با انحای مختلف به این خواسته‌ها است. [۹]

جمع بندی

بنابراین، اگر ابهامی در احادیث دسته اول وجود داشت با توضیحاتی که بیان شد، بر طرف می‌شود. در مجموع باید احادیث را به گونه‌ای ترجمه و تفسیر کرد که شبهه‌ای پیش نیاید؛ بدین بیان که در زمان غیبت، بدعت‌هایی در دین گذاشته می‌شود و احکامی از اسلام و قرآن بر طبق میل مردم تأویل و تفسیر می‌شود و بسیاری از حدود و احکام چنان فراموش می‌شوند که گویا اصلاً از اسلام نبودند. وقتی که حضرت مهدی (ع) ظهور کند، بدعت‌ها را ابطال می‌کند و احکام خدا را به همان گونه‌ای که صادر شده بود، ظاهر می‌سازند. حدود اسلامی را بدون سهل انگاری اجرا می‌کند و معلوم است که برای مردم چنین برنامه‌ای تازگی دارد.

و مردم با دیدن این‌که امام زمان، در تمام زمینه‌ها به لزوم رعایت احکام خاصی که ریشه‌های وابستگی به دیگران و تأثیرپذیری از فرهنگ بی‌گانه را قطع می‌کند و هرگونه ظلم و ستم و امتیاز طلبی‌های نادرست اجتماعی را از متولیان دروغین امور سلب می‌کند و... پافشاری می‌نمایند، درحالی‌که این امور را آنها تاکنون به اسم قوانین اسلامی ایجاد و رواج داده بودند، بدیهی است که با مشاهده چنین وضعی حتی برخی از متولیان مراکز مذهبی و فرهنگی نیز به مقابله با آن حضرت برخوانند خاست؛ چرا که اولاً؛ مضمون دعوت آن حضرت را به ضرر موقعیت خویش می‌بینند، ثانیاً؛ آنها را مخالف با آنچه که تا آن روز به اسم اسلام می‌شناختند ارزیابی می‌کنند.

پی نوشت

- ابن ابی زینب (نعمانی)، محمد بن ابراهیم، الغيبة، محقق و مصحح: غفاری، علی اکبر، ص ۲۳۳، نشر صدوق، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۷ ق.
- [۲]. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۵۲، دار إحياء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.
- [۳]. شیخ مفید، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۸۴، کنگره شیخ مفید، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
- [۴]. آل عمران، ۱۹.
- [۵]. «ما كان مُحَمَّدٌ أباً أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً»؛ محمد پدر هیچ یک از مردان شما نبود، ولی رسول خدا و خاتم و آخرین پیامبران است و خداوند به هر چیز آگاه است.
- [۶]. ر. ک: الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۱۵۵ - ۱۵۶؛ «خاتمیت و پایان رسالت»، سؤال ۴۹۱۶؛ «سرّ خاتمیت دین اسلام»، سؤال ۳۸۶.
- [۷]. مانند این که رسول خدا (ص) در سخنانی می فرماید: ۱. «یخرج رجل من اهلبیتی و یعمل بسنتی»؛ یکی از اهل بیت من قیام می کند و به سنت و روش من عمل می کند. (بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۸۲) ۲. «القائم من ولدی اسمه اسمی و کنیته کنیتی و شمائله شمائلی و سنته سنتی یقیم الناس علی طاعتی و شریعتی و یدعوهم الی کتاب ربی»؛ قائم از فرزندان من، همنام و هم کنیه من است، شمایل و رفتارش، شمایل و رفتار من است و مردم را به اطلاعات من و دین من وادار می نماید و به قرآن دعوتشان می کند. (شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، محقق و مصحح: غفاری، علی اکبر، ج ۲، ص ۴۱۱، دارالکتب الاسلامیة، تهران، چاپ دوم، ۱۳۹۵ ق). ۳. «وان الثانی عشر من ولدی یغیب حتی لا یری ویأتی علی امین بزمن لا ینیقی من الاسلام الا اسمه و لا ینیقی من القرآن الا اسمه فحينئذ یأذن الله تبارک و تعالی بالخروج فیظهر الله الاسلام به ویجدده»؛ دوازدهمی از فرزندانم به طوری غایب می شود که اصلاً دیده نمی شود. زمانی خواهد آمد که از اسلام جز اسمی و از قرآن جز رسم و اثری باقی نمی ماند، در آن هنگام خدا به وی اجازه نهضت می دهد و به وسیله او اسلام را تقویت کرده، تجدیدش می کند. (بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۲۸۴).
- [۸]. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۰.
- [۹]. ر. ک: «پیشرفت علم در عصر ظهور امام زمان (عج)»، سؤال ۱۸۳۴۹.

پرسش

**نقش زنان در حکومت حضرت ولی عصر (عج)
چگونه خواهد بود؟**

پاسخ اجمالی

بعثت پیامبر اکرم (ص) و گسترش اسلام، علاوه بر تحولات عظیمی که در دنیا از آن زمان تا کنون ایجاد نموده است، مقام و منزلت و نقش زن در خانواده و جامعه را وارد مرحله‌ای جدید نمود به گونه‌ای که با قبل از آن به هیچ وجه قابل مقایسه نیست.

در دوران قبل از اسلام، در جوامع مختلف به زن تنها به عنوان وسیله‌ای برای دفع و اشباع شهوات مرد، کار در منزل، تولید مثل، شیردهی و کارگری بی اراده و اختیار در منزل نگریسته و هیچ گونه حقوق انسانی برای او قایل نبودند و... که با انتقال به یکدیگر، در نهایت به عنوان ارث، کارگری برای خانه ی وارث می‌گشت. در برخی موارد هم، چشم نگشوده، در زیر خاک پنهانش می‌کردند، اما اسلام به زن بسان مرد، از نظر شخصیت و کرامت انسانی نگریست و نفقه و مهر او را بر عهده‌ی مرد نهاد و او را شریک زندگی او نمود که نه تنها خود میراث مرد نیست، که از او ارث هم می‌برد و بسان مرد می‌تواند در عرصه‌های دینی و فرهنگی و حتی نظامی و اقتصادی با حفظ شوون و کرامت خویش حضور یابد و مثمر ثمر واقع شود و به تعالی برسد. نمونه ی بارز آن، حضور دو بانوی نمونه اسلام حضرت زهرا و حضرت زینب (ع) در عرصه‌های مختلف خانوادگی و اجتماعی است.

ظهور و حکومت حضرت مهدی (عج) نیز بسان بعثت رسول (ص) تحولات عظیمی را در پی خواهد داشت و از جمله زن امروز را که با آب و رنگی مدرن تر به دوران جاهلیت باز گردانده شده است، وارد مرحله ی جدیدی از کرامت

و شخصیت خواهد نمود. حال کدام فعالیت‌ها و مسئولیت‌های حکومتی در اختیار زنان لایق و کاردان قرار خواهد گرفت، امری است که تا شاهد آن نباشیم، قضاوت در مورد جزئیات آن مشکل است؛ زیرا دانش و آگاهی ما به وقایع و حوادث آن زمان، از راه مراجعه به آیات و روایات است و جزئیات این وقایع از طریق روایات به دست ما نرسیده است.

پاسخ تفصیلی

زن در دنیای امروز به نوعی دیگر به جاهلیت جاهلان بازگشته و با عناوینی فریبنده چون همتایی با مرد، آزادی و حق انتخاب و بهره‌مندی از حقوق بشر و... کارگری ارزان و ملعبه‌ای بی هدف برای مردان و سیاست‌مداران گردیده و از انسانیت خویش فاصله‌ی بسیار گرفته است. زن متمدن امروز اگر به منصب و مقامی دست یازد، باز ملعبه سردمداران و حاکمان سیاست پیشه است. شخصیت و عفت زن امروز در هیچ مرحله‌ای و با هر مقامی مصون از دست برد شیاطین و سوء استفاده‌ی آنان نیست.

با انحطاط زنان، خانواده نیز از هم گسیخته و ریشه اجتماع در حال پوسیدن و سقوط است. پس انقلابی بسان انقلاب رسول الله (ص) لازم است، تا انسان را و بالاخص زن را به مقام انسانیتش بازگردانیده و به تعالی و ترقی واقعی و حقیقی برساند.

شیعه از زمان پیامبر (ص) به وعده‌های ایشان و قرآن یقین داشته و همواره چشم انتظار این انقلاب بوده و هست. انقلابی که کل دنیا را دگرگون می‌نماید و در پی آن، موقعیت زن غیر از موقعیت و انحطاط او در این زمان خواهد بود.

پیامبر (ص) زن را که در دوران جاهلیت، انسان محسوب نمی‌گشت و از هرگونه حقوق انسانی محروم بود و گاه بدان جهت که وجود و حضورش ننگ محسوب می‌شد، هنوز چشم نگشوده، زنده در گور می‌خفت، حیاتی جدید بخشید و او را انسانی مشابه مرد که دارای حقوق و مزایایی بر عهده‌ی مرد دارد، معرفی نمود. زنی را که تا آن زمان بسان سایر اموال مرد، به دیگران هدیه می‌شد و یا به عنوان ارث بین فرزندان ردّ و بدل می‌گشت، صاحب حقوق و اموال خویش قرار داد و وارث اموال خویش معرفی نمود.

اسلام مقام زن را تا آن جا بالا آورد که پیامبرش (ص) با او بیعت کرده و

می‌توانست در صحنه‌های پیکار علیه شرک، در مقام تعلیم و تعلّم یا پرستاری از زخمیان کارزار، و تشویق مردان به یاری پیامبر (ص) و تربیت پاکبازانی در راه دین و انسانیت، حاضر شود. زن اسلامی خود محیی شریعت و مدافع آن در تمامی عرصه‌هاست و از این راه به مقام عالی انسانیت وارد می‌شود و برتر از ملک و حوریه ی بهشتی می‌گردد؛ زیرا در تمامی این عرصه‌ها شخصیت و عفت و قداست خانواده را نیز حفظ است و از جهتی نقش او فراتر از مرد گشته و خود انسانی است که انسان می‌آفریند و انسان پرورش می‌دهد و به تعبیر امام راحل (ره) از دامن اوست که مرد به معراج می‌رود.

لکن در گذر زمان، نه تنها در جوامع غیر اسلامی، که در جوامع اسلامی نیز بار دیگر به نوعی زن از حقوق انسانی‌اش محروم گشته، برخی او را در کنج خانه زندان کرده و از تعالی و ترقی فکری و فرهنگی و اقتصادی و... باز می‌دارند و عده‌ای او را از خانه و خانواده جدا ساخته و به پشت فرمان ماشین و هواپیما و عمق معدن‌ها و پشت دستگاه‌های کارخانه‌ها فرستاده‌اند و دیگری به نوعی دیگر و....

انقلاب جهانی موعود (عج)، چنان که از وعده‌ها و نامش هویداست، تحول عظیمی را در جهان ایجاد خواهد نمود و کل عالم را در زیر پرچم اسلام واقعی و تعلیم حیات بخش آن قرار خواهد داد. که در پی آن، جامعه‌ی زنان نیز از این تحول عظیم مستثنا نبوده و به جایگاه واقعی خویش برگردانده خواهد شد.

قضاوت و علم ما نسبت به حوادث آن زمان برگرفته از روایات موجود در زمینه‌ی مهدویت و قرائن و شواهد تاریخی از صدر اسلام است. از جهاتی می‌توان تحولات ایران و جهان پس از قیام اسلامی امام خمینی (ره) و تحولات چشمگیر جامعه‌ی زنان در ایران پس از استقرار جمهوری اسلامی را، نمونه‌ای کوچک و ضعیف از تحولات جهان و جامعه‌ی زنان پس از انقلاب جهانی حضرت مهدی (عج) دانست.

آنچه از روایات در مورد زنان دوره‌ی ظهور حضرت آمده است، روایات زیر است:

جعفر جعفی از امام باقر (ع) نقل می‌کند که ایشان فرمود: "... مهدی (عج) قیام می‌کند... و با او ۳۱۳ مرد که ۵۰ زن با ایشان است، جمع می‌شوند، بدون این که وعده‌ی قبلی با هم نهاده باشند، مثل ابرهای پراکنده به هم می‌پیوندند و برخی در پی دیگری می‌آیند و این است تفسیر آیه‌ی (۱۲۸) سوره‌ی بقره) که خدا در آن می‌فرماید: "رجا که باشید خدا همه‌ی شما را جمع

می‌کند؛ زیرا خدا بر هر کاری توانا است". اینها بین رکن و مقام با مهدی (عج) بیعت می‌کنند و مهدی (عج) با ایشان از مکه خروج می‌نماید". [۱]

عبدالله بن بکیر از حمران از امام باقر (ع) روایت کرده‌اند که ایشان فرمودند: "... در زمان او حکمت و علم آن چنان گسترده می‌شود که زن در خانه ی خودش بر طبق کتاب خدا و سنت رسول الله (ص) قضاوت می‌نماید". [۲]

اغلب احادیث مربوط به مهدویت در زمینه‌ی راه‌های مختلف اثبات امامت ایشان (عج)، حوادث قبل از ظهور و تحولات حین ظهور و پس از آن است. این روایات از توضیح جزئیات تقسیم وظایف بین کارگزاران حضرت (عج) و نیز زن یا مرد بودن آنها و بسیاری امور دیگر ساکت‌اند. لکن چنان که بیان شد، تحولات پس از انقلاب اسلامی ایران را می‌توان نمونه ی کوچکی از تحولات آن زمان به حساب آورد و به طور طبیعی نقش زنان مسلمان در انقلاب اسلامی و تداوم و حراست از آن، تا حدود زیادی تبیین کننده ی وظایف و نقش زنان در صدر اسلام و در دوره ی ظهور و پس از آن است. امام خمینی (ره) در این زمینه می‌فرماید: "اسلام می‌خواهد که زن و مرد رشد داشته باشند، اسلام زن‌ها را نجات داده است، از آن چیزهایی که در جاهلیت بوده، آن قدری که اسلام به زن خدمت کرده است، خدا می‌داند به مرد خدمت نکرده است.... شما نمی‌دانید که در جاهلیت زن چه بوده و در اسلام چه شده." [۳] وی در جایی دیگر می‌فرماید: "تشیع نه تنها زنان را از صحنه زندگی اجتماعی طرد نمی‌کند، بلکه آنان را در جامعه در جایگاه رفیع انسانی خود قرار می‌دهد، ما پیشرفت‌های دنیای غرب را می‌پذیریم، ولی فساد غرب را که خود آنان از آن ناله می‌کنند، نه". [۴] امام خمینی (ره) همچنین می‌فرماید: "زنان از نظر اسلام نقش حساسی در بنای جامعه ی اسلامی دارند و اسلام زن را تا حدی ارتقا می‌دهد که او بتواند مقام انسانی خود را در جامعه بازیابد و از حد شیء بودن، بیرون بیاید و متناسب با چنین رشدی می‌تواند در ساختمان حکومت اسلامی مسئولیت‌هایی به عهده بگیرد". [۵]

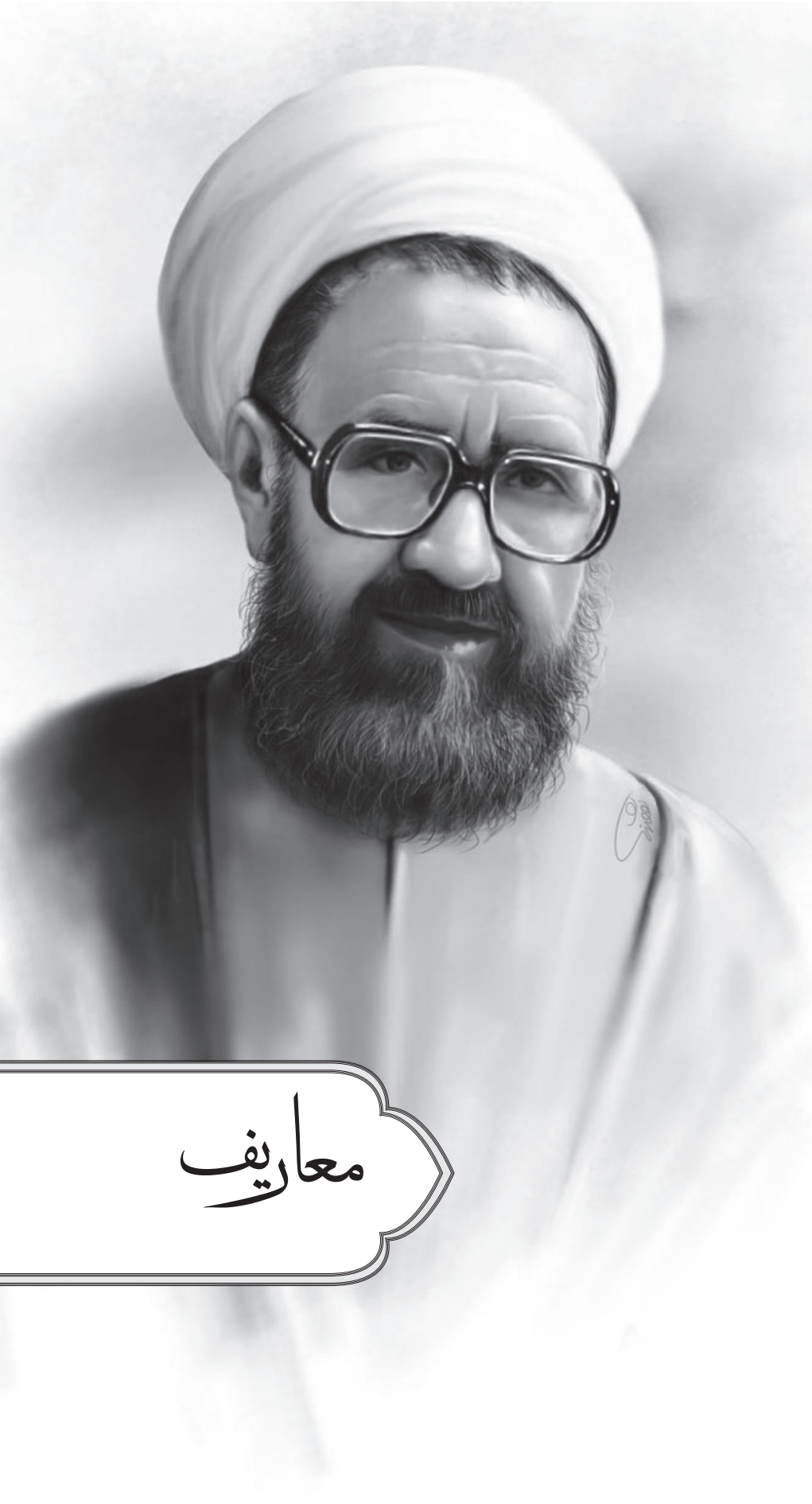
معمار را انقلاب اسلامی می‌گوید: "در بین بانوان ایران هم بینش دینی هست و بینش سیاسی و از آن چیزی که شما را باز می‌داشت از این که فعالیت سیاسی و دینی بکنید، آن موانع مرتفع شد و امیدوارم به زودی شما به یک پایه‌ای برسید که هر کدامتان بتوانید، عده‌ای را تربیت بکنید". [۶] این همه نقش‌ها یک طرف و نقش مادری یک طرف دیگر: "یک فرزند خوب شما اگر به جامعه تحویل بدهید، برای شما بهتر است از همه ی عالم، اگر یک

انسان شما تربیت کنید، برای شما به قدری شرافت دارد که من نمی توانم بیان کنم. . . . دامن مادرها دامن‌ی است که انسان از آن باید درست بشود." [۷] از این رو، ملتی که با توانش در صف مقدم برای پیشبرد مقاصد اسلامی هست، آسیب نخواهد دید، ملتی که بانوانش در میدان‌های جنگ با ابرقدرت‌ها و با مواجه شدن با قوای شیطانی، قبل از مردها در این میدان‌ها حاضر شده‌اند، پیروز خواهد شد. ملتی که شهید در راه اسلام هم از بانوان دارد و هم از مردها و شهادت را هم بانوان طلب می‌کنند و هم مردها، آسیب نخواهد دید." [۸]

اگر سیر منطقی مطالب منقول از رهبر و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی دنبال شود، روند نقش زنان در یک تحول اسلامی و پس از آن به خوبی ترسیم و با حضور در حکومت امام زمان (ع) ملموس‌تر خواهد بود.

پی‌نوشت

- [۱] بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۳، باب علامات ظهوره...، ج ۸۷.
- [۲] همان، باب سیره و اخلاقه، ص ۳۵۲، ج ۱۰۶.
- [۳] صحیفه نور، ج ۳، ص ۸۲.
- [۴] همان، ج ۳، ص ۱۵۹.
- [۵] همان، ج ۳، ص ۱۰۱.
- [۶] همان، ج ۱۷، ص ۲۱۱.
- [۷] همان، ج ۷، ص ۷۶.
- [۸] همان، ج ۱۳، ص ۳۱.



معارف

زندگینامه تفصیلی استاد شهید مرتضی مطهری

عبدالله نصری

مرتضی مطهری در ۱۳ بهمن ۱۲۹۸ ش، مطابق با ۱۲ جمادی الاولی ۱۳۳۸ ق. در یک خانواده روحانی، در روستای فریمان پا به عرصه وجود نهاد. پدر وی حاج شیخ محمدحسین از شخصیت‌های روحانی و مورد توجه این قریه بود. وی از شاگردان آخوند خراسانی بود که در ۱۳۱۳ ه.ق. از نجف به مشهد بازمی‌گردد.

تقوا و فضایل اخلاقی این مرد روحانی زبان زد عام و خاص بوده است. آیت‌الله نجفی مرعشی ایشان را شخصیتی بی‌نظیر می‌دانست. (۱)
با وجود آن‌که وی از فقر بسیار برخوردار بود، هرگز از وجوهات شرعی استفاده نمی‌کرد و از راه حق الزحمه‌ای که بابت نوشتن سند برای مردم دریافت می‌کرده و اداره یک دفتر ازدواج و طلاق، زندگی خود را تأمین می‌کرد. وی دارای دو دختر و پنج پسر، به نام‌های محمدعلی، مرتضی، محمدباقر، محمدتقی و حسن بود. ایشان ذوق شعری داشته و دفتری شامل هزار بیت شعر از وی بر جای مانده است. وی در سال ۱۳۵۰ ه.ق در سن ۱۰۱ سالگی فوت می‌کند.

مطهری در مورد فضایل اخلاقی و معنوی پدر خود می‌گوید:
«از وقتی که یادم می‌آید، حداقل از چهل سال پیش من می‌دیدم این

مرد بزرگ و شریف هیچ وقت نمی گذاشت و نمی گذارد که وقت خوابش از سه ساعت از شب گذشته تأخیر بیفتد. شام را سر شب می خورد و سه ساعت از شب گذشته می خوابد و حداقل دو ساعت به طلوع صبح مانده بیدار می شود و حداقل قرآنی که تلاوت می کند یک جزء است و با چه فراغت و آرامشی نماز شب می خواند. حالا تقریباً صدسال از عمرش می گذرد و هیچ وقت من نمی بینم که یک خواب ناآرام داشته باشد و همان لذت معنوی است که این چنین نگرش داشته است. یک شب نیست که پدر و مادرش را دعا نکند.» (۲)

مادر مرتضی نیز بانویی پرهیزکار و از حافظه ای قوی و قدرت بیان والایی برخوردار بود. اشعار بسیاری را با حضور ذهن فوق العاده از حفظ داشت، به گونه ای که اگر کسی بیتی از شعری را می خواند، به سرعت دنباله آن را نقل می کرد. وی از طب سنتی اطلاعات خوبی داشت و به معالجه زن های روستای خود می پرداخت. به قول مطهری، پدرش ۶۰ سال طبیب روحانی و مادرش سالیان دراز طبیب جسمانی مردم بود. از این بانوی پرهیزکار نقل شده که در ماه هفتم حاملگی خود، یک شب خواب می بیند که در مسجد محله خود در میان جمعی از بانوان نشسته است. در این هنگام بانوی بزرگواری با مقنعه وارد می شود، در حالی که دو خانم دیگر او را همراهی می کنند. این خانم ها که گلاب پاش هایی را در دست داشتند، به دستور آن بانوی بزرگوار بر سر نمازگزاران گلاب می پاشند. وقتی که نوبت مادر مرتضی می رسد بر سر وی گلاب بسیار می پاشند. در این حال ترس وی را فرا می گیرد که مبادا در امور دینی خود کوتاهی کرده است، لذا از آن بانوی محترم علت را جویا می شود. در جواب گفته می شود که چون نوزادی در رحم شماست که خدمت های بسیار به اسلام خواهد کرد.

دوران کودکی

مرتضی از همان دوران کودکی فردی باهوش بود و چون بازیگوشی های دوران کودکی در او دیده نمی شد، هم بازی های وی گلایه داشتند که چرا با آن ها بازی نمی کند. همین امر موجب نگرانی پدر و مادر او شد؛ زیرا گمان می کردند که وی دچار برخی مشکلات روحی شده است.

علاقه به کتاب از پنج سالگی در مرتضی نمایان شد. در همان سن و سال به کتابخانه پدر می‌رفت و نظم کتاب‌ها را به هم می‌ریخت. برادرش درباره آن روزها چنین می‌گوید:

«مرتضی در حدود پنج سال سن داشت که خیلی به کتاب علاقه‌مند بود و به کتابخانه پدر می‌رفت و کتاب برمی‌داشت. پدرم خیلی کتاب داشت و آن‌ها را با سلیقه طبقه‌بندی کرده بود و اگر به هم می‌خورد، ناراحت می‌شد. تا پدر از اتاق بیرون می‌رفت، مرتضی به سراغ کتاب‌ها می‌رفت و چون اغلب کتاب‌ها بزرگ بودند و او زوروش نمی‌رسید، روی زمین می‌افتادند. پدر عصبانی می‌شد و می‌گفت: جلو این بچه را بگیرید. مادرم می‌گفت: خوب، بچه به کتاب علاقه دارد، او را به مکتب بفرست، پدرم می‌گفت: آخر سنش اقتضا نمی‌کند.

بالاخره او را به مکتب فرستادند. صاحب مکتبخانه، آقای به نام شیخ علی قلی بود. مرتضی اشتیاق فراوانی به درس داشت. مادرم می‌گفت: تابستان بود. نیمه‌های ماه بود و هوا صاف و مهتابی. شب بیدار شدم و دیدم مرتضی در بستر نیست. نگران شدم و فکر کردم شاید به دستشویی رفته است. آنجا هم نبود. همه را بیدار کردم و همه جا را جست‌وجو کردیم. اوایل صبح، دیدم یکی از کشاورزان روستا او را بغل کرده و به خانه می‌آورد. پرسیدم کجا بودی؟ آن مرد گفت: من در کوچه می‌رفتم که دیدم این بچه پشت در مکتبخانه چمباتمه زده و سرش را روی زانوش گذاشته و کتابش را در بغلش گرفته و خوابش برده است. پرسیدم بچه! چرا رفتی؟ گفت: من بیدار شدم، دیدم هوا روشن است فکر کردم صبح است و باید به مکتبخانه بروم.» (۳)

مرتضی تا دوازده سالگی در فریمان نزد پدر خویش مقدمات علوم اسلامی را فرا می‌گیرد. پس از چندی به مشهد می‌رود و به مدت دو سال در مدرسه ابدالخان همراه با برادر خود به تحصیل می‌پردازد.

باینکه در این ایام، درس‌های مقدماتی را فرا می‌گرفت، اما در میان همکلاسی‌های خود، خوش درخشیده بود. برخی از دوستان او یاد دارند که در همان روزگار، طلاب بسیار با او به بحث و گفت‌وگو می‌پرداختند و از فضل وی بهره‌ها می‌بردند. دانش و پشتکار او در همین سن کم از او یک طلبه محبوب ساخته بود. پس از چندی درس را در حوزه مشهد ناتمام می‌گذارد و به فریمان بازمی‌گردد. جهت این بازگشت هم این بود که منزل پدرش را جهت

عریض کردن خیابان، خراب کرده بودند و همین‌که باخبر می‌شود که اسباب و اثاثیه منزل به کوچه ریخته شده و خانواده در وضع بدی به سر می‌برند، ناگزیر می‌شود تا در سال ۱۳۱۴ به فریمان بازگردد و در آنجا به مطالعه کتاب‌های پدر خود بپردازد. مدت دو سال در فریمان به مطالعه آزاد مشغول می‌شود. بعدها اظهار می‌دارد که بیشتر مطالعات تاریخی وی مربوط به این دو سال بوده است. در این سال‌ها یک سلسله پرسش‌هایی مربوط به جهان بینی، به‌ویژه مسئله خدا به ذهن او راه می‌یابد و مطالعه محدود او در زمینه مبدأ و معاد موجب علاقه‌مندی وی به فیلسوفان و عارفان می‌شود. چنان‌که خود می‌گوید:

«تا آنجا که من از تحولات روحی خودم به یاد دارم، از سن سیزده سالگی این دغدغه در من پیدا شد و حساسیت عجیبی نسبت به مسائل مربوط به خدا پیدا کرده بودم. پرسش‌ها البته متناسب با سطح فکری آن دوره، یکی پس از دیگری بر اندیشه‌ام هجوم می‌آورد...»

به یاد دارم که از همان آغاز طلبگی که در مشهد مقدمات عربی می‌خواندم، فیلسوفان و عارفان و متکلمان هر چند با اندیشه‌هایشان آشنا نبودم- از سایر علما و دانشمندان و از مخترعان و مکتشفان- در نظرم عظیم‌تر و فخیم‌تر می‌نمودند، تنها به این دلیل که آن‌ها را قهرمانان صحنه این اندیشه‌ها می‌دانستم. دقیقاً به یاد دارم که در آن سنین که میان ۱۳ تا ۱۵ سالگی بودم، در میان آن‌ها، همه علما و فضلا و مدرسین حوزه علمیه مشهد، فردی که بیش از همه در نظرم بزرگ جلوه می‌نمود و دوست می‌داشتم به چهره‌اش بنگرم و آرزو می‌کردم که روزی به پای درسش بنشینم، مرحوم آقا میرزا مهدی شهید رضوی، مدرس فلسفه الهی در آن حوزه بود. آن آرزو محقق نشد؛ زیرا آن مرحوم در همان سال‌ها (۱۳۵۵ قمری) درگذشت. (۴)

سفر به قم

در سال ۱۳۱۵ ش، مرتضی تصمیم می‌گیرد تا جهت تحصیل عازم قم شود. روزی که بنا داشت تا همراه دایی خود، حاج شیخ علی، راهی قم شود، مادرش آینه و قرآن می‌آورد تا وی را از زیر قرآن رد کند. در این هنگام، یکی از روحانیون

محلّه به نام سید علی صابری جهت بدرقه وی می‌آید. موقع خداحافظی خطاب به مرتضی می‌گوید: «انشاء الله می‌روید بر نمی‌گردید!» مادر که از این سخن ناراحت می‌شود خطاب به او می‌گوید: مرتضی، مادر جان امروز دوشنبه است و ۱۳ صفر، این آقا هم این جمله را بر زبان آورد، حالا نرو! مرتضی در جواب می‌گوید: مادر جان! این‌ها خرافات است. شما به این حرف‌ها توجه نکنید. با این کلام از خانواده خداحافظی می‌کند و با پول اندکی که پدر به او داده بود، راهی قم می‌شود. استاد خود درباره سفر به قم چنین می‌گوید:

«در آن هنگام که پانزده، شانزده ساله بودم، درباره هر چیزی فکر می‌کردم و راضی نمی‌شدم، الا تحصیل علوم دینی. آن وقت‌ها فکر نمی‌کردم که با این اوضاع و احوال دینی چه فکری است. پانزده ساله بودم که به مشهد رفتم، بعد دوباره به محل خودمان برگشتم. در آنجا هم وضع سخت‌تر از جاهای دیگر بود. پدرم که روحانی و پیرمرد هفتاد، هشتاد ساله بود، او را به زور کشیدند و بردند و مکلّایش کردند. او هم از پشت بام برگشت و چون لباس به تن می‌کرد از خانه بیرون نمی‌آمد اما من هم، پا را در یک کفش کرده بودم که باید به قم بروم. در آن وقت، قم، مختصر طلبه‌ای داشت، حدود ۴۰۰ نفر بودند.

مادر ما اصرار داشت قم نروم، چون فکریایی داشت و می‌خواست ما را نگه دارد، لذا دایی ما را که خود اهل علم بود و ده بیست سال از من بزرگ‌تر بود، مأمور کرد تا ما را از رفتن منصرف سازد. او در سفری که با هم می‌رفتیم هر چه گفت من جواب منفی می‌دادم.» (۵)

در سال‌های اول و دوم، مرتضی حجره مناسبی پیدا نمی‌کند و به ناگزیر در یک اتاق نامناسب، در ضلع شرقی مدرسه فیضیه ساکن می‌شود. فقر در این ایام او را دچار سوء تغذیه شدید می‌گرداند. سید صدرالدین صدر جهت معالجه او را به بیمارستان نکویی قم می‌برد. پس از مدتی سلامتی خود را باز می‌یابد و به تحصیلات خود ادامه می‌دهد.

در آغاز طلبگی در قم دوباره پرسش‌های مربوط به جهان‌بینی به ذهن راه می‌یابد. هجوم این اندیشه‌ها به گونه‌ای بوده که میل به تنهایی و تفکر در خلوت را در او بیدار می‌سازد. به گفته خودش:

«در سال‌های اول مهاجرت به قم که هنوز از مقدمات عربی فارغ نشده بودم، چنان در اندیشه‌ها غرق بودم که شدیداً میل به تنهایی در من پدید آمده بود.

وجود هم حجره‌ای را تحمل نمی‌کردم و حجره فوقانی عالی را به نیم‌حجره‌ای دخمه مانند تبدیل کردم که تنها با اندیشه‌های خودم به سربرم. در آن وقت نمی‌خواستم در ساعات فراغت از درس و مباحثه به موضوع دیگری بیندیشم و در واقع، اندیشه در هر موضوع دیگر را بیش از آن که مشکلاتم در این مسائل حل گردد بیهوده و اتلاف وقت می‌شمردم. مقدمات عربی و یا فقهی و اصولی و منطقی را از آن جهت می‌آموختم که تدریجاً آماده بررسی اندیشه فیلسوفان بزرگ در این مسئله بشوم.» (۶)

مرتضی در سال ۱۳۲۱ به فریمان می‌رود تا برادر کوچک‌تر خود محمدتقی را برای تحصیل راهی قم سازد. در این ایام نیز هر دو برادر، با فقر زندگی می‌کردند. امرارمعاش آن‌ها از راه شهریه اندک حوزه بود. محمدتقی از خاطرات آن دوران چنین می‌گوید:

«من مسئول خرج بودم. یک وعده ناهار ما سه ریال می‌شد. اغلب نان و ماست یا حلوا ارده و پنیر و مانند آن‌ها غذایمان بود. گاهی دو سیر گوشت می‌گرفتم و بار می‌گذاشتم و به جلسه درس می‌رفتم و برمی‌گشتم سیب‌زمینی و پیاز می‌ریختم. گاهی هم یادم می‌رفت و می‌سوخت و یا مثلاً آبگوشت بدون نخود و لوبیا می‌خوردیم. گاهی برنج ساده با چهار مثقال روغن حیوانی می‌پختیم و خورش ما نانی بود که در سینی زیر برنج می‌گذاشتیم. یک روز به برادرم گفتم: هیچ پولی نداریم. گفت: همین‌جا بنشین تا من بروم و برگردم. من جلو بالکن مدرسه فیضیه ایستاده بودم و می‌دیدم که مرحوم میرزا جواد آقا خندق آبادی سرش پایین است و دور حوض مدرسه می‌چرخد. حدود سه ربع ساعت بعد، برادرم آمد. دو تومان پول قرض کرده بود. گفت: برو چیزی بخر و بیاور بخوریم. گفتم: مثل این‌که میرزا جواد آقا به درد ما دچار است. از وقتی شما رفتید، او همین‌طور دارد دور حوض می‌چرخد. ایشان دوید و رفت پایین و یک تومان به میرزا جواد آقا داد ...

وقتی در قم تحصیل می‌کردیم، من هیچ وقت عبا ی نو بردوش ایشان ندیدم تمام عباهايش پاره بود. می‌گفت: نشسته بودیم و با چند نفر صحبت عبا و قیطان دوزی بود که چطور قیطان را روی آستین‌ها و پایین عبا می‌دوزند. یک نفر گفت: بیا، مثل این، به عبا ی من نگاه کرد، دید تکه‌تکه است و اصلاً قیطان ندارد. گفت: آخرین را چطور پوشیده‌ای؟ آن روز من خجالت کشیدم.» (۷)

در این دوران مطهری مکاسب و کفایه را نزد آیت الله سید محمد محقق یزدی، معروف به داماد فرا می گیرد. یک سال هم در درس خارج آیت الله حجت کوه کمری شرکت می جوید. از مظهر آیات عظام سید صدرالدین صدر، محمدتقی خوانساری، گلپایگانی، احمد خوانساری و نجفی مرعشی هم استفاده های بسیار می برد.

از سال ۱۳۲۳ که آیت الله بروجردی از بروجرد عازم قم می شود به مدت ده سال از درس های فقه و اصول ایشان استفاده می کند. در این ایام از درس های فلسفه میرزا مهدی آشتیانی نیز بهره می برد.

در میان همدرسان، آیت الله منتظری بیش از سایرین با مطهری حشر و نشر داشته است. در اکثر درس ها با یکدیگر هم مباحثه بودند. به گفته منتظری مدت یازده سال در یک اتاق در مدرسه فیضیه زندگی می کردند و در تمام امور درسی و حتی مخارج یومیه با یکدیگر همکاری صمیمانه داشتند. (۸)

درس نهج البلاغه

در تابستان ۱۳۲۰ مطهری برای فرار از گرما از قم به اصفهان می رود. در آنجا با حاج علی آقا شیرازی که مدرس نهج البلاغه بوده آشنا می شود. در مدت اقامت در اصفهان، از درس های این استاد بزرگ کمال استفاده را می برد. این شخصیت روحانی که مطهری از او به عنوان عالم ربانی یاد می کند، تأثیر بسیاری بر روح وی می گذارد. به نظر مطهری، حاج میرزا علی آقا شیرازی نهج البلاغه مجسم بود. مواعظ نهج البلاغه در اعماق جان او نفوذ کرده بود. کلماتش نشان می داد که پیوندی خاص با امام علی (ع) دارد. وی با نهج البلاغه می زیست و روحش با این کتاب انس خاصی داشت. ارادتش به نهج البلاغه به گونه ای بود که گاه با خواندن مطالب آن اشک از دیدگانش جاری می شد. او شخصیتی بود که از خود رسته و به خدا پیوسته بود.

«در سال بیست که برای اولین بار به اصفهان می رفتم هم مباحثه گرامی ام که اهل اصفهان بود و یازده سال تمام با هم هم مباحثه بودیم و اکنون از مدرسین و مجتهدین بزرگ حوزه علمیه قم است، به من پیشنهاد کرد که در مدرسه صدر، عالم بزرگی است، نهج البلاغه تدریس می کند بیا برویم به کلاس درس او.

این پیشنهاد برای من سنگین بود. طلبه‌ای که کفایه الاصول می‌خواند، چه حاجت دارد که پای تدریس نهج‌البلاغه برود؟ نهج‌البلاغه را خودش مطالعه می‌کند و با نیروی «اصل برائت و استصحاب» مشکلاتش را حل می‌نماید.

چون ایام تعطیل بود و کاری نداشتم و به‌علاوه پیشنهاد از طرف هم‌مباحثه‌ام بود، پذیرفتم. رفتم اما زود به اشتباه خودم پی‌بردم، دانستم که نهج‌البلاغه را من نشناخته‌ام و نه تنها نیازمندم به فراگرفتن از استاد، بلکه باید اعتراف کنم که نهج‌البلاغه استاد درست و حسابی ندارد.» (۹)

«درک محضر او را همواره یکی از ذخایر گران‌بهای خودم - که حاضر نیستم با هیچ چیز معاوضه کنم - می‌شمارم و شب و روزی نیست که خاطره‌اش در نظرم مجسم نگردد، یادی نکنم و نامی نبرم و ذکر خیری ننمایم.

هر وقت به قم می‌آمد، علمای طراز اول قم با اصرار از او می‌خواستند که منبر برود و موعظه نماید. منبرش بیش از آن‌که قال باشد، حال بود.

از امام جماعت بودن پرهیز داشت. سالی در ماه مبارک رمضان با اصرار زیاد او را وادار کردند که این یک ماهه در مدرسه صدر اقامه جماعت کند. باینکه مرتب نمی‌آمد جمعیت بی‌سابقه‌ای برای اقتدا شرکت می‌کردند. شنیدم که جماعت‌های اطراف خلوت شده، او هم دیگر ادامه نداد.» (۱۰)

درس‌های امام خمینی

از همان آغاز طلبگی، مطهری به درس‌های اخلاق امام خمینی که روزهای پنج‌شنبه و جمعه ارائه می‌شد - راه پیدا می‌کند. پس از تحصیل نیز استادان بزرگ حوزه از امام درخواست می‌کنند تا درس خارج اصول را در حجره ایشان شروع کنند. این درس در ابتدا به‌طور خصوصی برگزار می‌شود، اما به مرور ایشان مشتاقان این درس به حدی زیاد می‌شوند که کلاس درس از آنجا به مسجد بالاسر و سرانجام به مسجد سلماسی انتقال پیدا می‌کند. این درس مدت دوازده سال ادامه می‌یابد. در درس اصول، امام خمینی به نقد و تحلیل آرای بزرگانی چون شیخ انصاری، آخوند خراسانی، آقا ضیاءالدین عراقی و میرزای نائینی می‌پرداخت. به گفته شاگردان این درس، امام بیشتر از نظرات و خود حاج شیخ عبدالکریم حائری دفاع می‌کرد و در این درس، مطهری بیشتر سکوت

می‌کرد و اگر هم گاه سخن می‌گفت بسیار سنجیده و کوتاه بود. در عوض آیت‌الله منتظری مصرانه به بحث و گفت‌وگو می‌پرداخت و دائم اشکال می‌کرد. یک بار که این بحث به طول می‌انجامد، امام خمینی به مطهری می‌گوید: «یک تومان را به او بده.» آقای واعظ زاده خراسانی می‌گوید که من متوجه سخن امام نشدم، بعد از درس، از مطهری سؤال کردم که قصه یک تومان چیست؟ مطهری گفت: «از بس رفیقمان صحبت می‌کرد. بالاخره من قرار گذاشتم هر روزی که صحبت نکنم، یک تومان به او بدهم. استاد هم از این جریان مطلع شده است.» (۱۱)

دوره اول تدریس اصول امام حدود سال ۱۳۳۰ به پایان رسید. در این درس، حدود دویست طلبه شرکت می‌کردند.

مطهری فلسفه را نیز با درس منظومه امام آغاز می‌کند. روش امام هم این بوده که تا طلبه‌ای را امتحان نمی‌کرد، به او فلسفه درس نمی‌داد؛ زیرا معتقد بود که اگر کسی استعداد تحصیل فلسفه را نداشته باشد گمراه می‌شود. در آن روزگار که در حوزه برگزاری امتحان رسمی نبود، امام از شاگردان خود برای حضور در درس فلسفه به صورت شفاهی امتحان می‌کرد و اگر طلبه‌ای از نظر درک و فهم ضعیف بود و یا اخلاق درستی نمی‌داشت، هرگز او را به کلاس فلسفه خود راه نمی‌داد. مطهری درباره اهمیت درس‌های امام خمینی می‌گوید:

«پس از مهاجرت به قم گمشده خود را در شخصیتی دیگر یافتیم. همواره مرحوم آقا میرزاهمدی را به علاوه برخی مزایای دیگر در این شخصیت می‌دیدم. فکرمی‌کردم که روح تشنه‌ام از سرچشمه زلال این شخصیت سیراب خواهد شد. اگرچه در آغاز مهاجرت به قم، هنوز از مقدمات فارغ نشده بودم و شایستگی ورود در معقولات را نداشتم، اما درس اخلاقی که به وسیله شخصیت محبوبم در هر پنج‌شنبه و جمعه گفته می‌شد و در حقیقت درس معارف و سیر و سلوک بود، نه اخلاق به مفهوم خشک علمی، مرا سرمست می‌کرد. بدون هیچ اغراق و مبالغه‌ای این درس، مرا آن‌چنان به وجد می‌آورد که تا دوشنبه و سه‌شنبه هفته بعد، خودم را شدیداً تحت تأثیر آن می‌یافتم. بخش مهمی از شخصیت فکری و روحی من در آن درس و سپس در درس‌های دیگری که در طی دوازده سال از آن استاد الهی فراگرفتم، انعقاد یافت و همواره خود را مدیون او دانسته و می‌دانم. راستی که او «روح قدسی الهی» بود.» (۱۲)

در این ایام، درس خصوصی عرفان نیز به وسیله امام تدریس می‌شد که

در آن، اشخاصی چون مطهری، منتظری، مرتضی حائری، سید رضا صدر و عبدالجواد فلاطوری شرکت می‌جستند.

در محضر علامه طباطبائی

علامه طباطبائی در سال ۱۳۲۴، از تبریز عازم قم می‌شود. وقتی ایشان به قم می‌آید مثل یک طلبه ناشناس زندگی می‌کند. اغلب در نماز جماعت به آیت‌الله خوانساری اقتدا می‌کرد و چون در صف‌های آخر می‌نشست، گاهی که زیلو نبود، عبای خود را به جای زیرانداز مورد استفاده قرار می‌داد. رفتارهای علامه او را به تقوا مشهور ساخته بود و کمتر کسی از فضل او با خبر بود. یک روز میرزا جواد آقا خندق آبادی نزد مطهری آمده و می‌گوید: آقای طباطبائی مرد ملائی است، ایشان درس شفا را شروع کرده‌اند، شما هم در این درس شرکت کنید. وی با بی‌اعتنایی می‌گوید که تدریس کتاب شفا از عهده هر کسی بر نمی‌آید، گمان نمی‌کنم ایشان هم بتواند شفا را تدریس کند. آقای خندق آبادی با اصرار مطهری را به آن درس می‌برد. در همان جلسه وی شیفته و مجذوب درس و بحث علامه طباطبائی می‌شود. (۱۳)

ایشان میان سال‌های ۳۲-۱۳۲۹ به تدریس الهیات شفا پرداختند. در این درس منتظری، بهشتی و واعظ زاده خراسانی شرکت می‌جستند. به گفته یکی از فضلا هنگامی که مطهری در جلسات علامه طباطبائی شرکت می‌کرد محور بحث‌ها می‌شد. گاهی علامه مطالبی را به مدت پنج دقیقه مطرح می‌کرد، اما مطهری تفصیل آن را در بیست دقیقه بیان می‌کرد. تقریر ایشان به‌گونه‌ای بود که علامه به دقت گوش می‌داد و از صحبت‌های ایشان به وجد می‌آمد. مطهری مطالب علامه را گاه با بیان جدیدتری مطرح می‌کرد و همین امر موجب می‌شد تا همه حاضران در جلسه درس و بحث سراپا گوش شوند. (۱۴)

فعالیت‌های علمی و تبلیغی

از سال‌های اولیه تحصیل در حوزه قم، فعالیت‌های تبلیغی مطهری آغاز می‌شود. به گفته برادرش در سال ۱۳۲۲، مطهری نذر می‌کند که اگر خداوند

به او توفیق خدمت به اسلام را بدهد، بدون دریافت هیچ‌گونه وجهی به تبلیغ بپردازد. در همان سال پول اندکی را به دست آورده و جهت تبلیغ به یکی از شهرستان‌ها می‌رود. مدت پنج سال به اراک، همدان و نجف‌آباد جهت تبلیغ اسلام سفر می‌کند. اولین منبر او در قم، به مدت یک دهه در ایام فاطمیه در مورد بعثت و رسالت پیامبر (ص) بود که مورد استقبال بسیاری قرار می‌گیرد.

در آغاز ورود آیت‌الله بروجردی به قم، گزارشی از شیراز می‌رسد که شخصی به نام شیخ محمد اخباری در آباده شیراز به تبلیغ اخباریگری مشغول است، مطهری که با اخباریگری مخالفتی سرسخت داشت، آن‌ها را متحجر می‌دانست به آباده می‌رود و پانزده روز به سخنرانی می‌پردازد تا آثار سوء سخنان آن شیخ را از میان ببرد. شهید بهشتی هم نقل می‌کند که در بهار ۱۳۲۶ ایشان به اتفاق منتظری، شیخ عباس ایزدی و مطهری تصمیم می‌گیرند تا فعالیت‌های تبلیغی منظمی را در تابستان‌ها انجام دهند. (۱۵)

به گزارش ایشان برخی از طلاب فاضل تصمیم می‌گیرند تا برای روزهای پنجشنبه و جمعه یک برنامه مطالعاتی تنظیم کنند. از این رو در چند رشته علمی چون ماتریالیسم، ادیان‌شناسی، تفسیر، اخلاق و تاریخ، گروه‌های مطالعاتی تشکیل داده و به تحقیق می‌پردازند. مطهری و منتظری و بهشتی بحث اسلام و ماتریالیسم را بر عهده می‌گیرند و به نقد و تحلیل کتاب علی الاطلاق المذهب المادی اثر فرید وجدی می‌پردازند. این جلسات که گویا از سال ۱۳۲۶ آغاز می‌شود تا سال ۱۳۳۱ ادامه می‌یابد.

مطهری، علاوه بر فعالیت‌های تبلیغی در سال‌هایی که در حوزه مشغول تحصیل بود، به تدریس ادبیات، فلسفه (شرح منظومه) منطق (شرح مطالع) کلام (شرح تجرید) و مکاسب و کفایه می‌پردازد.

در این دوران، علاوه بر تحصیل و تدریس، مطالعاتی را در موضوعات بسیاری از جمله ماتریالیسم دیالکتیک آغاز می‌کند چنان‌که خود می‌گوید:

«تحصیل رسمی علوم عقلی را از سال ۲۳ شمسی آغاز کردم. این میل را همیشه در خود احساس می‌کردم که با منطق و اندیشه مادیین از نزدیک آشنا شوم و آرا و عقاید آن‌ها را در کتب خودشان بخوانم.

دقیقاً یادم نیست، شاید در سال ۲۵ بود که با برخی کتب مادیین که از طرف حزب توده ایران به زبان فارسی منتشر شد یا به زبان عربی در مصر،

مثلاً منتشر شده بود آشنا شدم. کتاب‌های دکتر تقی ارانی را هرچه می‌یافتم به دقت می‌خواندم و چون در آن وقت، به علت آشنا نبودن با اصطلاحات فلسفی جدید، فهم مطالب آن‌ها بر من دشوار بود، مکرر می‌خواندم و یادداشت برمی‌داشتم و به کتب مختلف مراجعه می‌کردم. بعضی از کتاب‌های ارانی را آن قدر مکرر خوانده بودم که جمله‌ها در ذهنم نقش بسته بود. در سال ۲۹ یا ۳۰ بود که کتاب اصول مقدماتی فلسفه ژرژ پولیتزر استاد دانشکده کارگری پاریس به دستم رسید. برای این‌که کتاب در حافظه بماند، همه مطالب را خلاصه کردم و نوشتم.» (۱۶)

همین مطالعات و دقت نظرهای مطهری در آن دوران، از او شخصیتی جامع ساخت، به‌ویژه این‌که نظرات اصلاحی هم در مورد وضعیت حوزه داشت که گه‌گاه آن را بیان می‌کرد.

ازدواج

مطهری در سال ۱۳۲۹ با دختر یکی از روحانیون خراسانی به نام آیت‌الله روحانی ازدواج می‌کند. همسر وی در مورد نحوه ازدواج خود چنین می‌گوید: «یازده ساله بودم که یک شب خواب دیدم به اتاق پدرم رفته‌ام. در اتاق پدرم روی زمین یک ورق کاغذ افتاده بود. وقتی کاغذ را برداشتم، دیدم روی آن نوشته فلانی (من) برای مرتضی در بیست و نهم ماه عقد می‌شود. از دیدن این خواب عجیب، تعجب کردم و با هیچ کس آن را در میان نگذاشتم تا این‌که مدتی گذشت. خواستگاران متعددی می‌آمدند ولی مادرم می‌گفت: تا دیپلم نگیرد شوهرش نمی‌دهم.

سیزده ساله بودم و در کلاس هفتم درس می‌خواندم که آقای مطهری چون با پدرم آشنایی داشتند، برای خواستگاری به خانه ما آمدند. این خواستگاری با مخالفت شدید مادرم رو به رو شد چون او در یک خانواده غیرروحانی و نسبتاً مرفه بزرگ شده بود و از ازدواج من با یک روحانی خشنود نبود و می‌گفت: من دخترم را به یک روحانی شوهر نمی‌دهم.

چند بار دیگر هم آقای مطهری مراجعه کردند، اما مادرم مسئله درس خواندن مرا مطرح کردند و ایشان به راحتی پذیرفتند و گفتند: هیچ اشکالی

ندارد، می‌توانند درسشان را ادامه بدهند و دیپلم بگیرند. سرانجام بعد از مدتی مادرم راضی به ازدواج ما شد. روز ۲۳ ماه بود که موافقت مادرم اعلام شد و همان روز آقای مطهری گفتند بیست و نهم ماه برای عقد روز خوبی است و موافقت شد. من در روز بیست و نهم به عقد ایشان درآمدم و آن وقت بود که حقیقت خوابی که دیده بودم، برایم روشن شد.» (۱۷)

جلسات اصول فلسفه

در سال ۱۳۲۹ جلسات درس و بحث خصوصی علامه طباطبائی در زمینه مسائلی جدید آغاز می‌شود. (۱۸)

این درس‌ها که بعدها تبدیل به کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» می‌شود با محوریت فکری مطهری شکل می‌گیرد. در مورد علت تشکیل این جلسات اقوالی ذکر شده است.

استاد بزرگوار آیت‌الله سبحانی می‌فرمودند که در سال ۱۳۲۹ کتابی از طرف سفارت آمریکا با عنوان «نگهبانان سحر و افسون» منتشر می‌شود. این کتاب بر مبنای ماتریالیسم دیالکتیک نگاشته شده و در آن، دین را عامل استعمار معرفی کرده بود. انتشار این کتاب موجب شد تا علامه طباطبائی در شب‌های پنجشنبه و جمعه جلساتی را تشکیل دهد و به پاسخ‌گویی شبهات مطرح شده در آن بپردازد.

آقای عبدالحسین حائری در مورد تشکیل این جلسات می‌گوید که در سال ۱۳۲۸، ایشان و سید عزالدین حسینی جهت نقد و بررسی آرای ملحدان دوران ائمه و بررسی روایات مطرح شده در این زمینه جلسات هفتگی تشکیل می‌دهند. آقای عزالدین زنجانی که از شاگردان علامه طباطبائی بود، وجود این جلسات را با علامه طباطبائی در میان می‌گذارد و از ایشان می‌خواهد تا درس‌هایی را در این زمینه، در آن جلسات ارائه دهد. این پیشنهاد مورد قبول علامه طباطبائی واقع شده و جلسات به منزل استاد انتقال می‌یابد. با ادامه جلسات در موضوع بحث، تحول اساسی صورت می‌گیرد. یعنی به جای بررسی اقوال ائمه در برابر ملحدان، پاسخ‌گویی به تحریفات و مکتب‌های مادی به‌ویژه ماتریالیسم دیالکتیک مطرح می‌شود. پس از مدتی بحث‌ها به صورت چهارده

مقاله توسط علامه طباطبائی تنظیم می‌شود که مطهری به مرور زمان، با پاورقی‌های خود آن را تکمیل می‌کند. (۱۹)

برخی اشخاص که در این جلسات شرکت می‌کردند عبارت بودند از: حسن‌زاده آملی، جوادی آملی، صائنی زنجان، شیخ عباس ایزدی، عباس ابوترابی، سید محمد خامنه‌ای، سید محمدحسین بهشتی، ابراهیم امینی، ابراهیم خسروشاهی، موسی صدر، جزایری و قدوسی.

عزیمت به تهران

در پاییز سال ۱۳۳۱، مطهری همراه با برادر خود محمدتقی عازم تهران می‌شود.

مطهری مدت ده سال از درس و بحث‌های فقه و اصول آیت‌الله بروجردی بهره‌ها برد و حتی وی از نخستین کسانی است که در تابستان ۱۳۲۶ قمری به بروجرد نزد ایشان می‌رود و بر اثر آشنایی با شخصیت فکری و اخلاقی ایشان جهت عزیمت وی به قم اقداماتی می‌کند. مطهری در دوران تحصیل خود همگام با امام خمینی فعالیت‌هایی را برای اصلاح حوزه مطرح می‌کند که گویا به جهت سعایت اطرافیان آیت‌الله بروجردی به مذاق ایشان خوش نمی‌آید. مطهری به واسطه منتظری بارها می‌کوشد تا دیداری با آیت‌الله بروجردی داشته باشد و سوء تفاهم‌ها را رفع نماید، اما متأسفانه موفق نمی‌شود.

علی دوانی به نقل از مطهری چنین می‌گوید:

«بر اثر شکست طرح آقای خمینی برای اصلاح حوزه که من هم از فعالین آن و شاگرد ایشان بودم، از اطرافیان آیت‌الله بروجردی ضربه خوردم.

اطرافیان طوری مرا از نظر آقای بروجردی انداخته بودند که هرچه کردم مرا احضار کند تا حضوراً عرایضم را عرض کنم، نتیجه نگرفتم. حتی روزی نامه‌ای نوشتم و در آن عرض کرده بودم در کجای دنیا رسم است که درباره کسی حکم غیابی صادر کنند؟ چیزهایی به شما گفته‌اند، بنده را احضار کنید، توضیح بدهم تا رفع هرگونه سوء تفاهم شود. نامه را دادم آقای منتظری که هم مباحثه بودیم و نزد آیت‌الله بروجردی آمدورفت داشت و گفتم در یک فرصت مناسب به دست ایشان بدهد. آقای منتظری گفت: دادم، نگرفت!

ناچار به تهران آمدم. مدتی را بی هدف گذراندم تا این که مرحوم کوشانیپور جلسه هفتگی در خانه خود گرفت که شب ها اول نماز جماعت بخوانم و بعد تفسیر قرآن بگویم. دعوت او را پذیرفتم. در مدرسه مروی هم شروع به تدریس کردم. بعضی اوقات هم برای افراد خاصی درس خصوصی می گفتم یا در جلساتی منبر می رفتم.» (۲۰)

پس از آن که محمدحسن کوشانیپور که از افراد خیر تهران بود با مشکلات مطهری آشنا می شود مبلغ یک صد و پنجاه تومان برای جلسات هفتگی تفسیر و یک صد و پنجاه تومان هم برای اجاره نامه ایشان مقرری تعیین می کند. به این وسیله مطهری خانواده خود را از قم به تهران می آورد و مقیم این شهر می شود. با ورود به تهران دروس فلسفه وی در مدرسه مروی آغاز می شود. شرح منظومه از نخستین درس های ایشان بوده است. البته بعدها کتاب های اشارات و شفا را هم تدریس می کرد. یکی از شاگردان درس های مدرسه مروی دکتر محمدباقر حجتی است که از سال ۱۳۳۳ به مدت دوازده سال نزد مطهری به تحصیل فلسفه می پردازد. وی درباره آن درس ها چنین می گوید:

«تدریس شرح منظومه پس از چندی جای خود را به شرح "اشارات" داد و استاد گران قدر، تدریس این کتاب را آغاز کردند و بدان ادامه دادند که پس از مدتی تدریس «شفا» شروع شد. مدت بسیار زیادی، ساعات تدریس استاد، از هنگام طلوع فجر تا مدتی پس از طلوع آفتاب بود.

استاد در تمام فصول در حجره ای تدریس می کردند که نه به گاه شدت حرارت ایام گرما، وسیله خنک کننده ای در آن وجود داشت و نه به هنگام سوز سرمای پاییز و زمستان که گاهی تا مغز استخوان را می آزد، وسیله ای برای گرم کردن فضای جلسه درس در آن، تهیه دیده شده بود. با وجود این، در ایام شدت سرما، در حجره به هنگام تدریس باز بود و استاد عزیز ما هنگام تدریس، آن چنان در بیان مطالب از خود علاقه نشان می دادند که ما در حین درس، آنگاه که گوش به سخن استاد سپرده بودیم، سرمای محیط پیرامون خود را غالباً احساس نمی کردیم.» (۲۱)

از برخی فضلا جهت تدریس در آن دانشکده استفاده کند. طبق آیین نامه دانشکده، فضایی که فاقد مدرک بودند، می بایست در یک سلسله امتحانات شرکت جویند. مطهری که بنا نداشت در امتحانات شرکت کند، به اصرار برادر خود ثبت نام می کند. نامه وی به دانشکده چنین است:

«دفتر دانشکده محترم معقول و منقول تهران»

نظر به آگهی که از طرف اداره کارگزینی دانشگاه محترم تهران برای استخدام یک نفر دانشیار کلام و فلسفه قدیم در آن دانشکده محترم شده است، اینجانب مرتضی مطهری که دارای تصدیق مدرسی در رشته معقول و دارای تألیفات فلسفی هستم که از آن جمله پاورقی هایی برای جلد اول کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم به طبع رسید و جلد دوم آن تحت طبع است و لدی الاقتضاء به آن دفتر محترم تقدیم خواهد شد، خود را به عنوان داوطلب به آن اداره محترم معرفی می کنم. خواهشمند است مقرر فرمایید طبق مقررات در مورد اینجانب اقدام شود.

مرتضی مطهری ۱۳۳۳/۱۱/۱۰»

پس از ثبت نام، به مدت هشت روز امتحانات کتبی برگزار می شود. به دنبال موفقیت در این امتحانات، از ایشان جهت شرکت در امتحانات شفاهی و مصاحبه دعوت به عمل می آید. در آن جلسه، استادان ممتحن عبارت بودند از: حسینعلی راشد، سبزواری و جواد تارا. مرحوم راشد صفحه ای از کتاب منظومه را می گشاید و از ایشان می خواهد تا به ترجمه و شرح آن بپردازد. مطهری مباحث منظومه را با توجه به اشارات و اسفار به تفصیل شرح می دهد. راشد که از فضل او در حیرت می ماند رو به وی کرده و می گوید: صبر کن ما از بیست بالاتر نداریم. این نمره بیست، حالا مطلب را ادامه بده تا ما استفاده کنیم. (۲۲)

پس از توضیحات مفصل، راشد دوباره می گوید واقعاً بهره بردم. بدین ترتیب مطهری از تاریخ سوم مهر ۱۳۳۴ به عنوان معلم دانشکده علوم معقول و منقول مشغول به کار می شود.

در سال ۱۳۴۳ که بر اساس آیین نامه دانشگاه تهران عده ای از استادان غیررسمی و سابقه دار دانشگاه «دانشیار» می شوند، مطهری از این عنوان برخوردار نمی شود. یکی از اعضای کمیسیون اجرایی این تصویب نامه مجتبی مینوی بود که به فضل مطهری باور داشت، اما بدیع الزمان فروزانفر از ترس

آن که مبدا فعالیت‌های سیاسی مطهری موجب شود تا برای دیگر اساتید، مشکل ایجاد شود، نام ایشان را در فهرست اشخاص واجد شرایط دانشجویی قرار نمی‌دهد. البته فروزانفر با بیان دلیل کار خود از مطهری عذرخواهی می‌کند. سرانجام در سال ۱۳۴۵، فروزانفر نامه‌ای به دکتر جهان‌شاه صالح، ریاست وقت دانشگاه تهران می‌نویسد و ارتقای وی را تقاضا می‌کند.

فعالیت‌های فرهنگی

با عزیمت از قم به تهران، مطهری به فعالیت‌های فرهنگی بسیاری می‌پردازد. علاوه بر تدریس در دانشگاه و مدرسه مروی، با برخی نشریات مانند مکتب تشیع و مکتب اسلام همکاری‌های خود را آغاز می‌کند. با تأسیس مکتب تشیع در سال ۱۳۳۶، کمک‌های فکری به دست‌اندرکاران آن می‌دهد و برخی مقالات خود را نیز در آن نشریه منتشر می‌سازد. مقالاتی چون اصالت روح، قرآن و مسئله‌ای از حیات و توحید و تکامل نمونه‌ای از آن‌هاست. از سال ۱۳۳۷ هم که مجله مکتب اسلام تأسیس شد، همکاری ایشان با اعضای هیئت تحریریه آن آغاز می‌شود. برخی آثار ایشان مانند سیری در نهج‌البلاغه، اخلاق جنسی در اسلام و جهان غرب ابتدا در آن مجله منتشر شد.

انجمن اسلامی پزشکان که حدود سال ۱۳۳۸ تأسیس شد هر دو هفته یک بار برنامه‌های سخنرانی داشت. مطهری از جمله سخنرانان این انجمن در طول سالیان دراز بود. مباحث توحید، نبوت، معاد، مسئله حجاب، بردگی از نظر اسلام، ربا، بانک و بیمه، نمونه‌ای از درس و بحث‌های مطهری در این انجمن بوده است. در انجمن پزشکان علاوه بر سخنرانی جلسات پرسش و پاسخ نیز برگزار می‌شد و اعضای آن به بحث و گفت‌وگو با مطهری می‌پرداختند. به‌علاوه ایشان در انجمن ماهانه دینی و جامعه اسلامی معلمین نیز سخنرانی‌های بسیار داشته است.

فعالیت‌های سیاسی

از سال‌های ۱۳۲۷ به بعد که موج آزادیخواهی شهرهای ایران را فرا گرفت،

فدائیان اسلام در قم به فعالیت پرداخته و ستاد عملیاتی خود را در مدرسه فیضیه مستقر کردند. این گروه مورد توجه و حمایت برخی از مراجع مانند آیت‌الله محمدتقی خوانساری بودند. امام خمینی نیز پنهانی مدافع آن‌ها و پشتوانه‌ای برای حرکت آن‌ها بود. آیت‌الله بروجردی برخوردی ملایم با آن‌ها داشت و در درس‌های خود گاه برخی از انتقادات خود را به آن‌ها گوشزد می‌کرد. مطهری که طرفدار جریان‌های انقلابی بود، با فدائیان اسلام به‌طور مخفی همکاری و هم‌فکری می‌کرد و حتی در صدد بود تا کدورت‌های میان آن‌ها و آیت‌الله بروجردی را از میان بردارد که موفق نشد. علی دوانی در مورد رابطه مطهری با فدائیان اسلام چنین می‌گوید:

«استاد شهید مطهری با فدائیان و افکارشان هماهنگ بود. بارها از شهید نواب می‌شنیدیم که با احترام از آقای مطهری یاد می‌کرد و از احوال او جویا می‌شد، یا مطلبی را از او نقل می‌کرد که بیشتر جنبه راهنمایی و نصیحت آن‌ها داشت.

از جمله خطاب به مرحوم نواب صفوی می‌گفت: آقای نواب! در حسن نیت و شور دینی و پاکی هدف شما و رفقایان شکی نیست؛ ولی ببینید این اعلامیه که در آن، خطاب به آقای بروجردی نوشته‌اید: «گمان نمی‌کنیم غیرت دینی شما کمتر از حاج آقا حسین قمی باشد.» دستاویز افراد مغرض شده و کارتان به آنجا کشیده که باید در فیضیه به رفقای شما حمله کنند و این‌طور مضروب شوند. اگر شما بیشتر فکر می‌کردید و در یک جو آرام و به دور از شور جوانی و احساسات زیاد اقدام می‌نمودید، قطعاً کار به اینجا نمی‌رسید.

دور نیست که نرمش بعدی فدائیان و تشکیل جلسات بیان مسائل شرعی از روی رساله مرحوم آیت‌الله بروجردی و ترک تندروی‌های گذشته که در کار و کادر فدائیان دیده شد تا حدی از همان نصایح استاد شهید مطهری سرچشمه گرفته بود.» (۲۳)

در سال‌هایی که مطهری در تهران بود، هم درگیر فعالیت‌های علمی و فرهنگی بود و هم فعالیت‌های سیاسی. البته فعالیت‌های سیاسی او خیلی حساب شده و مخفیانه بود. اسناد ساواک نشان می‌دهد که همواره دستگاه امنیتی کشور مراقب او بوده است. این اسناد از ملاقات‌های او با آیت‌الله کاشانی و آیت‌الله بهبهانی و تمجیدهای وی نسبت به وطن‌پرستی دکتر مصدق و شرکت وی در

جلسات مذهبی جبهه ملی یاد می‌کند. این اسناد همچنین گواهی می‌دهد که او نظرات سیاسی خود را در ذیل طرح مسائل دینی بیان می‌کند. در یکی از اسناد ساواک آمده که در مورخ ۲۹/۱۰/۴۰ در یک سخنرانی اظهار می‌دارد: «دهقان بی سواد نمی‌تواند جامعه مستقل داشته باشد و در اسلام دستور است که مسلمان نباید دست تکدی به روی این و آن دراز کند و این وام‌ها به خصوص وام‌های بلاعوض، گدایی است.» (۲۴)

در سال‌های ۴۲-۱۳۴۱ به اتفاق آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان و مباشرت انجمن اسلامی مهندسین، کنگره‌ای از انجمن‌های اسلامی ایران را در تهران تشکیل می‌دهند. سال اول جلسات کنگره در مدرسه کمال و مسجد جامع نارمک برگزار می‌شود و در آن، شخصیت‌هایی چون علامه طباطبائی هم شرکت می‌کنند. (۲۵)

در نهضت اسلامی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ مطهری دستگیر و روانه زندان می‌شود، علت دستگیری هم سخنرانی تندی بوده که در همان شب ایراد کرده بود. همسر ایشان درباره نحوه دستگیری وی چنین می‌گوید:

«در ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ که امام دستگیر شدند، عوامل رژیم دنبال آقای مطهری آمدند. شب عاشورایی بود که ایشان سخنرانی عجیبی کرده بودند و به منبری‌ها گفته بودند: باید واقعیت را بگویید و در مقابل هم در برابر نوع حادثه و گرفتاری بایستید. بعد از آن سخنرانی بود که نیم ساعت بعد از نیمه شب، ایشان به منزل آمدند. منزل ما یک حیاط صد متری در کوچه «دردار» بود. آن روز بچه دو ماهه نیز داشتیم.

ایشان طبق معمول یک ذره پنیر و یا کره می‌خوردند، همان شام مختصر را از من طلب کردند و من رستم شام بیاورم. در زدند و استاد برای باز کردن در به حیاط رفتند. آن‌ها دائم مطهری را می‌کشیدند و ایشان می‌خواستند لباس عوض کنند، ولی اجازه ندادند. من آمدم جلو. ایشان به من گفتند: «لباس‌های مرا بیاور.»

در جیب قباي ایشان پر بود از اعلامیه و دفتر تلفن و مدارک. من فوراً رستم و قباي دیگری برای ایشان آوردم. آن شب ایشان را دستگیر کردند و نزدیک به دو ماه زندانی بودند. وقتی آزاد شدند در اولین دیدار با من خندیدند و گفتند: اگر کار تو نبود و آن قبا را عوض نکرده بودی رازهای ما کشف شده بود.» (۲۶)

در همین دوران بازداشت، مطهری به یاد محبوب خود، امام خمینی اشعار زیر را می‌سراید:

ز منزلگاه آن محبوب، یاران را خبر نبود
همی‌آید به گوش از دور، آواز جرس ما را
صبا از ما بیر یک لحظه پیغامی به روح الله
که ای یاد تو مونس روز و شب در این قفس ما را
به رغم کوشش دشمن نخواهد بگسلد هرگز
میان ما و تو پیوند تا باشد نفس ما را
سزاوار تو ای جان، کنج زندان نیست منزلگه
سزد گر خون ببارد از دو دیده هر نفس ما را
رواق منظر دیده مهیای قدوم تو
کرم فرما و بپذیر از صفا این ملتمس ما را
تمام ملت ایران فکنده چشم بر راهت
به راه عدل و آزادی نه باک از هیچ کس ما را (۲۷)

مدت بازداشت مطهری چهل روز به طول کشید و سرانجام در ۲۶ تیر ماه ۱۳۴۲، از زندان آزاد می‌شود. پس از آزادی از زندان، فعالیت‌های فکری سیاسی وی ادامه پیدا می‌کند. سخنرانی‌های او در مسجد هدایت به‌طور غیرمستقیم در جهت روشنگری نهضت امام خمینی بود. اسناد ساواک نشان می‌دهد که اکثر سخنرانی‌های ایشان را مأموران ساواک زیر نظر داشتند. در یک گزارش چنین می‌خوانیم:

«ساعت ۳۰/۲۰ روز چهارشنبه ۳/۴/۴۳ آقای مطهری پس از ادای نماز در مسجد هدایت به مأمور مربوطه اظهار داشته مردم بسی که مبارزه کردند و نتیجه نگرفتند خسته شدند و همگی مأیوس‌اند. مخصوصاً افراد جبهه ملی که روی همین اصل عقب‌نشینی کردند و سران نهضت آزادی هم تنها روی ایمان آن‌ها بود که ایستادگی کردند. سپس اضافه نمود وظیفه ما روحانیون و وعاظ است که نگذاریم مردم از مبارزه خود ناامید شوند، بلکه باید مردم را امیدوار به آینده نماییم و آن‌ها را نیز تقویت روحی کنیم.» (۲۸)

مطهری با هیئت مؤتلفه اسلامی نیز همکاری بسیار داشت. آن‌ها نیز با استاد به رایزنی می‌پرداختند و از اندیشه‌های ایشان بهره می‌بردند. این جمعیت

درصد تشکیل شورای فقهی و سیاسی برمی آید. به پیشنهاد آن ها و تصویب امام، آقایان بهشتی، مطهری، انواری و مولایی به عضویت این شورا درمی آیند. مطهری همواره بر جریان فکری این جمعیت سیاسی نظارت داشت و به آن ها گوشزد می کرد که تفکر حاکم بر حرکت آن ها باید درست و منطقی باشد و از جریان های انحرافی تأثیر نپذیرند. کتاب انسان و سرنوشت قبل از چاپ به صورت پلی کیپی منتشر می شود و در اختیار آن ها قرار می گیرد و حتی برای آن ها تدریس می شود. آقای انواری در مورد رابطه مطهری با این جمعیت چنین می گوید:

«تغذیه فکری جمعیت های مؤتلفه از ناحیه ایشان بود... در جلساتی که تشکیل می شد، می گفتند: روی این مسائل اجتماعی مبدا فریب پاره ای از تفکرهایی را که داعیه انقلابی گری دارند بخورید، مواظب باشید طرز فکرهای الحادی خیلی سریع ممکن است در پاره ای از موارد وارد اندیشه های ناب شود و شما را از مسیر اصلی منحرف بکند.

در طول مدتی که برادران در زندان بودند، برادرانی که در بیرون از زندان بودند باز به راهشان ادامه داده بودند و تماسشان را با استاد مطهری قطع نکرده بودند.

در یک جلسه همراه با برادر شهیدمان آقای اسلامی در خدمت آقای مطهری بودیم، شاید حدود پنج- شش جلسه راجع به موضوع حاد مبارزه مسلحانه با رژیم سلطنتی گذشته صحبت کردیم و برای پیاده کردن این مسئله با ایشان تا نزدیک موارد عمل هم پیش رفتیم و ایشان سخت به این مسئله اعتقاد داشتند که در صورت لزوم باید با نظام شاهی جنگید...» (۲۹)

حسینیه ارشاد

در سال ۱۳۴۶ حسینیه ارشاد به همت محمد همایون و با همکاری مطهری، سید علی شاهچراغی و میناچی تأسیس شد. اهدافی را که مطهری برای این مؤسسه در نظر داشت به گفته خود وی امور زیر بوده است:

«۱- دعوت از سخنرانان دانشمند و ذی صلاحیت کشور برای ایراد یک سلسله سخنرانی های آموزنده و مستدل و متناسب با سطح افکار طبقه

تحصیل کرده...

۲- دعوت دانشمندان برجسته و ذی صلاحیت کشور برای ایراد کنفرانس‌های علمی، فلسفی، تاریخی، ادبی در حدود مسائلی که با حقایق دین اسلام ارتباط دارد...

۳- چاپ و نشر سخنرانی‌ها و کنفرانس‌ها به منظور توسعه نشر و تکمیل و استفاده از آن‌ها...

۴- ایجاد دایره پاسخ به پرسش‌ها.

۵- ایجاد و تأسیس دایره تحقیقات اسلامی.

۶- ایجاد کلاس‌های تعلیماتی در قسمت‌های مختلف اعتقادی، اخلاقی، فقهی، ادبی و غیره.

۷- پیش قدم شدن در حسن اجرای برنامه‌های اجتماعی، اسلامی از قبیل تشکیل کاروان نمونه حج، سفرهای دسته جمعی و غیره.

۸- ایجاد مراکز فرهنگی از قبیل کودکانستان، دبستان، دبیرستان و آموزشگاه و غیره.

۹- ایجاد مراکز فعالیت‌های خیریه از قبیل تأسیس درمانگاه‌ها و غیره.

۱۰- فعالیت‌های سالم و مفید اقتصادی به منظور توسعه بودجه مؤسسه...» (۳۰) مطهری در جهت ارتقای سطح علمی و نیل به اهداف مورد نظر خود فعالیت‌های بسیاری را در حسینیه ارشاد انجام می‌دهد، از جمله آن‌که در سال ۱۳۴۷ به مناسبت آغاز پانزدهمین قرن بعثت رسول اکرم (ص) تصمیم گرفته می‌شود تا کتابی پیرامون ابعاد گوناگون شخصیت پیامبر اسلام منتشر شود، از این روی وی از جمعی از فضلا و دانشمندان درخواست مقاله می‌کند که مجموع آن‌ها در دو مجله در سال‌های ۴۷ و ۴۸ منتشر می‌شود.

به علاوه خود مطهری نیز سخنرانی‌های بسیاری در حسینیه ارشاد ایراد می‌کند از جمله موضوعاتی چون خاتمیت، امر به معروف و نهی از منکر در نهضت حسینی، احیای تفکر اسلامی، سیری در نهج البلاغه، جاذبه و دافعه علی (ع) و عدل الهی را در طول چند سال حضور خود در این مؤسسه فکری ارشاد مورد بحث قرار می‌دهد.

در مورخه ۷/۲/۴۹ مطهری در حسینیه ارشاد، سخنرانی مهمی با عنوان احیای تفکر اسلامی ایراد و در ضمن آن برای آوارگان فلسطینی تقاضای کمک

می‌کند. در این سخنرانی اعلام می‌کند که حساب‌هایی در سه بانک به نام ایشان و علامه طباطبائی و ابوالفضل موسوی زنجانی گشوده شده تا افراد خیرخواه، پول واریز کنند. از آنجا که این پول به نام سازمان چریکی الفتح بوده، ساواک حساسیت‌های بسیاری از خود نشان می‌دهد. (۳۱)

یکی از کارهای مطهری در این دوران دعوت از محمدتقی شریعتی و دکتر شریعتی برای ایراد سخنرانی در حسینیه ارشاد بود. سخنرانی‌ها و نوشته‌های دکتر شریعتی سروصدای بسیاری را به راه انداخت. برخی از روحانیون ایراد می‌گرفتند که چرا مطهری و یارانش به جای مسجد، حسینیه راه انداخته‌اند و به جای روحانیون از افرادی چون دکتر شریعتی و فخرالدین حجازی استفاده می‌کنند. حتی آیت‌الله رفیعی قزوینی پیغام داده بود که در حسینیه ارشاد حرف‌هایی زده می‌شود که برای ما تکلیف شرعی ایجاد می‌کند. مطهری در جواب ایشان می‌گوید که ما مثل شما هم فقه خوانده‌ایم و هم فلسفه و مواظب اوضاع هستیم.

مطهری از یک سو وجود شریعتی را برای جوانان مفید می‌دانست و از سوی دیگر به جهت برخی نظرات فکری وی نمی‌توانست هماهنگی کامل با او داشته باشد. در ضمن، اعتقاد داشت که وی همیشه احساسات افراد را تحت تأثیر قرار می‌دهد تا اندیشه آن‌ها را.

در آن دوران شرایط اجتماعی به‌گونه‌ای پیش می‌رود که مطهری دیگر نمی‌تواند پاسخگوی مخالفان باشد. در واقع وی از چند طرف تحت فشار روحی قرار داشت. حتی ایشان یک‌بار سراغ آیت‌الله قمی می‌رود و از ایشان می‌خواهد تا با دکتر شریعتی گفت‌وگو کند و او را بر آن دارد تا از تندروی‌های خود دست بردارد. خلاصه از یک سو مقدس‌مآبان، مطهری را محکوم می‌کردند که موجب حضور شریعتی در حسینیه ارشاد بوده است و از طرف دیگر، جوانان احساساتی و تندرو به خاطر برخی مخالفت‌های فکری استاد، شریعتی در مقابل وی موضع‌گیری می‌کردند و در عین حال، هیئت مدیره حسینیه نیز برای حل معضلات پیش‌آمده، تلاش جدی نمی‌کند.

باری حوادثی پیش آمد که مطهری ناگزیر از کناره‌گیری از حسینیه ارشاد شد. به زعم ایشان ریشه بسیاری از مشکلات و عدم حل آن‌ها مربوط به عملکردهای اجرایی میناچی بوده است.

در قسمتی از استعفا نامه مطهری چنین می‌خوانیم:

«طرز تفکر و هدف بنده با ایشان متفاوت است و وقتی که هدف و طرز تفکر متفاوت شد قهراً عقیده بنده و ایشان، در نوع فعالیت‌هایی که باید در این مؤسسه صورت بگیرد متفاوت خواهد بود. هدف و فکر بنده این است که این مؤسسه را به صورت یک مؤسسه تحقیقی و تبلیغی اسلامی در سطح بسیار عالی که جوابگوی نیازهای فکری جامعه تکان خورده امروز باشد درآورم، من می‌خواهم این مؤسسه به صورتی درآید که به اصطلاح ایدئولوژی اسلامی را در مقابل ایدئولوژی‌های دیگر جهان امروز به طور صحیح عرضه بدارد و قهراً معتقدم آنچه بیش از هر چیز از این مؤسسه به صورت سخنرانی یا نشریه باید صادر شود، منطق است نه بیانات و نشریات احساساتی. به عقیده بنده بیانات احساساتی لازم است، اما در حاشیه منطق و تفکر، نه بیشتر. ولی طرز تفکر معزّی‌الیه این است که این مؤسسه، هر چه بیشتر چشمگیر باشد و تشریفات ظاهری کافی است و هر چه بیشتر باید در اینجا جنجال و هیاهو و شور و واویلا به پا کرد. نظر ایشان نیز خلاف بنده با کمیت است نه کیفیت و حتی عملاً با هر نوع فعالیت منطقی در سطح بالا مخالفت می‌کردند.» (۳۲)

مطهری در اسفندماه سال ۱۳۴۹ نیز پیشنهادهایی را جهت اصلاح حسینیه ارشاد به محمدتقی شریعتی و هیئت مدیره حسینیه ارشاد می‌دهد که مکتوبات آن‌ها موجود است. هیئت مدیره طی جلساتی در اردیبهشت ۱۳۵۰ نظرات اصلاحی جدید خود را ارائه می‌دهد. به دنبال تعقیب مذاکرات اعضای حسینیه در ششم مهرماه ۱۳۵۰، وی نظرات و پیشنهادهای دیگر را ارائه می‌دهد.

تحول روحی

مطهری از جوانی اهل تهجد و شب‌زنده‌داری بود. منتظری که یازده سال هم حجره او بوده اظهار می‌دارد که نماز شب ایشان از همان ایام طلبگی، هیچ‌گاه ترک نمی‌شد. گریه‌ها و راز و نیازهای شبانه او نشان از حالات معنوی و صفای درونی او داشته است. با همه آن عبادت‌ها از حدود سال ۵۰ تحول روحی خاصی در وی پیدا می‌شود. در نامه‌ای که در آن ایام به هیئت مدیره حسینیه ارشاد نگاشته است، به این نکته اشاره دارد که در شرایط روحی خاصی به سر می‌برد و

میل هم ندارد که آن را با احدی در میان بگذارد. تمایل شدید به عالم درون و اصلاح روح موجب شد تا خود را تحت تربیت روحی بعضی از افراد که به آن‌ها اعتقاد دارد قرار دهد.

هنگامی که مطهری احساس می‌کند که باید به سیر و سلوک عرفانی بپردازد، تصمیم می‌گیرد تا از اشارات یکی از عارفان بالله استفاده کند، لذا وعده دیداری را با علامه طباطبائی می‌گذارد تا از ایشان کسب تکلیف کند و این که چه کسی برای این کار مناسب است. در عالم رؤیا مشاهده می‌کند که به خدمت علامه رسیده و ایشان آیت‌الله سید محمد حسینی تهرانی را به ایشان معرفی می‌کند. از قضا هنگامی که به سراغ علامه طباطبائی می‌رود، بدون آن که از خواب خود سخن به میان آورد، به محض آن که خواسته خود را در میان می‌گذارد، علامه، مرحوم تهرانی را جهت این امر مطرح می‌کند. مطهری نیز سال‌ها طبق نظر علامه عمل می‌کند.

آیت‌الله تهرانی که از دوستان قدیم مطهری بود، در سیر و سلوک خود تحت تربیت روحی علامه طباطبائی و میرزا هاشم حداد قرار داشت. ایشان در مقاله‌ای که جهت درج در یادنامه مطهری نگاشته درباره شخصیت وی چنین می‌گوید:

«دوست مكرم و سرور ارجمند مهربان تر از برادر ما مرحوم آیت‌الله شیخ مرتضی مطهری رضوان‌الله علیه که سابقه آشنایی ما با ایشان متجاوز از سی و پنج سال بود پس از یک عمر درس و بحث و تدریس و خطابه و کتابت و موعظه و تحقیق و تدفیق در امور فلسفه با ذهن و نفس نقاد خود، بالاخره در این چند ساله آخر عمر خود، به عیان دریافت که بدون اتصال به باطن و ربط با خدای منان و اشراق دل از سرچشمه فیوضات ربانیه اطمینان خاطر و آرامش سر نصیب انسان نمی‌گردد و هیچ‌گاه نمی‌تواند در حرم مطهر خدا وارد شود یا گرداگرد آن طواف کند و به کعبه مقصود برسد....»

بیداری شب‌های تار و گریه و مناجات در خلوت سحرگاه و توکل در ذکر و فکر و ممارست درس قرآن و دوری گزیدن از اهل دنیا و هواپرستان و پیوستن به اهل الله و اولیای خدا مشهود و سیر و سلوک او بود...» (۳۳)

سنگری دیگر

پس از کناره‌گیری از حسینیه ارشاد، مطهری سراغ سنگر دیگری رفت:

مسجد الجواد. در این مسجد هم سخنرانی می‌کرد و هم کلاس‌های درس تفسیر داشت. بحث‌های جهاد در اسلام، رشد اسلامی، سیره تبلیغی پیامبر مربوط به این دوران است (۱۳۴۹-۵۰).

از دهه پنجاه به بعد سخنرانی‌های وی در دانشگاه‌های مختلف افزایش یافت. از جمله آن‌که در سال ۱۳۵۲ چند سخنرانی در باب شناخت قرآن، در دانشگاه صنعتی شریف ایراد کرد.

در مورخه ۲۶/۸/۵۱ به وسیله ساواک دستگیر و دو روز بعد آزاد شد. در یک گزارش ساواک در مورد رفتار با وی آمده است:

«در زندان، لباس‌هایش را درآورده و به او ناسزا گفته و فوق‌العاده با وی بدرفتاری کرده و به مدت چهار ساعت نور پروژکتور به چشم‌هایش انداخته و او را بی‌طاقت ساخته و سرانجام سؤال کرده‌اند، شما چرا اجازه می‌دهید در حسینیه ارشاد چنین برنامه‌هایی اجرا شود؟ مطهری در پاسخ گفته است: من مدت سه سال است که هیچ‌گونه مداخله‌ای در امور حسینیه ارشاد ندارم و اصلاً به آنجا نمی‌روم. سپس وی را آزاد ساخته و گفته‌اند حق ندارد از این جریان با کسی صحبت بنماید.» (۳۴)

مأموران ساواک همه سخنرانی‌های مطهری را زیر نظر داشته و نکات تحریک‌آمیز آن را گزارش می‌کردند. از جمله در یک سند آمده است که وی در سخنرانی ۲۲/۸/۵۳ در تالار شمس گفته است که «چرا دانشگاه‌های ما آزادی عمل ندارند و نباید داشته باشند تا دانشجویان بتوانند قرآن را تجزیه و تحلیل کنند. اگر کسی عقیده‌ای داشت و نتوانست عقیده‌اش را در محیطی که زندگی می‌کند ابراز کند، بهتر است مهاجرت کند.» (۳۵)

در این ایام، مسجد و منبر نیز به‌عنوان یکی از پایگاه‌های فکری وی بود. در مساجد مختلف، سخنرانی‌های بسیاری را ایراد کرد. با توجه به حساسیت‌های ساواک نسبت به ایشان و فشارهای رژیم، اعتقاد داشت که باید در جهت مبارزه با رژیم شیوه‌های دیگری را پیدا کرد. در یکی از اسناد ساواک مطلب زیر از زبان ایشان، خطاب به دکتر مفتاح بیان شده است:

«البته از ما کاری به‌طور مستقیم بر نمی‌آید؛ چون روی افرادی مانند ما حساسیت دارند و مواظب هستند. از هر اقدامی، سازمان امنیت جلوگیری می‌کند، اما باید به‌طور غیرمستقیم کار کرد به این معنا که افراد روشنفکر و

خوش استعدادی را که گوشه و کنار می‌توانیم پیدا کنیم و هنوز سازمان روی آن‌ها حساسیت ندارد به وسایل مقتضی آن‌ها را آماده کنیم تا ترتیب جلسات و سخنرانی‌ها را بدهند و مخصوصاً نسل جوان را در خود جمع کنند و بعد در جهت فکری آن‌ها را راهنمایی کنیم و مطالبی که ما خود نمی‌توانیم با جوانان در میان بگذاریم آن‌ها بگذارند و در واقع گرداننده فکری جلسات ما باشیم.» (۳۶)

فعالیت‌های سیاسی مطهری موجب شد تا در دوم تیرماه ۱۳۵۴ ممنوع‌المنبر شود. ساواک به همه واحدهای خود در شهرستان‌ها دستور می‌دهد تا مراقب باشند که او در هیچ شهرستانی سخنرانی نکند.

یکی از فعالیت‌های مهم وی در همین سال، جلسات درس شرح منظومه بود که در منزل ایشان تشکیل می‌شد و جمعی از اساتید فلسفه دانشگاه تهران در آن حضور پیدا می‌کردند.

بازنشستگی

اسناد ساواک نشان می‌دهد که از سال ۱۳۴۹ سازمان امنیت تدریس استاد مطهری را در دانشگاه از نظر سیاسی به مصلحت نظام نمی‌بیند. (۳۷)

مطهری که سال‌ها در دانشکده الهیات مشغول تدریس بود و حتی برای مدتی مدیریت گروه فلسفه و حکمت اسلامی را بر عهده داشت در سال ۱۳۵۳ تصمیمی می‌گیرد تا با استفاده از یک سال مرخصی به چند کشور اسلامی سفر کند و به بازدید از مراکز علمی و کتابخانه‌های آنجا بپردازد. وی قصد داشت تا از کشورهای مصر، سوریه، اردن، تونس، مراکش، الجزایر، عربستان و لبنان بازدید کند.

پس از آن‌که دانشگاه با این درخواست موافقت می‌کند، از مدیریت گروه نیز استعفا می‌دهد. در نامه‌ای به رئیس دانشکده علت کناره‌گیری خود را بیماری و نیاز به استراحت و سفر مطالعاتی می‌داند.

در ۲۴ آذرماه ۱۳۵۵ میان دکتر امیرحسین آریان‌پور و دانشجویی بهنام محمد اسدی گرمارودی بر سر مسائل اعتقادی نزاعی درمی‌گیرد. به خاطر اهانت‌های آریان‌پور جو دانشگاه به هم می‌ریزد و از آنجا که مطهری بارها

بر روی اعتراض کرده و از او برای مناظره، دعوت به عمل آورده بود، وی علیه مطهری شایعه‌پراکنی می‌کند. وی با نگارش یک نامه مفصل رئیس دانشکده را در جریان همه امور به‌ویژه نحوه برخورد خود با وی می‌گذارد و سرانجام نیز اتمام حجت می‌کند که اگر نامبرده به فعالیت‌های خود ادامه دهد به ناگزیر ایشان استعفا خواهد داد و سرانجام نیز در سال ۱۳۵۶ خود را بازنشسته می‌کند. در قسمتی از نامه چنین آمده است:

«بنده با ایشان از جنبه‌های شخصی و فردی هیچ‌گونه اختلاف نظری ندارم، حتی از این جهت ایشان از نظر فکری دارای افکار ماتریالیستی هستند و از سراسر نوشته‌ها و گفته‌هایشان پیداست تا آنجا که به زندگی شخصی ایشان مربوط است اعتراضی ندارم، اختلاف من با ایشان درباره روش ایشان است که به یک سلسله اصولی مربوط می‌شود، از قبیل اهانت به جمع اساتید دانشکده، اهانت به خود دانشکده، استهزای مقدسات اسلامی و کوشش در منحرف ساختن دانشجویان اسلام. این جهات، مخصوصاً قسمت اخیر، سبب شد که در طول این چند سال، بنده چند نوبت با ایشان به‌طور مستقیم تماس بگیرم و از ایشان خواهش کنم که اگر درباره اسلام و معارف اسلامی سخنی دارند، بهتر است با من در میان بگذارند، اگر قانع نشدند تصمیم دیگری بگیرند.

من مخصوصاً به ایشان عرض کردم که فکر آزاد است، شبهه در مسائل مذهبی در ابتدا برای هر کسی پیدا می‌شود، راه طبیعی این است که انسان اشکالات خود را با افرادی که مطالعه بیشتری در آن مسائل دارند در میان بگذارد. اضافه کردم که اگر شما مایل نیستید با من تماس دوبه‌دو بگیرید و علاقه‌مندید در حضور دانشجویان مطرح کنید، حاضرم به اصطلاح میزگردی در حضور دانشجویان و حتی استادان تشکیل دهم و حتی اگر مایل باشید من حاضرم در مجامعی بس عمومی‌تر با شما به بحث بنشینم.» (۳۸)

البته انگیزه استعفای مطهری فقط درگیری‌های فکری با آریان‌پور و اوضاع و احوال دانشکده نبود، بلکه در مجموع از تدریس در دانشگاه راضی نبود و همواره به دنبال فرصتی می‌گشت تا با رفع مشکلات خود، به حوزه بازگردد و درس‌های طلبگی خود را آغاز کند، همان‌گونه که مدتی بود هر هفته به حوزه می‌رفت و درس‌های حرکت و زمان (شرح اسفار) و نقدی بر مارکسیسم را ارائه می‌داد.

مطهری نه از عنوان دانشگاهی خود راضی بود و نه از حقوقی که از دانشگاه می‌گرفت. مدت‌ها بود که او را در مرتبه دانشیاری نگاه داشته بودند. به‌علاوه از این هم که در ذهن مردم به‌عنوان یک شخصیت دولتی مطرح شود رضایت چندانی نداشت. (۳۹)

در سال ۱۳۵۵، مطهری به نجف می‌رود و با امام خمینی دربارهٔ وضعیت حوزهٔ علمیه قم و مسائل نهضت اسلامی بحث و تبادل نظر می‌کند. در همین سال جامعهٔ روحانیت مبارز را با همکاری تنی چند از دوستان خود بنیان‌گذاری می‌کند.

در فاصلهٔ سال‌های ۵۵ تا ۵۷ در جریان مسائل انقلاب بود. از یک سو در ارتباط با امام بود و از سوی دیگر نظارت بر جریان‌های انقلاب داشت. در این مدت، ساواک به شدت مراقب فعالیت‌های او بود. یکی از اطرافیان می‌گوید: «در همان روزها، یکی از همان پاسبان‌ها آمد و خبر داد که در کلانتری صحبت شده که منزل استاد را حدود ساعت سه یا چهار یا پنج بعد از ظهر محاصره کنند و افرادی را که در جلسه شرکت می‌کنند، دستگیر کنند. من فوری به خانه آمدم و به استاد خبر دادم همان لحظه استاد را از در دیگر بردیم به منزل دامادشان. چند روزی استاد در آن منزل بودند و من مخفیانه برایشان غذا می‌بردم بعد ایشان را به شهرستانک، در راه چالوس بردیم.» (۴۰)

چند ماه قبل از انقلاب هنگامی که امام خمینی در پاریس بود، به آنجا سفر کرد و در ملاقات با ایشان برخی از مسائل انقلاب را مورد تبادل نظر قرار داد. در همین سفر، اطرافیان امام متوجه می‌شوند که رابطهٔ امام با ایشان به گونهٔ دیگری است. اعتقاد و اطمینانی که امام به ایشان دارد، به هیچ کس دیگری ندارد.

امام خمینی علاقه خاصی به مطهری داشت، هرگاه وی سخن می‌گفت، امام به دقت به مطالب وی گوش می‌داد و حتی با دیدن ایشان، شادی و نشاط خاصی پیدا می‌کرد. سید احمد خمینی می‌گوید: وقتی امام در پاریس بود، هر روز برای افراد سخن می‌گفت. هنگامی که مطهری به پاریس آمد به من اظهار داشت که امام خیلی صحبت می‌کند و این کار درستی نیست. فرزند امام می‌گوید: من جرئت نکردم تا چنین مطلبی را به پدرم گوشزد کنم. از او خواستم که خودش این مطلب را به امام بگوید و نظرشان نیز، مورد پذیرش قرار گرفت.

از آن به بعد امام فقط هفته‌ای یک بار صحبت می‌کرد.

در همین سفر پاریس، امام مسئولیت تشکیل شورای انقلاب را برعهده ایشان می‌گذارد. در آنجا جلساتی با حضور مطهری، صدوقی، محلاتی، محی‌الدین انواری، ابراهیم یزدی و یکی دو نفر دیگر، تشکیل و در این باره بحث و گفت‌وگو می‌شود. به گفته هاشمی رفسنجانی، امام، مطهری، بهشتی، موسوی اردبیلی، باهنر و خود ایشان را به‌عنوان هسته اولیه شورای انقلاب تعیین می‌کند و در ضمن، به این پنج نفر اجازه می‌دهد تا افرادی را به جمع خود بیفزایند. آن‌ها نیز از چند نفر غیرروحانی برای حضور در شورای انقلاب دعوت می‌کنند.

«نقش استاد شهیدمان آقای مطهری در شکل‌گیری انقلاب و همچنین در هدایت فکری شورای انقلاب تردیدناپذیر است. در ابتدای تشکیل هسته فوق که با هدف تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی در خصوص مدیریت کشور، تشکیل دولت و ... ایجاد شده بود، به علت آن‌که امام با ایشان سخن گفته بود، طبعاً مطهری موقعیت مرجع ما را داشت. نص امام را بیشتر بایستی از ایشان می‌شنیدیم. من فکر می‌کنم این مسئله بی‌جهت نبود، چون امام از خطوط گوناگون چپ، راست، ملی‌گرایی و امثال آن حزب مطلع بودند و می‌دانستند که بعد از پیروزی و آزاد شدن جو، این خطوط، ظهور می‌کنند...» (۴۱)

بعد از اعتصاب کارکنان صنعت نفت که مشکلاتی برای سوخت‌رسانی به مردم پیش آمد، هیئتی از طرف وی انتخاب و به امام معرفی شد تا به جنوب سفر کرده و مشکلات را حل کنند؛ امام، نظر مطهری را پذیرفت و دستور داد تا طبق آن عمل کنند.

وقتی هم که بنا شد امام از پاریس به تهران بیاید، مطهری در جمع جامعه روحانیت می‌گوید: اولاً باید به فکر محلی برای اقامت امام باشیم. ثانیاً کمیته استقبال را تشکیل دهیم. شهید بهشتی و مطهری هریک بدون اطلاع دیگری مشغول مذاکره برای تشکیل کمیته استقبال بودند. وقتی از کار یکدیگر باخبر می‌شوند، جلسه مشترکی را در منزل بهشتی تشکیل می‌دهند که در آن مطهری، مفتاح و شهید محلاتی به‌عنوان سرپرست کمیته استقبال از طرف جامعه روحانیت انتخاب می‌شوند. مطهری تمام جریانات استقبال و نحوه ورود امام را برنامه‌ریزی می‌کند. هنگامی که هواپیمای حامل امام به زمین می‌نشیند، قبل از پیاده شدن، امام ایشان را احضار می‌کند و پس از مذاکره با

وی از هواپیما خارج می‌شود. در فرودگاه نیز وی مطالبی را جهت خوشامدگویی به امام مطرح می‌کند که دست‌نوشته آن موجود است.

در ماجرای شکستن دستور حکومت نظامی توسط امام در ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ نیز مطهری نقش فعالی داشته است. (۴۲)

در طول روزهای پس از انقلاب نیز همواره مراقب برخی از جریان‌های فکری انقلاب بود. به این مطلب که انقلاب با عنوان اسلامی مطرح شود، حساسیت خاصی داشت و مراقب بود تا برخی جریان‌های اجتماعی حرکت‌های انحرافی ایجاد نکنند. به گفته شهید محلاتی:

«آن روزها ایشان با فراست مخصوص خود دریافت که یک گروه خاصی می‌خواهد در مدرسه رفاه دور امام را بگیرند، ایشان این مسئله را با آیت‌الله العظمی منتظری در میان گذاشت. این بود که به نحوی امام امت را به مدرسه علوی بردند و نگذاشتند نقشه آن گروه عملی شود. ایشان از همان اول مراقب اوضاع بودند و هر توطئه‌ای را خنثی می‌کرد.» (۴۳)

به دلیل اعتمادی که امام به مطهری داشت، نظر ایشان را در مورد افراد برای پست‌های مختلف پذیرفتند. حکم سرپرستی کمیته مرکزی را برای مهدوی کنی و حکم سرپرستی مدرسه عالی شهید مطهری را برای امامی کاشانی، ایشان از امام می‌گیرد.

شهادت

از دهه پنجاه به بعد، مطهری درگیر مبارزه با جریان‌های فکری منحرف بود. برخی گروه‌ها مانند مجاهدین خلق با اندیشه‌های وی مخالف بودند. در این اواخر یک گروه جدید به نام «فرقان» پیدا شد که شخصیت‌هایی مانند مطهری را خطر بزرگ در جهت ترویج اندیشه‌های خود می‌دانستند به‌ویژه آن‌که در مقدمه چاپ هشتم کتاب «علل گرایش به مادیگری» مطلبی با عنوان «ماتریالیسم در ایران» نگاشته بود و در آن عقاید گروه فرقان و تفسیرهای انحرافی آنان از قرآن را مورد نقد و تحلیل قرار داده بود.

سرانجام این گروه کمر به قتل وی می‌بندند و ایشان را در روز سه‌شنبه ۱۱

اردیبهشت ۱۳۵۸ ساعت ده و بیست دقیقه شب به شهادت می‌رسانند. در محل شهادت اعلامیه گروه فرقان پخش شده بود که در آن نوشته بود: «خیانت شخصی مرتضی مطهری در به انحراف کشاندن انقلاب توده‌های خلق بر همه روشن بود، لذا اعدام انقلابی نامبرده انجام پذیرفت.»

چند شب قبل از شهادت، خوابی می‌بیند که آن را برای همسر خود چنین نقل می‌کند:

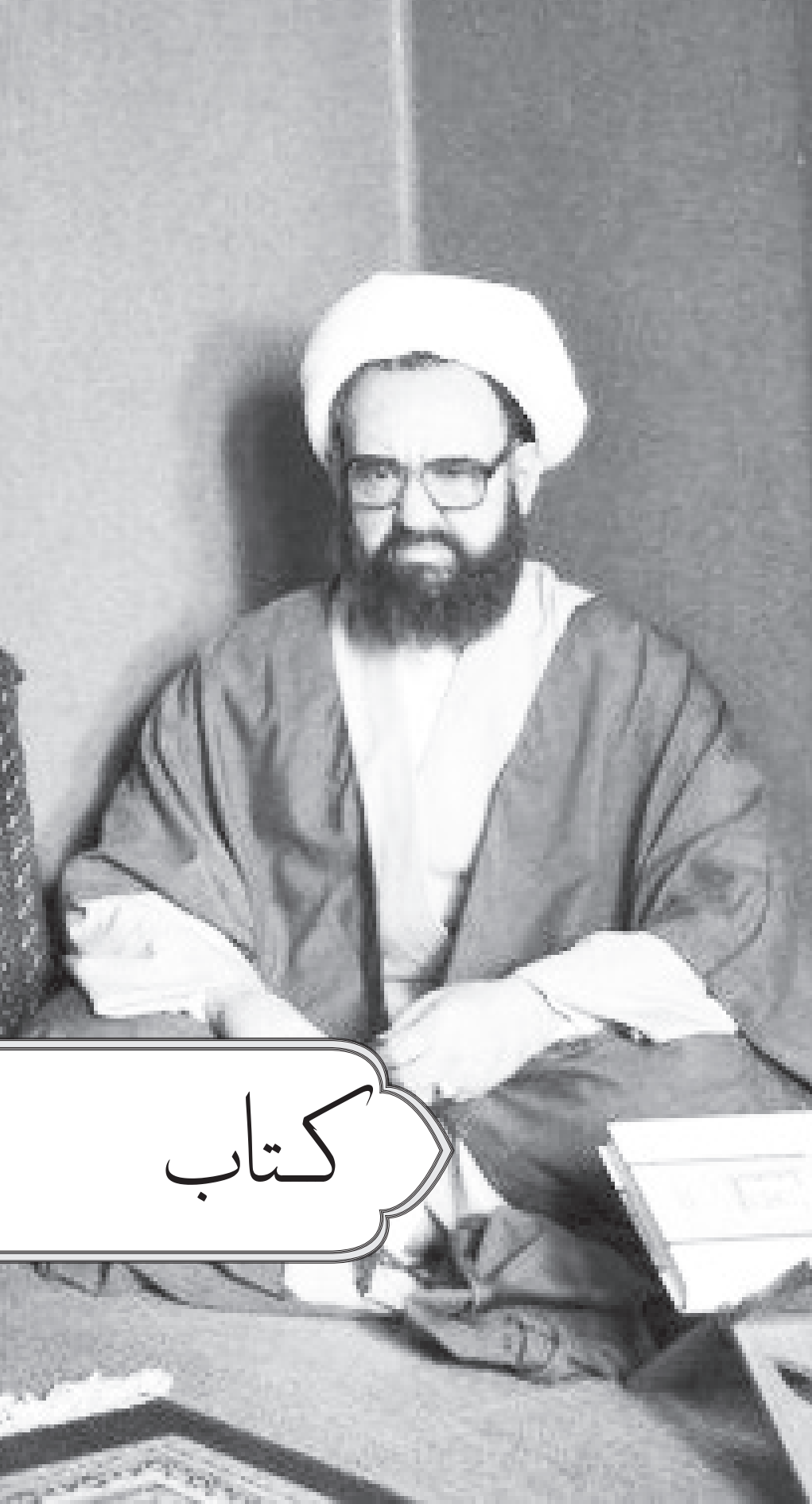
«الآن خواب دیدم که من و آقای خمینی در خانه کعبه مشغول طواف بودیم که ناگهان متوجه شدم حضرت رسول (ص) به سرعت به من نزدیک می‌شوند. همین‌طور که حضرت نزدیک می‌شدند، برای این‌که به آقای خمینی بی‌احترامی نکرده باشم، خودم را کنار کشیدم و به آقای خمینی اشاره کردم و گفتم: یا رسول‌الله! آقا از اولاد شمایند. حضرت رسول (ص) به آقای خمینی نزدیک شدند. با ایشان روبوسی کردند و بعد به من نزدیک شدند و با من روبوسی کردند. بعد لب‌هایشان را بر روی لب‌های من گذاشتند و دیگر برنداشتند و من از شدت شعف از خواب پریدم، به‌طوری که داغی لب‌های حضرت رسول را روی لب‌هایم هنوز حس می‌کنم.» (۴۴)

پی‌نوشت

- ۱- پاره‌ای از خورشید، ص ۶۹.
- ۲- احیای تفکر اسلامی، ص ۹۵.
- ۳- پاره‌ای از خورشید، صص ۷۵ و ۵۸-۵۷.
- ۴- مجموعه آثار، ج ۱، صص ۴۴۱-۴۴۰.
- ۵- جلوه‌های معلمی استاد، ص ۲۱.
- ۶- مجموعه آثار، ج ۱، صص ۴۴۱-۴۴۰.
- ۷- پاره‌ای از خورشید، صص ۷۸-۷۷.
- ۸- مصلح بیدار، ص ۵۲.
- ۹- مجموعه آثار، ج ۱، ص ۲۳۶.
- ۱۰- همان، ج ۱۶، ص ۳۴۹.
- ۱۱- پاره‌ای از خورشید، ص ۴۶۵.
- ۱۲- مجموعه آثار، ج ۱، ص ۴۴۱.
- ۱۳- پاره‌ای از خورشید، ص ۸۱.
- ۱۴- پاره‌ای از خورشید، ص ۲۰۱.
- ۱۵- مصلح بیدار، صص ۲۹۳-۲۹۲.
- ۱۶- مجموعه آثار، ج ۱، صص ۴۴۲-۴۴۱.
- ۱۷- پاره‌ای از خورشید، ص ۹۸.
- ۱۸- مجموعه آثار، ج ۱، ص ۴۴۲.
- ۱۹- مصلح بیدار، صص ۱۷۸-۱۷۷.
- ۲۰- خاطرات من از استاد شهید مطهری، ص ۹۲.
- ۲۱- پاره‌ای از خورشید، صص ۲۴۸-۲۴۶.
- ۲۲- پاره‌ای از خورشید، ص ۸۶؛ مهر استاد ص ۹۲.
- ۲۳- خاطرات من از استاد شهید مطهری، صص ۲۸-۲۶.
- ۲۴- استاد شهید به روایت اسناد، ص ۹۳.
- ۲۵- پاره‌ای از خورشید، صص ۴۹۳-۴۹۲.
- ۲۶- سیری در زندگانی استاد مطهری، ص ۱۰۴.
- ۲۷- لمعاتی از شیخ شهید، ص ۲۰.
- ۲۸- استاد شهید ب روایت اسناد، ص ۱۰۲.
- ۲۹- مصلح بیدار، صص ۱۵۶-۱۵۵.
- ۳۰- سیری در زندگانی استاد مطهری، صص ۲۴۷-۲۴۵.
- ۳۱- استاد شهید به روایت اسناد، صص ۱۴۷-۱۴۶.
- ۳۲- پاره‌ای از خورشید، ص ۲۵۴.
- ۳۳- یادنامه استاد شهید مرتضی مطهری، ص ۱۹۷.
- ۳۴- استاد شهید به روایت ساواک، ص ۲۱۲.

- ۳۵- استاد شهید به روایت ساواک، ص ۲۳۸.
- ۳۶- همان، ص ۲۵۲.
- ۳۷- استاد شهید به روایت ساواک، ص ۲۵۲.
- ۳۸- سیری در زندگانی استاد مطهری، صص ۹۹-۱۰۰.
- ۳۹- مصلح بیدار، ص ۴۱۰.
- ۴۰- پاره‌ای از خورشید، ص ۴۱۷.
- ۴۱- همان، ص ۵۲۷.
- ۴۲- مصلح بیدار، ص ۲۱۹.
- ۴۳- پاره‌ای از خورشید، ص ۴۰۶.
- ۴۴- پاره‌ای از خورشید، صص ۱۰۵-۱۰۶.





کتاب

معرفی اجمالی کتب استاد شهید مطهری



مجموعه ای است مشتمل بر ۱۵ سخنرانی که در زمانها و مکانهای مختلف ایراد شده اند و وجه مشترک همه آنها این است که موضوع آنها مسائل معنوی و مربوط به خود سازی و تزکیه نفس است، اگرچه در خلال سخنرانی ها گاه به مسائل اجتماعی نیز اشاره شده است. مطالعه این کتاب گذشته از اینکه خواننده را با بعد معنوی شخصیت استاد شهید مطهری آشنا می سازد، وی را گام به گام به سوی خود سازی و تقوا حرکت می دهد و در واقع یک سلوک معنوی است. برخی موضوعهای طرح شده در این کتاب عبارتند از: آزادی معنوی، عبادت و دعا، هجرت و جهاد، بزرگی و بزرگواری روح، مکتب انسانیت

آشنایی با قرآن (۱ و ۲ و ۳ و ...)

سلسله مباحث تفسیری استاد شهید در سالهای قبل از پیروزی انقلاب اسلامی است که عمدتاً در بین سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ شمسی انجام شده است. جلد اول این مجموعه مقدمه و پیش درآمدی بر این سلسله مباحث محسوب می شود که در آن به مسائلی همچون زبان قرآن، مخاطبهای قرآن، عقل از دیدگاه قرآن و ... پرداخته شده است. در مجلدات بعدی تفسیر آیاتی از برخی سوره قرآن از جمله حمد، بقره، انفال، توبه، نور و تقریباً جزء سی ام قرآن انجام شده است. ویژگی ممتاز این مباحث، توجه به مسایل و موضوعات فکری و اجتماعی روز در حین تفسیر آیات قرآنی است که موجب تازگی و زنده بودن این مباحث گردیده است. ویژگی دیگر بیان روشن و روان آن است. این انقلاب عظیم با کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد به شکست انجامید؛ زیرا در مراحل پایانی آن، دین از سیاست و هویت ملی از هویت شیعی جدا شد و این از مهم ترین عوامل شکست آن بود.

احیای تفکر اسلامی

این کتاب مشتمل بر ۵ سخنرانی تحت همین عنوان است که در سال ۱۳۴۹ شمسی در حسینیه ارشاد ایراد شده است. سخنرانی اول در تاریخ ۷/۲/۱۳۴۹ به مناسبت یادبود مصلح بزرگ اسلامی، اقبال لاهوری، درباره «اقبال و احیای فکر دینی» برگزار شده و در سخنرانی های بعدی درباره این موضوعات سخن رفته است:

تفکر دیروز و امروز مسلمین درباره میزان تاثیر عمل در سعادت انسان ، تفکر زنده و تفکر مرده ، تفکر اسلامی زهد و ترک دنیا ، فلسفه زهد در تفکر اسلامی

اخلاق جنسی در اسلام و جهان غرب

این کتاب مشتمل بر سلسله مقالاتی است که در حدود سال ۱۳۵۳ به طور مسلسل در مجله « مکتب اسلام » درج می گردید . این اثر استاد نیز همچون دیگر آثار آن شهید بزرگوار از غنای محتوا و سلاست بیان برخوردار می باشد. برخی از مهمترین موضوعات طرح شده در این کتاب عبارتند از: اخلاق جنسی و عقاید متفکرین جدید ، ارزیابی اصول سیستم نوین جنسی ، سببهای طغیان و سرکشی قوای نفسانی ، دموکراسی در اخلاق ، رشد از نظر غریزه جنسی

اسلام و نیازهای زمان (۲۰۱)

جلد اول این کتاب مشتمل بر ۲۶ سخنرانی است که در زمستان ۱۳۴۵ شمسی و در شبهای ماه مبارک رمضان در مسجد (تهران) و در یک جمع عمومی ایراد شده و به همین جهت بیانی ساده و روان دارد . جلد دوم مشتمل بر مباحثی است که در سال ۱۳۵۱ شمسی در انجمن اسلامی پزشکان ایراد شده است . مجموعاً در این دو جلد ، موضوع چگونگی انطباق قوانین اسلامی با شرایط مختلف زمانی از راه مکانیسمهایی که در خود اسلام پیش بینی شده مورد بحث و بررسی قرار گرفته است . مهمترین عناوین ارائه شده در این کتاب عبارتند از: علت تغییر مقتضیات زمانها ، اخباریگری ، اجتهاد و تفقه در دین ، قاعده ملازمه ، مساله نسخ و خاتمیت ، مقام عقل در استنباط احکام اسلامی ، جامعه و تاریخ از نظر قرآن

اصول فلسفه و روش رئالیسم (۱ - ۵)

این کتاب یک مجموعه ۵ جلدی به قلم علامه سید محمد حسین طباطبایی

(ره) است که استاد شهید در شرح و تبیین مطالب متن، مقدمه و پاورقی‌هایی جامع بر آن نگاشته‌اند. در این مجلدات مجموعاً ۱۴ مقاله فلسفی مرود بحص قرار گرفته است که برخی از آنها عبارتند از: رئالیسم و ایده آلیسم، علم و ادراک، ارزش معلومات، پیدایش کثرت در ادراکات اعتباری، مسائل وجود، الهیات بالمعنی الاخص. این کتاب نقش اساسی در مبارزه افکار مادی داشته است، گرچه در اصل یک دوره فلسفه اسلامی به شمار می‌رود.

امامت و رهبری

شامل ۶ سخنرانی درباره امامت در انجمن اسلامی پرشکان. عناوین سخنرانی‌ها به ترتیب: معنی و مراتب امامت، امامت و بیان دین بعد از پیغمبر (ص)، بررسی کلامی مسئله امامت، آیه الیوم یئس و مساله امامت، امامت در قرآن، امامت از دیدگاه ائمه اطهار علیهم السلام.

امدادهای غیبی در زندگی بشر

عناوین: خورشید دین هرگز غروب نمی‌کند، امدادهای غیبی در زندگی بشر، مدیریت و رهبری اسلام، رشد اسلامی.

انسان کامل

استاد شهید در این سلسله سخنرانی‌ها برای آنکه آشکار سازند که اسلام یک دین جامع است و انسان اسلام، انسانی است چند بعدی که همه دستورات این مکتب الهی را بطور هماهنگ به مرود اجرامی گذارد، و برای آنکه جوانان مسلمان را از نگرش یک بعدی به اسلام مصون بدارند این بحث را طرح کردند، که البته نظر سایر مکاتب درباره «انسان کامل» نیز از جمله مکتب سوسیالیسم، مکتب اگزیستانسیالیسم، مکتب عرفان، مکتب عقل و... مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

انسان و سرنوشت

این کتاب مقدمه ای دارد تحت عنوان «علل انحطاط مسلمین» و در این مقدمه بحث درباره برخی موضوعات لازم شمرده شده از جمله اعتقاد به سرنوشت و قضا و قدر، و این رساله به این موضوع اختصاص یافته است. منظور از طرح این مساله در این کتاب اولاً تحقیق در این جهت است که آیا اعتقاد به سرنوشت، آنطور که قواعد برهانی فلسفی ایجاب میکند، از نوع عقاید و افکاری است که معتقدین خود را به سستی و تنبلی می کشاند و مردمی که به این عقیده می گرایند خواه ناخواه به انحطاط کشیده خواهند شد، یا این عقیده اگر دست تعلیم داده شود چنین تاثیر سوئی ندارد؟

ثانیاً اینکه اسلام این مساله را چگونه و به چه طریقی تعلیم داده است و تعلیم اسلامی در این زمینه چه تاثیری در روحیه پیروان اسلام داشته است و می تواند داشته باشد؟ و چون منظور این جهت بوده، از تعرض به فروغ و شاخه هایی که با منظور نامبرده ارتباط ندارد خودداری شده است.

بیشتر گفتار

عنوان برخی از این گفتارها:

عدالت از نظر علی علیه اسلام، اصل عدل در اسلام، مبانی اولیه حقوق از نظر اسلام، فواید و آثار ایمان، نظر اسلام درباره علم، پرسشهای دینی، عقل و دل، قرآن و مسئله تفکر.

پاسخ های استاد به نقدهایی بر کتاب مساله حجاب

مطالعه این کتاب علاوه بر اینکه تا حدی روش فقهی استاد را آشکار می سازد، نشان می دهد که چگونه استاد شهید از یک سو با تراستعماری «اسلام منهای روحانیت» مبارزه می کند تا آنجا که جان خود را در این راه فدا می نماید و از سوی دیگر با جمود و تحجر در می آویزد.

پانزده گفتار

مطالب این کتاب بسیار متنوع و جالب توجه و مرود نیاز امروز ماست و همچون سایر آثار استاد از اتقان و استقامت رای برخوردار است. برخی از اهم موضوعات طرح شده در این کتاب عبارتند از: مسئله نفاق، روابط بین الملل اسلامی، لزوم تعظیم شعائر اسلامی، نهضت آزادی بخش اسلام، اسلام و نیازهای جهان امروز.

پیرامون انقلاب اسلامی

مستمل بر سخنرانی ها و نیز مصاحبه های تلویزیونی استاد است. در این مجموعه موضوعاتی همچون: آزادی تفکر و عقیده، ماهیت و عوامل انقلاب اسلامی، نسبت جمهوری اسلامی با دموکراسی، معنویت در انقلاب اسلامی، روحانیت و انقلاب اسلامی مورد بحث قرار می گیرد.

پیرامون جمهوری اسلامی

شامل ۶ بخش می باشد. بخش اول مصاحبه ای تلویزیونی می باشد که دو هفته قبل از شهادت استاد با ایشان انجام شده است. بخش دوم مقاله ای پیرامون «وظایف حوزه های علمیه» است. بخش سوم مقاله ای تحت عنوان «نقش بانوان در تاریخ معاصر ایران» و «نقش زن در جمهوری اسلامی» است. بخش چهارم: «اهداف روحانیت در مبارزات». بخش پنجم: «آزادی عقیده». بخش ششم: «اسلام و انقلاب» و مسائل حکومت می باشد.

تعلیم و تربیت در اسلام

برخی از اهم موضوعات بخش اول: پرورش عقل، تربیت عقلانی انسان، مسئله

عادت ، فعل اخلاقی ، کرامت نفس در قرآن و حدیث ، ریشه الهامات اخلاقی .
بخش دوم : پرورش جسم و پرورش استعداد عقلانی ، تاریخچه تعقل از نظر
مسلمین ، عوامل تربیت .

توحید

بخش اول : مسئله توحید به طور کلی مطرح شده و اینکه آیا اصولاً راهی برای
اثبات وجود خدا دارد یا خیر . فصول بعدی کتاب به تبیین راههای اثبات وجود خدا
یعنی راه فطرت ، راههای علمی و شبه فلسفی (برهان نظم ، راه هدایت موجودات ،
راه خلقت) ، راههای عقلانی فلسفی (برهان محرک اول ، برهان سینوی ، برهان
وجودی)

در فصل « پاسخ به شبهات » دو شبهه مهم ، یکی سازگاری اصل تکامل با توحید
و دیگری مسئله شرور ، بدیهها و بی نظمی ها در کار عالم مرود بررسی قرار گرفته اند
در ارتباط با اصل توحید و تکامل ، نظریات مختلف از جمله نظریه « تکامل انواع »
داروین به تفصیل مورد بحث واقع شده اند .

در خصوص توحید و مساله شرور نیز ضمن ماهیت شرور و انواع آنها ، فلسفه شرور
در نظام کلی عالم تبیین گردیده و شبهه موجود در این زمینه دفع شده است .

جاذبه و دافعه علی علیه السلام

در مقدمه کلیاتی در باره جذب و دفع به طور عموم و جاذبه و دافعه انسانها
به طور خصوص بحث شده است . در بخش اول ، جاذبه علی (ع) ، که همواره
دللهایی را به سوی خود کشیده و می کشد ، و فلسفه آن و فایده و اثر آن ، مرود
بحث قرار گرفته است . در بخش دوم دافعه نیرومند آن حضرت که چگونه
عناصری را به سختی طرد می کرد و دور می انداخت ، توضیح و تشریح شده
است و ثابت گردیده که علی (ع) دو نیرویی بوده است و هرکس بخواهد در کتب
او پرورش یابد باید دو نیرویی باشد .

جهاد

بحث کلی کتاب پیرامون مفاد و مضمون آیه ۲۹ از سوره توبه می باشد که به لزوم نبرد مسلمانان با بعضی از اهل کتاب که خصوصیات آنها در ایه مبارکه آمده است تصریح دارد. از جمله مطالب مورد بحث: مطلق یا مقید بودن جنگ با اهل کتاب، فلسفه و هدف جهاد، تفاوت میان مشرک و غیر مشرک، پیمان با کفار، جنگ دفاعی، حقوق انسانیت، جنگ برای رفع مانع از ایمان و توحید، مقیاس حقوق شخصی و حقوق عمومی، آزادی فکری یا آزادی عقیده، جزیه.

حج

یادداشت‌های استاد درباره حج و مسائل مرتبط با آن می باشد. در این کتاب نقش حج در وحدت و تفاهم مسلمانان، فایده و لزوم درس اخلاق برای مسافران حج، کعبه و نقش اجتماعی آن، احرام و فلسفه آن، اسرار حج و مطالب خواندنی و جالب دیگر مورد بحث قرار گرفته است.

حماسه حسینی (۲۰۱)

جلد اول شامل سخنرانی‌ها و جلد دوم مشتمل بر نوشته‌ها و یادداشت‌های استاد شهید درباره حادثه کربلاست. عناوین سخنرانی‌های جلد اول: حماسه حسینی، تحریفات در واقعه تاریخی کربلا، ماهیت قیام حسینی، تحلیل واقعه عاشورا، شعارهای عاشورا، عنصر امر به معروف و نهی از منکر در نهضت حسینی، عنصر تبلیغ در نهضت حسینی

خاتمیت

عناوین مورد بحث: خاتمیت در قرآن و حدیث، علم عقل و جانشین نبوت

تبلیغی، فلسفه ختم نبوت تشریعی، تعلیمات اسلام و هدفهای پایان ناپذیر، جبر تاریخ و جاوید ماندن اسلام، نقش علما در دین خاتم، صفات علمای جانشین انبیاء غیر مشرع، ارکان خاتمیت، استعداد پایان ناپذیر قرآن و سنت، قابلیت پایان ناپذیر منابع اسلامی.

خدمات متقابل اسلام و ایران

دارای سه بخش می باشد. در بخش اول به این پرسش پاسخ داده شده است که آیا هیچ گونه تضاد و تناقضی میان احساسات مذهبی و احساسات ملی ما ایرانیان وجود ندارد یا اینکه اساساً دارای دو نوع احساس متضاد (مذهبی و ملی) می باشیم؟

بخش دوم متکفل پاسخ به پرسش دیگری است و آن اینکه دین اسلام آنگاه که در ۱۴ قرن پیش به ایران وارد شد، چه تحولات و دگرگونی هایی در میهن ما به وجود آورد و آیا اصولاً ورود اسلام به ایران برای این کشور موهبت بود یا فاجعه؟

فصل «کارنامه اسلام در ایران» در واقع ماحصل و نتیجه نهایی مباحث طرح شده در این بخش است. در این فصل رهاوردهای ارزشمند اسلام برای ایران بیان شده است.

در بخش سوم به پرسش دیگری پاسخ داده شده است و آن اینکه ایرانیان چه نقشی در راه نشر و بسط تعالیم دین اسلام داشته اند و انگیزه ایرانی در این خدمات چه بوده است؟

با مطالعه کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران، خواننده به این نتیجه روشن دست خواهد یافت که «مسائل مشترک اسلام و ایران هم برای اسلام افتخار آمیز است هم برای ایران، برای اسلام به عنوان یک دین که به حکم محتوای غنی خود ملتی باهوش و متمدن و صاحب فرهنگ را شیفته خویش ساخته است، و برای ایران به عنوان یک ملت که به حکم روح حقیقت خواه و بی تعصب و فرهنگ دوست خود بیش از هر ملت دیگر در برابر حقیقت خضوع کرده و در راهش فداکاری نموده است.»

نبرد حق و باطل

دو بخش است . بخش اول با عنوان : نبرد حق و باطل ، که یکی از موضوعات مورد بحث « فلسفه تاریخ » می باشد . بخش دوم : « تکامل اجتماعی انسان در تاریخ » .

حکمت ها و اندرزها

بیشتر مطالب آن پیرامون راه و رسم زندگی و دستورات اسلام در این باب است . از نظر مقایسه می توان گفت از یک سو با کتاب بیست گفتار و از سوی دیگر با کتاب داستان راستان شباهت دارد .

برخی عناوین آن: بردگان و آزادگان ، ارکان سعادت بشر ، ایمان و عمل صالح ، خواری معصیت و عزت طاعت ، محاسبه نفس ، حق و تکلیف ، روش سیاسی علی (ع) ، دشمنان عقل ، تقوا و روشن بینی ، لزوم همگانی کار و دانش ، فقر معنوی .